

نخسبہ ملحق

و ترجمہ آن

اثر ابن باقہ کوفی

مصحح محمد مصطفیٰ اسلامی
ترجمہ سوسن عباسیان

قائم آل محمد
مؤسسہ خیرہ رھروان

«خطبة الأقاليم»

خُطْبَةُ خُطْبَتِهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ بِالْكُوفَةِ وَ تُعْرَفُ بِخُطْبَةِ الْأَقَالِيمِ.

رَوَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ سَرَّاجِ الْهَذَلِي، قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ الْقَلَانِسِيُّ بِالرَّمْلَةِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحِ بْنِ (عَبْدِ اللَّهِ بْنِ) وَهْبٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ لُيْعَةَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سِنَانٍ، قَالَ: سَمِعْتُ الْأَصْبَغَ بْنَ نُبَاتَةَ يَقُولُ: مَا أَعْلَمُ أَنَّ فِي أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْفَظَ مِنِّي لِخُطْبَةِ الْوَدَاعِ الَّتِي تُعْرَفُ بِخُطْبَةِ الْأَقَالِيمِ وَالْبَيَانِ بِالْكُوفَةِ: إِنَّهُ عَهْدٌ إِلَيَّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إِنِّي خَاطَبْتُ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ خُطْبَةً مُبَيَّنَّةً، فِيهَا بَعْضُ مَا عَهْدُهُ إِلَيَّ أَخِي وَابْنُ عَمِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَاحْفَظْهَا عَنِّي يَا أَصْبَغُ، وَعَهَا بِعَقْلِكَ وَ حَظِّكَ، فَتَأَهَّبْتُ لِذَلِكَ فَلَمْ يَلْفِظْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِلَفْظَةٍ إِلَّا كَتَبْتُهَا، وَ لَقَدْ كَتَبْتُهَا جَمَاعَةً مِنَ النَّاسِ فَقَابَلْتُهُمْ، فَمَا زَادَ عَمَّا مَعِيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ شَيْئاً.

قَالَ سَعِيدُ بْنُ سِنَانٍ: فَسَمِعْتُهَا مِنَ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ مِنْ فِيهِ إِلَى أَدْنَى، وَ عَرَفْنِي وَالِدِي الْعَبَّاسُ بْنُ مَأْمُونٍ أَنَّ هَذِهِ الْخُطْبَةُ عِنْدَ أَبِي الْعَبَّاسِ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرٍ بْنِ عَبْدِ الْوَاحِدِ الْبَرْقَعِيدِيِّ، فَمَضَى أَبِي إِلَيْهِ وَ سَأَلَهُ عَنْهَا فَأَبَى أَنْ يُحَدِّثَهُ بِهَا.

وَ قَرَأْتُ أَنَا عَلَيْهِ هَذِهِ الْخُطْبَةَ، فَقَالَ: هِيَ أَكْمَلُ وَ أَتَمُّ مِمَّا عِنْدِي، فَأَعْرَضْتُ أَنَا هَذِهِ الْخُطْبَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ عَمْرٍو بْنِ أَحْمَدَ بْنِ سَعِيدِ بْنِ سِنَانِ الْمُنْبِجِيِّ، فَقَابَلَنِي، بِنُسْخَةٍ كَانَتْ عِنْدَهُ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ قُدَّامَةَ بْنِ أَعْيَنَ الْهَاشِمِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي سُفْيَانُ بْنُ أَبِي بُزْدَةَ بْنِ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْأَصْبَغَ بْنَ نُبَاتَةَ يَقُولُ: رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ مُتَقَلِّدًا بِسَيْفِهِ، وَ هُوَ يَهْدُرُ كَهْدَرِ الْبَعِيرِ، وَ زَجْرُهُ كَزَجْرَةِ الْمَطْعُونِ، وَ النَّاسُ يَدْخُلُونَ مِنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ حَتَّى غَصَّ الْمَسْجِدُ بِالنَّاسِ، وَ ارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ، وَ كَثُرَ الْكَلَامُ، وَ ارْزَدَحَتِ الصُّفُوفُ، وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسٌ عَلَى الْمِنْبَرِ يُطْرِقُ إِلَى الْأَرْضِ مُفَكِّراً فِي نَفْسِهِ،

خطبه اقالیم

این خطبه را امیرالمؤمنین امام علی بن ابی طالب علیه السلام در کوفه فرمود و به خطبه اقالیم معروف است.

ابو عبدالله احمد بن یعقوب بن سراج هذلی روایت کرده است: جعفر بن محمد بن علی قلانسی در محلی به نام رمله گفت: احمد بن صالح بن عبدالله بن وهب گفته که ابن لیعه به نقل از سعید بن ابی سنان گفت: از اصبع بن نباته شنیدم که گفت: کسی را در میان یاران امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در کوفه سراغ ندارم که خطبه وداع امام را که به خطبه اقالیم و بیان نیز شناخته می شود بیش تر از من حفظ کرده باشد. امام علیه السلام به من فرمود: من بر منبر کوفه خطبه ای می گویم که روشن کننده است و در آن بعضی از آنچه برادر و پسرعمویم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرموده هست، پس ای اصبع ابن نباته آن را حفظ کن و با عقل و درکت آن را فهم کن. برای این کار آماده شدم. امیرالمؤمنین علیه السلام کلمه ای نمی گفت مگر آن که آن را می نوشتم و گروهی از مردم نیز آن را نوشتند، و نوشته ها را با هم مقایسه کردم هیچ کدام از آنها چیزی بیشتر از من ننوشته بود.

سعید بن سنان می گوید: من خطبه را با گوش خود از زبان اصبع ابن نباته شنیدم و پدرم عباس بن مأمون به من خبر داد که این خطبه نزد ابوعباس احمد بن عامر بن عبدالواحد برقعیدی محفوظ است. پدر نیز نزد او رفته در مورد خطبه از او پرسید، اما او از صحبت در مورد آن خودداری کرد.

من این خطبه را برای او خواندم، و گفتم: این از آنچه نزد من است کاملتر است، این خطبه را نیز به ابوبکر عمرو بن احمد بن سعید بن سنان منبجی نشان دادم و او آن را با نسخه ای که نزدش بود مقایسه نموده و گفت: محمد بن قدامه بن اعین هاشمی برای من روایت کرد و گفت: سفیان بن ابی برده بن ابی موسی اشعری گفت: شنیدم که اصبع بن نباته می گوید: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را شمشیر به دست بر منبر کوفه دیدم و صدایش را در حنجره اش می گرداند و فریادش به سان فریاد شمشیر خورده ای بود، مردم از درهای مسجد وارد می شدند تا آنجا که مسجد مالا مال از جمعیت گشت و صداها بالا گرفت و سخن زیاد شد و صفها شلوغ، و امیرالمؤمنین سر به زیر فرود آورده بود و با خود می اندیشید،

حَتَّى هَدَاتِ الْأَصْوَاتُ، وَ سَكَنَ الْقَالُ وَالْقِيلُ، وَ وَقَعَ عَلَى النَّاسِ النَّعَاسُ، فَقَامَ الْإِمَامُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى قَدَمَيْهِ، وَ ضَرَبَ بِعِزْجِجِ السَّيْفِ قَائِمَةَ الْمِنْبَرِ فَارْتَاعَ لَهَا النَّاسُ، ثُمَّ تَنَحَّنَحَ فَنَصَّصُوا إِلَيْهِ النَّاسُ، ثُمَّ نَادَى بِعُلُوِّ صَوْتِهِ:

أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَإِنَّ بَيْنَ جَنْبَيَّ عِلْمًا جَمًّا كَامِلًا عَلَّمَنِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَلَوْ وَجَدْتُ فِيكُمْ حَمَلَةً لَأَوْعَيْتُ إِلَيْكُمْ عِلْمًا نَافِعًا.

ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا الضَّالُّ الْعَافِلُ بِغَفْلَتِهِ، وَيَا أَيُّهَا الْأَنْعَامُ الْمُزْغَزَعَةُ عَنْ وَطَنِهَا، وَ النَّازِحَةُ عَنْ بَلَدِهَا، وَ الْمُغَيَّبُ عَنْهَا عَجْزُ أُمُورِهَا، وَ الْمُكَلَّكَلَةُ بِسَاحَتِهَا، وَ الظَّاعِنَةُ عَنْ مَنَازِلِهَا، وَ لَوْ قَدْ تَعَلَّمُ مَا يُرَادُ بِهَا لَكَلَّ لِسَانُهَا عَمَّا فِيهَا مِنَ الْعَجْزِ لِمَا هِيَ لَاقِيَةٌ مِنْ مَصِيرِهَا.

فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُسَبِّحِ فِي الْمَكَانِ الْأَفْيَحِ مِنَ الْعَرْشِ الْأَفْيَحِ، الَّذِي تَعَظَّمَ فِي تَرَاخُرٍ مِنْ قُدْرَاتِ طَوَافِحِ عَظَمَتِهِ، وَ مَلَكُوتِ سُلْطَانِهِ، الَّذِي لَا يُرَدُّ أَمْرُهُ، وَ لَا يُؤْمَنُ مَكْرُهُ، وَ لَا يُنْسَى ذِكْرُهُ، وَ لَا يُودَى شُكْرُهُ، الَّذِي دَامَ بَذْلُهُ، فَاتَّسَعَ فَضْلُهُ، وَ صَدَقَ قَوْلُهُ، وَ ظَهَرَ عَدْلُهُ، فَلَهُ الدِّينُ الْوَاصِبُ، وَ الْجُنْدُ الْغَالِبُ، وَ الْمَنُّ الرَّائِبُ، وَ الثُّورُ الثَّاقِبُ، الْقَدِيمُ سُلْطَانُهُ، الْمُبِينُ بُرْهَانُهُ، الشَّافِي بَيَانُهُ.

ذِي الْعِزِّ الْمَنِيعِ، وَ الْعَرْشِ الرَّفِيعِ، وَ الْخَلْقِ الْبَدِيعِ، أَهْلِ الْبَهَاءِ وَ السَّنَاءِ وَ الْعَظَمَةِ، مُدْهَرِّ الدُّهُورِ، وَ قَاضِي الْمَكُورِ، وَ مَالِكِ حَتْمِ مَوَاضِي الْأُمُورِ، الْخَالِقِ لِمَا يَشَاءُ، لَهُ الْكِبَرِيَاءُ وَ الْفَضْلُ وَ الْآلَاءُ، وَ الْجُودُ وَ الْإِعْطَاءُ، أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ وَ التَّقْوَى.

الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ فَعَلَّقَهَا، وَ جَعَلَ الْأَرْضَ فِرَاشًا فَمَهَّدَهَا، وَ الْجِبَالَ أَوْتَادًا فَأَرْسَاهَا، وَ فَتَقَ الْبِحَارَ فَأَجْرَاهَا، وَ أَنْشَأَ أَجْنَاسَ الْبَرَايَا فَذَرَاهَا، وَ كَفَلَ الْأَرْزَاقَ فَقَدَّرَهَا، وَ قَسَمَ الْأَجَالَ فَوَقَّتَهَا، وَ زَيَّنَ الْجَنَّةَ فَوَعَدَهَا، وَ سَعَرَ النَّارَ فَحَذَّرَهَا.

تا آنکه صداها آرام گرفت، و گفت و گوها خاموش و مردم خواب آلوده شدند، پس امام علی بن ابی طالب علیه السلام از جای برخاست و با انحنای شمشیرش بر پایه منبر کوبید و مردم به آن آرامش گرفتند و به او گوش فرادادند، سپس با صدای بلند صدا زد:

ای مردم از من پرسش کنید قبل از آن که مرا از دست بدهید، زیرا در سینه‌ام علم بسیاری است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من آموخت، اگر در میان شما حاملانی مناسب برای آن می‌یافتم، علم سودمندی را در شما قرار می‌دادم.

سپس فرمود: ای گمراهان غافل از غفلت خویش و ای کسانی که به اشتراکی می‌مانید که از محل خویش به شدت رانده شده‌اند و از سرزمین خویش دور افتاده‌اند و عاقبت کارشان بر آنها پنهان گشته است و با سینه بر زمین افتاده‌اند و از منازل خویش دور افتاده‌اند و اگر این اشتران می‌دانستند که هدف از آفرینش آنها چیست زیانشان از ناتوانی آنها در برابر سرنوشتشان به رنج می‌افتاد. سپاس خداوند منزّه را در مکانی وسیع از عرش وسیع، که از پی فراوانی قدرتهای مالا مال از عظمتش، بزرگی یافته، او که از فرمانش نافرمانی نتوان کرد، و از مکرش کسی در امان نیست، و یادش فراموش نمی‌شود و شکرش به جای آورده نمی‌شود، او که عطایش مستمر است و فضلش وسیع و گفتارش راست و عدلش آشکار، دین ثابت و دائم از آن اوست، سربازان پیروزمند و نعمت همیشگی و ثابت، و نور درخشان از آن اویند، او که سلطانش قدیم است و برهانش آشکار و بیانش شفاف‌دهنده است.

صاحب قدرت بزرگ و عرش بالا و آفرینش نو، اهل شکوه و والایی و عظمت، دگرگون‌کننده دورانها، و برنده مکرها، و صاحب عاقبت امور قطعی، آفریننده هر آنچه اراده کند، کمال وجود و عظمت و فضل و نعمت‌ها و بخشندگی و عطاء از آن اوست او اهل آمرزش و تقواست. همان که آسمانها را بدون ستون برافراشت و آویخت و زمین را همچون فرش بگسترانید و آن را سهل و آسان ساخت، و کوهها را همچون میخ‌هایی ساخت و آنها را محکم نمود، و دریاها را شکافت و آنها را جاری ساخت، و انواع موجودات را بوجود آورد و آنها را پراکنده ساخت و روزی‌ها را برعهده گرفته و آنها را اندازه نموده است، و مهلت‌ها را تقسیم نموده و برای آنها زمان مشخص قرار داده، و بهشت را زیبا ساخت و به آن وعده داد، و آتش را برافروخت و از آن بیم داد.

لَمْ يَمَسَّهُ فِي إِنْشَاءِ ذَلِكَ وَابْتِدَاعِهِ نَصَبٌ وَلَا لَعَبٌ، بَلْ كَانَ كُلُّ ذَلِكَ كَخَلْقِ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ، دَعَاَهَا فَاسْتَجَابَتْ، وَأَمَرَهَا فَأَطَاعَتْ.

يَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ، ﴿وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَدْرِيهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾.

أَحْمَدُهُ قَائِلُ فَاعِلٌ، وَاسْتَعِينَهُ ضَارِعٌ مُتَكِلٌ، وَأُوْمِنُ بِهِ مُؤْمِنٌ صَادِقٌ، وَأَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَلَا ضِدَّ مَعَهُ، وَلَا شَكَّ فِيهِ، وَلَا مَنَاصَ مِنْهُ، لَهُ الْقِدْمَةُ وَالِدَوَامُ، وَبِهِ النِّقْمَةُ وَالْاِعْتِصَامُ، وَمِنْهُ الْإِفْضَالُ وَالْإِنْعَامُ.

وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، الْمُؤْتَمَنُ عَلَى مَخْزُونٍ وَخِيَةِ، الصَّادِعُ لِعِزَائِمِ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ، الَّذِي بَشَّرَتْ بِهِ الرُّسُلُ، وَنُسِخَتْ بِهِ الْمِلَلُ. سِرَاجٌ سَطَعَ فَأَشْرَقَ بِهِ الظُّلُمُ مِنَ الدُّجَى، وَأَنَارَتْ بِهِ مَعَالِمُ الْهُدَى، فَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَلَاةً شَرِيفَةً الْحَيَاءِ، مُنِيرَةً الضِّيَاءِ، وَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ رَحْمَةً وَسَلَامًا. أَرْسَلَهُ إِلَى خَلْقِهِ كَافَّةً مُهَيِّئاً عَلَى الرُّسُلِ خَاصَّةً، فَسَعِدَ مَنْ سَعِدَ بِاتِّبَاعِهِ، وَ حَلَّ الْبَلَاءُ بِمَنْ خَالَفَهُ.

صَاحِبُ الْوَجْهِ الْأَقْمَرِ، وَالْجَبِينِ الْأَزْهَرِ، وَالتَّاجِ وَالْمِغْفَرِ، خَيْرٌ مِنْ حَجٍّ وَكَبَرٍ، وَبِالنِّكَاحِ أَمْرٍ، وَ عَنِ السِّفَاحِ زَجَرٍ، ذَاكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ؛ أَيْمَةُ الْهُدَى وَالْمُسْلِمِينَ، وَخُلَصَاءِ الدِّينِ، وَآلِ يَاسِينَ، غَيْرِ عَابِدِينَ الْأَوْثَانِ، وَلَا نَاكِثِينَ بِالرَّحْمَنِ، بَلْ هُمْ الْأَخْيَارُ الصَّالِحُونَ، وَأَرْكَانُ الدِّينِ، وَأَيْمَةُ الْمُؤْمِنِينَ، ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يُخَيَّى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾.

از خلق آن همه و آفرینش آنها دچار خستگی و رنج نشده است، بلکه همه آن امور مانند آفرینش یک جان بوده که او را فراخوانده و آن جان پاسخ داده است. و او را امر فرموده پس اطاعت کرده است. آنچه را در میان خشکی و دریاست می داند. و هیچ برگی فرو نمی افتد جز آن که آن را می داند و دانه ای در تاریکی های زمین و هیچ تر و خشکی فرو نمی افتد مگر آن که در کتابی روشن است.^(۱)

او را به گفتار و کردار سپاس می گویم، و با تواضع و توکل از او کمک می جویم، و با ایمان و راستی او را باور می کنم، و در هر شرایطی به او توکل می کنم، و گواهی می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست که شریکی ندارد و هیچ ضدی با او نیست، و شکی در او نیست و راه گریزی از او نیست، قدمت و دوام از آن اویند و سزا و پناه در اوست و لطف و احسان و بخشش از اوست.

و گواهی می دهم که محمد بنده و پیامبر اوست، و عهده دار وحی پنهان و اظهارکننده دستورات واجب و اموری است که خدا از آن نهی فرموده، او که پیامبران به آمدنش گواهی دادند، و دینهای دیگر با او از میان رفتند، چراغی که آشکار شد و بوسیله آن تاریکی ها و سیاهی ها درخشان شد، و نشانه های هدایت از او نور گرفتند، پس درود خداوند بر او و خاندانش، درودی بزرگ، درخشنده، و سلام و رحمت خداوند بر او باد. او را مسلط بر همه بندگان به خصوص بر پیامبرانش فرستاد، پس هرکس از او پیروی کرد رستگار شد و هرکس که با او مخالفت کرد بر او مصیبتها نازل گشت.

او دارای سیمایی ماه گونه با پیشانی درخشان و تاج و خود است. او بهترین کسی است که حج را به جای آورد و تکبیر گفت، و امر به نکاح فرمود و از روابط نامشروع نهی نمود، او پیامبر خداوند است درود خداوند بر او و خاندان پاکش باد. امامان و هادیان مسلمانان، آنان که در دینشان خالصند، و آل یاسین، آنها که پرستندگان بتها نیستند و عهد و پیمان را با خداوند رحمان نقض نمی کنند، بلکه آنها که مردمان نیکو سرشتند که عمل نیک می کنند و پایه های دین هستند و امامان مؤمنین. هر که هلاک می شود از روی حجت و برهان هلاک شود و هر که زنده می ماند، به دلیلی زنده می ماند.^(۲)

أَلَا فَاسْأَلُونِي إِلَى الْعَشْرِ الْآخِرِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ؛ فَإِنَّكُمْ تَفْقِدُونِي.
 قَالَ الْأَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ: فَعَلَتِ الْأَصْوَاتُ بِالْبُكَاءِ، فَقَامَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْكَوَّاءِ فَقَالَ: يَا
 أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَخْبَرْنَا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿الْم﴾ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى
 لِلْمُتَّقِينَ ۝.

قَالَ: نَعَمْ يَا ابْنَ الْكَوَّاءِ، قَضَى اللَّهُ الَّذِي هُوَ كَائِنٌ بَعْدَ السَّتِّينَ؛ تَظْهَرُ يَوْمَئِذٍ الضَّغَائِنُ
 الْبَدْرِيَّةُ، وَالْأَحْقَادُ الْأَحْدِيَّةُ، وَتُؤْخَذُ الْأَتْرَابُ الْعَلَوِيَّةُ، فَيُقْتَلُ ابْنِي الْحُسَيْنِ وَأَوْلَادُهُ
 بِكَرْبَلَاءَ غَرِيبًا ظَمَانًا، وَيُهْتَكُ حَرِيمُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَيُحْمَلُونَ كَسْبِي
 هِرْقَلٌ إِلَى الطُّغَاةِ الْكَفَرَةِ. وَبَعْدَ الثَّمَانِينَ سَنَةً يَدْخُلُ الْمَارِقُ الْعِرَاقَ. وَبَعْدَ التَّسْعِينَ سَنَةً
 يَظْهَرُ الْخَاسِرُ الْجَمُوعُ الْفَجُورُ. وَبَعْدَ الْمِائَةِ وَعَشْرَةِ تُقْتَلُ الْبَرَّةُ الطَّاهِرَةُ، يَا وَيْلَ قَاتِلِهَا وَ
 حَارِقِهَا، إِنَّ الَّذِي خَلَقَهَا لِيَجْمَعَهَا لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ.

ثُمَّ بَكَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَكَى النَّاسُ، ثُمَّ قَالَ: سَيَهْدِمُ اللَّهُ مُلْكَهُمْ، وَيُهْلِكُ
 سَادَتَهُمْ، وَيُطْفِئُ نَارَهُمْ. أَلَا وَبَعْدَ ثَلَاثِينَ وَمِائَةٍ يَنْقُضِي أَمْرُ الْأَرْجَاسِ؛ بَنَى أُمَيَّةَ الْأَرْكَاسِ،
 يَأْخُذُهُمَا رِجَالُ شِدَادِ الْبَاسِ، يُولَدُ مِنْ بَنِي الْعَبَّاسِ؛ مُلُوكٌ لَهُمْ صَوْلَةٌ فِيهَا اقْتِبَاسٌ، فِي أَيَّامٍ
 تَعْدُهَا أَنْفَاسٌ، مُلْكُهُمْ ضَخْمٌ، وَظُلْمُهُمْ قَضْمٌ، تَدُومُ لَهُمْ أَعْوَامٌ وَأَعْوَامٌ، وَتَطْحَنُهَا رِجَالٌ
 بِأَنْيَابٍ وَأَضْرَاسٍ، كَأَنَّمَا اخْتَلَسَتْ مِنْهُمْ اخْتِلَاسٌ، سَلَفَتْ لَهُمُ الْمُدَّةُ، وَكَثُرَتْ لَهُمُ النَّجْدَةُ،
 فَبَغَيْرِ دِينِ اللَّهِ كَانُوا يَعْمَلُونَ، وَلِمَحَارِمِهِ كَانُوا يَنْهَكُونَ.

هان! تا دهه سوم ماه رمضان از من پرسش کنید، زیرا که مرا از دست خواهید داد. اصبع بن نباته می گوید: صدای گریه مردم بلند شد، سپس عبدالله بن کواء برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین، درباره این کلام خداوند عزوجل ما را خبر ده که فرمود:

الم آن کتاب تردیدی در آن نیست، در آن هدایتی برای پرهیزکاران است.^(۱) فرمود: آری ای پسر کواء، خداوند خواسته است پس از سال شصت دشمنی های جنگ بدر و کینه های جنگ احد آشکار گردد، و دختران علوی هم سال به اسارت برده شوند، پسر حسین و پسرانش در کربلا غریب و تشنه کشته می شود. و حرمت خاندان پیامبر ﷺ شکسته می گردد، و همانند اسیران هرقل پادشاه روم به سوی نافرمایان کافر برده می شوند، و بعد از سال هشتاد هجری مارق (خارج شده از دین) وارد عراق می گردد، و بعد از سال نود، فاسق فاجری ظاهر می شود و بعد از سال صد و ده نیکویان پاک کشته می شوند، وای بر قاتلان آنها و سوزندگان شان، آن که آنها را آفرید روزی آنها را گرد خواهد آورد روزی که تردیدی در آن نیست.

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام گریه کرد و مردم نیز گریه کردند. و فرمود: خداوند ملک آنان را ویران خواهد نمود و بزرگان آنان را به هلاکت خواهد رساند و آتش آنان را خاموش خواهد کرد و پس از سال صد و سی ماجرای پلیدان به پایان می رسد، و پلشتیان اموی، را مردانی شجاع و قوی از فرزندان بنی عباس درهم می کوبند. پادشاهانی که در حکومتشان از دیگران اموری را برمی گیرند در چند روز که به نظر چند لحظه می آیند بر آنان غلبه می کنند، حکومتشان عظیم است و ستمشان درهم شکننده است و سلطه آنان سالها و سالها طول می کشد، و مردانی آن را به چنگ و دندان درهم خرد می کنند، گویی حکومت از آنها ربوده شده بود، فرصت برای آنان فراهم شده و کمک به آنان بسیار، پس به غیر دین خداوند عمل خواهند کرد و حرامهای خداوند را خواهند شکست.

أَلَا وَإِنَّ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ﴿حَم﴾ * عسق ﴿بَعْدَ الثَّمَانِيَةِ عَشَرَ مَلَكًا مِنْ وَلَدِ الْعَبَّاسِ
تَكُونُ الْمُلُوكُ ظَلَمَةً غَشَمَةً، يُغَيِّرُونَ الْحُدُودَ، وَيَعْكِفُونَ عَلَى الْخُمُورِ، وَيَتَكِحُونَ الْخُورَ، وَ
يَلْعَبُونَ بِالْبُكُورِ، فَلَا جِهَادَ يَطْلُبُونَ، وَلَا بَيْتَ اللَّهِ يَغْمُرُونَ، وَبِسِيرِ الْمُلُوكِ مِنْ قَبْلِهِمْ
يَغْرِشُونَ، وَبِالْجَبَابِرَةِ يَقْتَدُونَ، فَهُمْ مَعَهُمْ يُخْشَرُونَ.

أَلَا وَإِنَّ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿المص﴾ * كِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَيْكَ ﴿وَهِيَ فِتْنَةٌ بِالْبَصَرَةِ، وَفِتْنَةٌ
بِطَرِيقِ مَكَّةَ، يَهْلِكُ بِهَا خَلْقٌ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ؛ ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيَهُمْ وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ.
أَلَا وَإِنَّ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ﴿الرَّتْلُكُ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾ تَدَاوُلَ الْفِتَنِ بَعْدَ ثَلَاثِمِائَةٍ
سَنَةٍ مِنَ الْهِجْرَةِ، تَكُونُ الْخُرُوبُ فِي الْقَبَائِلِ وَالْدُّوَرِ، فَلَا حُرْمَةَ لِمُسْتَوْرٍ، وَلَا مُفَرَّجَ عَنْ
مَكْرُوبٍ. وَبَعْدَ الثَّلَاثِمِائَةِ وَالثَّلَاثِينَ تَكُونُ السَّنَةُ الدَّهْمَاءُ، وَالصَّارِخَةُ الثَّكْلَاءُ، فِتْنَةٌ تَكُونُ
بِمَكَّةَ، يَدْخُلُهَا شِرَارُ الْخَلْقِ، فَيُقْتَلُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، ذَلِكَ مِنَ الْآيَاتِ الْبَيِّنَاتِ، وَيُؤْخَذُ
الْحَجَرُ الْمُسْتَوْدَعُ لِلنَّسَمَاتِ، فَعِنْدَهَا إِيَّاسُ النَّاسِ مِنْ رُجُوعِ الْحَجَرِ وَقَبُولِ الشَّهَادَاتِ،
فَيَرُدُّهُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ بِهَذِهِ كَوَفَانِكُمْ، وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى الْمَسْجِدِ.

ثُمَّ قَالَ: وَلَوْ شِئْتُ لَأَنْبَأْتُكُمْ بِأَيِّنِ الْبَيِّنَاتِ، وَأَوْضَحِ الْبَرَاهِينِ.

هان! در کلام خداوند عزوجل است حم، عسق.^(۱) پس از هجده پادشاه از فرزندان عباس، پادشاهان ظالم و ستمگر خواهند بود، حدود خداوند را تغییر می دهند و به شراب روی می آورند و زنان سیاه چشم را به نکاح خود درمی آورند و با دوشیزگان خود را سرگرم می کنند، پس نه فرمان جهادی می دهند و نه مسجدی می سازند و به شیوه پادشاهان قبل از خود عمل می کنند و به ستمگران اقتدا می کنند پس با آنان محشور خواهند شد.

هان! که در کلام خداوند آمده است: المص کتابی است که بر تو نازل شده است.^(۲) و این فتنه ای است در بصره، و فتنه ای در مسیر مکه، بسیاری از مردم در آن کشته می شوند، و این به خاطر گناهانی است که با دست خود مرتکب شدند و پروردگارت بر بندگان خویش ستمگر نیست.

بدانید که در کلام خداوند تعالی آمده است: الر آنها آیه های کتاب روشن است.^(۳)

پس از سیصد سال از هجرت فتنه ها یکی پس از دیگری رخ می دهند، جنگها میان قبایل و خانواده ها اتفاق می افتند پس هیچ پنهانی حرمت نخواهد داشت و کسی نیست که برگرفتاری گشایش کند، و پس از سال سیصد و سی، سال مصیبت بزرگ خواهد بود، و سال شیون بیوه زنان، فتنه ای در مکه خواهد بود. که بدترین مردم در آن وارد خواهند شد، و در میان رکن و مقام کشته می شوند، و این از آیات روشن و آشکار است و سنگ سپرده شده نزد کسانی برده می شود و در آن هنگام مردم از بازگشت سنگ و و پذیرش گواهی ها ناامید می شوند، سپس خداوند آن را بوسیله این عزت و بزرگیتان برمی گرداند و با دست به مسجد اشاره نمود.

سپس فرمود: و اگر می خواستم، شما را با روشنترین دلایل و آشکارترین برهانها خبر می دادم.

۱- شورا: ۱- ۲.

۲- اعراف: ۱- ۲.

۳- یوسف: ۱.

فَقَامَ إِلَيْهِ صَعْصَعَةُ بْنُ صَوْحَانَ، وَ سَهْمُ بْنُ الْيَمَانِ، وَ عَمْرُو بْنُ الْحَمِقِ الْخَزَاعِي، وَ مَالِكُ الْأَشْتَرِ، وَ عَمْرُ بْنُ حُجْرٍ الْخَزَاعِيُّ، وَ صَالِحُ بْنُ ضَابِيٍّ الْبُرْجُمِيُّ، فَقَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ قَوْلَكَ تَحْيَى بِهِ قُلُوبُنَا، وَ يَزِيدُ فِي إِيْمَانِنَا.

فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: سَمِعْتُ ابْنَ عَمِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ: فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ تَكْمُلُ فِي أُمَّتِي مِائَةُ خَصْلَةٍ لَمْ تَجْتَمِعْ فِي أُمَّةٍ قَبْلَهَا، يَكُونُ فِيهِمْ قَوْمٌ لَهُمْ وَجُوهٌ جَمِيلَةٌ، وَ ضَمَائِرُ رَدِيَّةٌ، مَنْ رَأَاهُمْ أُعْجِبُوهُ، وَ مَنْ عَامَلَهُمْ ظَلَمُوهُ، وَ جُوهُهُمْ وَجُوهُ الْآدَمِيِّينَ، وَ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ، هُمْ أَمْرٌ مِنَ الصَّبْرِ، وَ أَتْنٌ مِنَ الْجِيفَةِ، لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ، وَ لَا قَبِيحٍ اِزْتَكَبُوهُ، إِنْ أَنْتَ حَدَّثْتَهُمْ كَذْبُوكَ، وَ إِنْ ائْتَمَنْتَهُمْ خَانُوكَ، وَ إِنْ غَبِثَ عَنْهُمْ اِغْتَابُوكَ ﴿ سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَالُونَ لِلْسُّخْتِ ﴾، يَسْتَحِلُّونَ الرِّبَا بِالشُّبُهَاتِ، وَ يَشْرَبُونَ الْخُمُورَ بِالْمَقَالَاتِ، وَ يَلْعَبُونَ بِالشَّاهَامَاتِ. الْفَقِيرُ بَيْنَهُمْ ذَلِيلٌ، وَ الْمُؤْمِنُ ضَعِيفٌ، وَ الْفَاسِقُ عِنْدَهُمْ مُكْرَّمٌ شَرِيفٌ. صَغِيرُهُمْ غَارِمٌ، وَ شَابُهُمْ شَاطِرٌ، وَ شَيْخُهُمْ لَا يَأْمُرُ بِمَعْرُوفٍ وَ لَا يَنْهَى عَنْ مُنْكَرٍ.

فَعِنْدَهَا تَكُونُ الْفِتْنُ بَيْنَهُمْ دُولًا، وَ الْأَمَانَةُ مَغْنَمًا، وَ الزَّكَاةُ مَغْرَمًا. يُطِيعُ الرَّجُلُ زَوْجَتَهُ وَ يَعْزُّ وَ الْإِذَّةَ، وَ يَبْرُ صَدِيقَهُ وَ يَخْشَوُ أَبَاهُ، وَ تُرْفَعُ أَصْوَاتُ الْفُسَّاقِ فِي الْمَسَاجِدِ، وَ يُعْظَمُ رَبُّ الْمَالِ، وَ يُدَاهَنُ الْفَاجِرُ، وَ يَفْشُو النِّفَاقُ، وَ يُعَارَى عَلَى الْغُلَمَانِ، وَ تَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةُ بِالْمَرْأَةِ وَ تُزْفُ كَمَا تُزْفُ الْعَرُوسُ، وَ تَظْهَرُ دَوْلَةُ الصَّبَّيَّانِ، وَ يَكْتَفِي الرَّجَالُ بِالرِّجَالِ وَ النِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ، وَ تَزَكُّبُ الْفُرُوجُ السُّرُوجُ، وَ تُسْتَعْمَلُ الْمَعَازِفُ وَ الْقِيَانُ، وَ تَكُونُ الْامْرَأَةُ مُسْتَوَلِيَّةً عَلَى زَوْجِهَا فِي التِّجَارَةِ، وَ يَحُجُّ النَّاسُ لِثَلَاثَةِ أَشْيَاءٍ: الْأَغْنِيَاءُ لِلنُّزْهَةِ، وَ الْأَوْسَاطُ لِلتِّجَارَةِ، وَ الْفُقَرَاءُ لِلْمَسْأَلَةِ، ذَلِكَ زَمَانُ اِنْدِرَاسِ الْأَحْكَامِ وَ دَوْلَةِ الْأَشْرَارِ.

صعصعه بن صوحان و سهم بن یمان و عمرو بن حمق خزاعی و مالک اشتر و عمر بن حجر خزاعی و صالح بن ضابی برجمی برخاستند و به سوی او رفتند و گفتند: ای امیرالمؤمنین، دلهای ما را با سخنان زنده می‌کنی، و برایمان ما می‌افزایی. پس حضرت علیه السلام فرمود:

از پسرعمویم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرماید: در آن زمان صد ویژگی در میان امت کامل می‌گردد که در هیچ امتی قبل از آن جمع نشده بودند، در میان آنان گروهی خواهند بود که چهره‌های زیبا و درونهای زشتی دارند، هرکه آنان را ببیند خوشش آید. و هرکه با آنان برخورد کند به او ظلم می‌کنند، صورتهایشان، صورت آدمیان است و دلهایشان دلهای شیطان، آنان تلخ‌تر از گیاه صبرند و بدبوتر از لاشهٔ مردگانند، یکدیگر را نه از فعل منکر خود و نه از کردار زشتشان نهی نمی‌کنند، اگر با آنان سخن‌گویی تو را دروغگو خوانند و اگر آنان را امین خود ساختی به تو خیانت کنند، و اگر از نظرشان دور شدی غیبت را گفتند. بسیار شنوندهٔ دروغ و خورندهٔ حرام هستند.^(۱) ربا را با ایجاد شبهه حلال می‌کنند، و شراب را در مجالس گفتگو می‌نوشند و با مهره‌ها بازی می‌کنند. فقیر در میان آنان ذلیل و مؤمن ضعیف است و فاجر نزد آنان گرامی و والاست. کودکشان زیان‌کننده و جوانشان نیرنگ‌باز و پیرشان به معروف امر نکرده و از منکر نهی نمی‌کند.

در آن زمان فتنه‌ها میان آنان پی‌درپی می‌آیند و امانت برای آنان غنیمت، و زکات غرامتی اجباری است. مرد از همسرش فرمان برده و پدر خویش را عاق می‌کند، به دوست خویش خوبی کرده و در حق پدرش ستم می‌کند، صدای فاجران در مساجد بلند می‌شود، و صاحب ثروت بزرگ داشته می‌شود و با فاجر به ملایمت رفتار شده و نفاق فراگیر می‌شود، بر غلامان رشک ورزیده می‌شود و زن به زن شوی می‌کند و به خانهٔ زن دیگر می‌رود آن‌چنان که عروس به خانهٔ بخت برده می‌شود. و حکومت کودکان قدرت می‌گیرد و مردان به مردان بسنده می‌کنند و زنان به زنان، و فرجها بر زینها خواهند نشست و از آلات موسیقی و خنیاگران استفاده می‌شود و زن در تجارت بر شویش مسلط خواهد بود و مردم به قصد سه چیز به حج می‌روند، ثروتمندان برای تفریح، متوسطان برای تجارت و فقیران برای گدایی، آن هنگام، زمان از میان رفتن احکام و زمان حکومت اشرار خواهد بود.

عِنْدَهَا يَكْذِبُ التَّاجِرُ فِي تِجَارَتِهِ، وَالصَّانِعُ فِي صِنَاعَتِهِ، فَتَقِلُّ الْمَكَاسِبُ، وَتَضِيقُ الْمَطَالِبُ، وَ يَكْثُرُ الْفَسَادُ، وَ يَقِلُّ الرِّشَادُ، وَ تَمُوتُ الْعُلَمَاءُ، وَ يَكْثُرُ الْأَشْرَارُ، وَ تُعَمَّرُ الْمَسَاجِدُ، وَ تَطُولُ الْمَنَابِرُ، وَ تُحَلَّى الْمَصَاحِفُ، وَ يُصَلِّي أَحَدُهُمْ فَلَا يُكْتَبُ لَهُ مِنْهَا شَيْءٌ، وَ يَكُونُ أَحَدُهُمْ قَائِمًا وَ هُوَ مُفَكِّرٌ كَيْفَ يَظْلِمُ إِنْ وَصَلَتْ إِلَيْهِ الرِّئَاسَةُ.

تَقِفُ عَلَى أَبْوَابِ مَسَاجِدِهِمْ أَوْلَادُ الْعُلُوجِ، زَعِيمُهُمْ مَنْ لَمْ يَتَكَلَّمْ فِيمَا يَنْتَفِعُ النَّاسُ بِهِ، يَمْلِكُ الْمَالُ مَنْ لَمْ يَمْلِكْهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَضَعَ الرُّؤَسَاءُ رُؤُوسَهَا خَاضِعَةً لِمَنْ لَا يُشَبِّهُهَا. يَفْشُوا الْبِدْعُ وَ الْغَدْرُ، فَكَلَامُهُمْ فُحْشٌ وَ زُورٌ، وَ أَمْرُهُمْ ظَلَمَةٌ، وَ فُقَهَاؤُهُمْ يُفْتُونَ لَهُمْ بِمَا يَشْتَهُونَ، مَنْ كَانَ لَهُ دِرْهَمٌ فَهُوَ عِنْدَهُمْ مَرْفُوعٌ، وَ مَنْ عَلِمُوا أَنَّهُ قَدْ أَقْلَّ فَهُوَ مَنْقُوصٌ. الصَّالِحُ مَا بَيْنَهُمْ مَذْبُولٌ، وَ مَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ مَخُوفٌ. يَأْكُلُونَ الْفِرَاحَ وَ الطَّيْهُوجَ، وَ يَلْبَسُونَ الْيَمَانِيَّ الْحَرِيرَ، وَ يُحِلُّونَ الرِّبَا بِالشُّبُهَاتِ، وَ يَكْتُمُونَ الشَّهَادَاتِ. يُرَاوُونَ بِالْأَعْمَالِ، لَا يَحْظَى عِنْدَهُمْ إِلَّا مَنْ نَمَّ وَ سَعَى، وَ عَنِ الْخَيْرِ نَهَى. يَتَدَارَسُونَ فِيمَا بَيْنَهُمُ الْبَاطِلُ، وَ يَتَزَاوَرُونَ فِي غَيْرِ اللَّهِ، وَ يَهْتَكُونَ الْمَحَارِمَ، وَ فِي اللَّهِ يَتَقَاطَعُونَ، لَا يَهَابُونَ إِلَّا مَنْ يَخَافُ شَرُّهُ.

عِنْدَهَا تَكْثُرُ أَوْلَادُ الزُّنَا وَ الْآبَاءُ فَرِحُونَ؛ يَرَى الرَّجُلُ مِنْ أَهْلِهِ الْمُنْكَرَ فَلَا يَنْهَى عَنْهُ إِلَّا كَمَا يُؤَدِّبُ الْمَرْءُ الْهَرَّ إِذَا اخْتَلَسَ اللَّفْمَةُ، فَعِنْدَهَا لَوْ نَكَحَتْ طُولًا وَ عَرَضًا لَمْ يَسُوْهُ ذَلِكَ، فَذَاكَ الَّذِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرَفًا وَ لَا عَدْلًا، وَ لَا يَتُوبُ عَلَيْهِ، وَ يُصْلِيهِ نَارَ جَهَنَّمَ.

در آن زمان، تاجر در تجارت خویش دروغ می گوید و صنعتگر در صنعتش. لذا از روزی ها کاسته خواهد شد، و حاجات به تنگی می آیند و فساد فراوان شده از هدایت کاسته خواهد شد.

دانشمندان می میرند و اشرار بسیار می شوند، مسجدها ساخته می شوند و منبرها بلند می شوند و قرآن ها مزین می گردند. هرکس از مردم نماز می خواند ولی برایش ثوابی نوشته نمی ود و هریک از آنها به نماز ایستاده با خود اندیشه می کند وقتی به ریاست برسد چه سان می تواند ظلم کند.

بر در مسجدهای آنان مردان خدانشناس ایستاده اند و رهبرشان کسی است که از آنچه برای مردم سودی دارد، سخن نمی گوید. کسانی به مال و منال می رسند که تا هنگامی که بزرگان سرهای خویش را فقط در برابر بزرگتر از خویش فرود می آوردند، ثروتی نداشته اند و هیچ شباهتی به بزرگان ندارند. بدعت ها و نیرنگها را منتشر می سازند و سخنان ناسزا و نادرست خواهد بود و فرماندهانشان ظالم و فقهایشان به آنچه می خواهند به آنها فتوا می دهند، آن که درهمی داشته باشد نزد آنان بالا مرتبه است و آن که بدانند فقیر است نزد آنان پایین تر است. در میان آنان شخص نیک کردار، کم جان و آنکه از خدا نمی ترسد، برای مردم هول آور است. جوجه و تیهو می خورند و حریر یمانی بر تن می کنند، ریا را با شبهات حلال می سازند، و گواهی ها را پنهان می سازند. در کارها ریا می کنند و کسی نزد آنان بهره مند نمی شود مگر آن که سخن چینی کند و از عمل خیر نهی کند، باطل را با یکدیگر مرتکب می شوند، و برای غیر خدا به دیدار یکدیگر می روند. و حرمتها را می درند و در امور الهی از یکدیگر جدا می شوند و از کسی نمی ترسند مگر آنکه شرش مایه ترس آنان شود.

در آن هنگام، فرزندان حرام زاده بسیار می شوند و پدران هم از این کار خرسند. پدر در خانواده خویش فعل به منکر را می بیند اما از آن باز نمی دارد، مگر به اندازه انسانی که بخواهد گریه ای را به هنگام سرقت یک لقمه غذا ادب کند، و اگر همسرش با دیگران معاشرت کند، ناراحت نمی شود، پس خداوند آن امر را از او نمی پذیرد چه از آن بازایستد و چه به سوی آن روی آورد، و به سوی او باز نمی گردد و در آتش جهنم او را خواهد سوزاند.

و فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ يَتَفَاكَّهُونَ بِشَتْمِ الْآبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ، وَ تَبَيْنُ الْعَبِيدُ مِنَ الْأَرْبَابِ، وَ تَعْرِى الْأَنْبَاطُ، وَ تَذِلُّ السَّادَةُ، فَمَا أَقَلُّ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ الْمَكْسَبِ وَالذُّهْمِ الْحَلَالِ؛ حَيْثُ تَدُومُ دَوْلَةُ الشَّيَاطِينِ، وَ يَتَوَاتَبُ السَّلَاطِينُ عَلَى الضُّعْفَاءِ كَوُثُوبِ الْفَهْدِ عَلَى فَرِيسَتِهِ، وَ يَشُحُّ الْغَنِيُّ عَلَى مَا فِي يَدِهِ، وَ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاةٍ، وَ بِلْ لِلْفَقِيرِ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ مَا يَنْزِلُ بِهِ مِنَ الْحَسَرَاتِ، وَ يُصِيبُهُ مِنَ النَّكَبَاتِ.

فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ أَقْبَلَتْ فِتْنٌ لَا قِبَلَ لَكُمْ بِهَا، أَوَّلُهَا الْهُجْرِيُّ وَ آخِرُهَا السُّفْيَانِيُّ، أَلَا وَ إِنَّهُمْ عَلَى سَبْعِ طَبَقَاتٍ:

فَأَوَّلُ طَبَقَةٍ أَهْلُ بَرٍّ وَ تَقْوَى إِلَى سَبْعِينَ سَنَةً.

وَ الطَّبَقَةُ الثَّانِيَةُ أَهْلُ تَعَاطُفٍ وَ تَبَازُلٍ إِلَى ثَلَاثِينَ وَ مِائَةِ سَنَةٍ.

وَ الطَّبَقَةُ الثَّالِثَةُ أَهْلُ تَقَاطُعٍ وَ تَدَابُرٍ إِلَى مِائَتَيْنِ وَ ثَمَانِينَ سَنَةً.

ثُمَّ الطَّبَقَةُ الرَّابِعَةُ أَهْلُ هَوَجٍ وَ مَرَجٍ إِلَى ثَلَاثِ مِائَةٍ وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً.

ثُمَّ الطَّبَقَةُ الْخَامِسَةُ أَهْلُ تَخَالُيسٍ وَ تَكَالُبٍ وَ بُهْتَانٍ، وَ مَوْتِ بَعْضِ الْعُلَمَاءِ، وَ حُرُوبٍ بَيْنَ

السَّلَاطِينِ إِلَى عِشْرِينَ وَ أَرْبَعِ مِائَةِ سَنَةٍ.

ثُمَّ الطَّبَقَةُ السَّادِسَةُ أَهْلُ فِتْنٍ وَ غَشٍّ وَ قَحْطٍ وَ جَذْبٍ، وَ يَنْقَطِعُ الْحَجُّ فِي هَذِهِ الْمُدَّةِ

سَنَوَاتٍ، وَ يَنْقَطِعُ النَّبَاتُ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْآفَاقِ، وَ يَقِلُّ مَاءُ الْأَنْهَارِ، وَ يُخَالِطُ النَّاسُ السَّبَاعَ

فِي طُرُقَاتِهِمْ، وَ يَكْتَفِي الرِّجَالُ بِالرِّجَالِ وَ النِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ، وَ يَكْثُرُ الْفُجُورُ، وَ يَظْهَرُ بَنُو

الْأَصْفَرِ مِنَ الْإِفْرَنْجِ وَ مَعَهُ الرُّومُ وَ الْأَرَمَنُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَ خَمْسِ مِائَةٍ.

ثُمَّ الطَّبَقَةُ السَّابِعَةُ أَهْلُ حُرُوبٍ وَ فِتْنٍ، يَكْثُرُ فِيهَا الْخَوَارِجُ عَلَى السَّلَاطِينِ، وَ تَغْلُو

الْأَسْعَارُ، وَ يَظْهَرُ كَوَكَبٌ لَهُ شَاخَتَانِ، وَ يُنْصَرُونَ بَنُو الْعَبَّاسِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ، وَ يَكْثُرُ الْفَسَادُ وَ

فِعْلُ الْمُنْكَرَاتِ، وَ يَقِلُّ الْعُلَمَاءُ وَ الْوُعَاظُ إِلَى سَنَةِ ثَلَاثِينَ وَ سِتِّ مِائَةٍ.

و در آن زمان با مزاح به پدران و مادران ناسزا می گویند، بردگان با بزرگان ازدواج می کنند و فرودستان عزیز می شوند و بزرگان حقیر، پس در آن زمان چه اندک می شود روزی و مال حلال، آن هنگام که دولت شیطان دوام می یابد، و پادشاهان همچون یوزپلنگان که بر شکارشان حمله ور می شوند بر ضعیفان هجوم می آورند. و ثروتمند بر آنچه در دست دارد بخل می ورزد و فقیر آخرت خویش را به دنیایش می فروشد. وای بر فقیر در آن زمان، و وای از حسرت هایی که می کشد و از مصیبت هایی که بر او فرود می آیند.

و هنگامی که این امور رخ می دهد، فتنه هایی ایجاد می شود که برای شما اتفاق نیافتاده است. نخستین آنها هجری و آخرین آنها سفیانی است. و بدانید که بر هفت طبقه هستند:

طبقه اول اهل خوبی و تقوی تا هفتاد سال هستند.

طبقه دوم، اهل مهربانی و بخشندگی هستند تا صد و سی سال.

طبقه سوم، اهل قطع روابط و دشمنی هستند تا دویست و هشتاد سال.

پس از آنها طبقه چهارم، اهل فتنه و فسادند تا سیصد و سی سال.

سپس طبقه پنجم، اهل چپاول از یکدیگر و حرص و دشمنی و دروغ هستند و به دنبال مرگ بعضی علما و جنگ میان پادشاهان هستند تا سال چهارصد و بیست.

طبقه ششم، اهل فتنه و نیرنگ و قحطی و گرسنگی هستند، و در این سالها فریضه حج قطع می گردد و رویش گیاهان نیز در بسیاری از مناطق متوقف می شود، آب رودخانه ها کاسته شده و مردمان در راهها با درندگان برخورد می کنند، و مردان به مردان و زنان به زنان بسنده می کنند، ارتکاب گناهان بسیار می شود و فرنگیان زردموی و رومیان و ارمنیان ظاهر می شوند، تا سال پانصد و چهل.

طبقه هفتم، اهل جنگ و فتنه اند، شورشیان بر علیه پادشاهان بسیار می شوند، قیمت ها گران می شوند و کوکبی ظاهر می شود که دو مدار دارد، بنی عباس بر دشمنانشان پیروز می شوند، فساد و ارتکاب منکر گسترده می شود، و تا سال ششصد و سی علماء و واعظان کم می شوند.

ثُمَّ الطَّبَقَةُ السَّابِعَةُ أَهْلُ ضَمَائِرَ مُخْتَلِفَةٍ، وَالسِّنَةِ كَاذِبَةٍ، وَيُظْهَرُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ مِنْ قَبْلِ
الْمَشْرِقِ عَمُودٌ مِنْ نُورٍ فِي السَّمَاءِ، وَهُوَ عَلَامَةٌ مَا يَكُونُ مِنَ الْحُرُوبِ وَالْعَظَائِمِ، وَخَرَابِ
الْمُدُنِ وَالْأَطْرَافِ إِلَى ظُهُورِ السُّفْيَانِيِّ مِنَ الْوَادِي الْمَيْشُومِ، وَانْكِشَافِ الْمَشْتُورِ بِالْفَرَجِ
وَالسُّرُورِ.

فَقَامَ إِلَيْهِ مَالِكُ الْأَشْتَرِ فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّكَ إِنْ لَمْ تُبَيِّنْ لَنَا تِلْكَ الْفِتْنَ وَالْعَظَائِمَ
الَّتِي ذَكَرْتَهَا، خَشِينَا عَلَى قُلُوبِنَا إِزَالَتَهَا عِنْدَ مَا ذَكَرْتَهُ مِنْ فَقْدِنَا إِيَّاكَ لَا أَرَانَا اللَّهَ ذَلِكَ.
فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ﴿ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ ﴾ ، أَلَا إِنَّ الْفِتْنَ مِنْ بَعْدِ مَا أَنْبَأْتُكُمْ
بِهِ مِنْ أَمْرِ مَكَّةَ وَالْحَجَرِ، مِنْ جُوعٍ أَغْبَرَ وَ مَوْتٍ أَحْمَرَ، فَيَا حَسْرَتَا عَلَى أَوْلَادِ نَبِيِّكُمْ، مِنْ
غَلَاةٍ وَفَقْرٍ، حَتَّى يَكُونُوا أَكْثَرَ بَيْتِ سُوَالٍ، فَلَا يُسْمَعُ لَهُمْ صَوْتُ، وَلَا تَلْبَى لَهُمْ دَعْوَةٌ، ثُمَّ لَا
خَيْرَ فِي الْحَيَاةِ بَعْدَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَتَوَلَّى عَلَيْهِمْ مُلُوكٌ مِنْ أَطَاعَهُمْ كَفَرُوهُ، وَ مِنْ عَصَاهُمْ فَتَكُونُ.
هَاهُ هَاهُ يَا وَئِلَ كُوفَانِكُمْ هَذِهِ مِنْ عَزِيزِ الْهُجْرِيِّ.

فَقَالَ الْأَحْنَفُ بْنُ قَيْسٍ: بِمَاذَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟

قَالَ: مِنْ خَيْلِ الْهُجْرِيِّ، إِذَا خَرَجَ الْغُلَامُ الْأَسْمَرُ يَقُودُ أَشَدَّ ضَرَاغِمَةً، وَ لِيُوثًا مُلَاهِمَةً،
أَوَّلُ اسْمِهِ سَيْنٌ، وَ أَوَّلُ بَاسِهِ عَلَى أَهْلِ الْبَصْرَةِ، يَقْتُلُ سَادَاتِهِمْ، وَيَسْبِي حَرِيمَهُمْ، وَ تَكُونُ لَهُ
وَقْعَةٌ بَيْنَ ثُلُولٍ وَ أَكَامٍ، يَقْتُلُ بِهَا الرِّجَالَ وَ تَهْلِكُ الْأَبْطَالُ، بَيْنَ تِلْكَ الثُّلُولِ وَالرَّمَالِ.

فَيَا وَئِلَ كُوفَانِكُمْ هَذِهِ مِنْ نُزُولِهِ فِي دِيَارِكُمْ، وَهَتْكِهِ لِحَرِيمِكُمْ، عُمُرُهُ طَوِيلٌ، وَ
شَرُّهُ عَزِيزٌ، وَ رِجَالُهُ ضَرَاغِمَةٌ. وَاللَّهِ مَا نُصِرُوا بِعَمَلٍ سَبَقَ، وَلَكِنَّهَا فِتْنَةٌ يَهْلِكُ بِهَا
الْمُنَافِقُونَ وَالْفَاسِقُونَ؛ الَّذِينَ فَسَقُوا فِي دِينِ اللَّهِ وَ بِلَادِهِ، وَ أَظْهَرُوا الْبَاطِلَ فِي عِبَادِهِ،

و نیز طبقه هفتم، اهل درونهای گوناگونند و زبانهای دروغین، در آن زمان از سوی مشرق ستونی از نور در آسمان ظاهر می شود که نشانه جنگ و مصیبتی بزرگ و خرابی شهرها و روستاها است تا اینکه سفیانی در دشتی پردرخت و با صورتی باز با شادی و فرح ظاهر می شود. آنگاه مالک اشتر برخاست و به او گفت: ای امیرالمؤمنین، آن فتنه ها و مصیبت های بزرگ را که گفתי برای ما شرح ندادی، ترسیدیم که اگر شما را از دست بدهیم آنها از دل های ما پاک شود، و خداوند چنان روزی را برای ما نیاورد.

پس حضرت علیه السلام فرمود: کاری که شما تعبیر آن را خواستید حکمش صادر شده و انجامش قطعی است. (۱)

براستی که فتنه های بزرگ پس از قضایای مکه و حجاز الأسود که برایتان گفتم رخ خواهد داد. فتنه هایی که شامل گرسنگی و قحطی شدید و مرگ سرخ هستند، پس ای وای بر فرزندان پیامبر از شدت گرانی و فقر، آنها بیشترین حاجت را دارند پس صدایی از آنها شنیده نمی شود و فریادرسی نمی شوند و به هیچ دعوت آنها پاسخ داده نمی شود، پس از آن دیگر خیری در زندگی نخواهد بود، سپس بر آنها پادشاهانی سلطه می یابند که هرکه را از آنان پیروی کنند کافر پندارند، و هرکه از آنان فرمان نبرد به سختی خواهند کشت، آه! آه! ای وای بر کوفه از دست عزیز هجری. سپس احنف بن قیس پرسید: به چه چیزی ای امیرالمؤمنین؟

فرمود: از گروه هجری وقتی جوانی سیاه چهره خارج شود که شیران تنومند و درنده ای را می راند، نام او با سین آغاز می شود و اولین جنگش با اهل بصره خواهد بود، بزرگان آنان را کشته و زنان آنان را به اسیری می برد، در تپه ها و بلندی ها خواهد جنگید و در میان آن تپه ها و بلندی ها مردان بسیار کشته شده و قهرمانان به هلاکت می رسند پس وای بر شهرتان کوفه وقتی که به شهر شما می رسد و به زنانتان بی حرمتی می کند، عمرش طولانی است و شرش شدید و مردانش شجاع و قدرتمند، به خداوند سوگند که با عملی پیشاپیش یاری نشده اند بلکه فتنه ای است که منافقان و فاسقان در آن هلاک می شوند، آنان که از دین خداوند منحرف شده و در سرزمین او فساد کردند، و باطل را میان بندگان آشکار ساختند،

فَكَانَ فِيهِمْ وَقَدْ قَتَلُوا مِنْ يَهَابِ صَوْلَتِهِمْ وَيَخَافُ شَرَّهُمْ مِنْ أَمْرٍ وَخَدَمٍ، يَقُودُونَ سَادَاتٍ وَأَبْطَالٍ كَالسَّيْلِ الْمَمْدُودِ، كَثِيرٌ عَدَدُهُمْ، قَلِيلٌ حِلْمُهُمْ، يَزُولُ مُلْكُهُمْ وَيُسْتَأْسَرُ سَيِّدُهُمْ، وَهِيَ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى، فَيَلْحَقُ أَوَّلُهَا بِآخِرِهَا، وَإِنْ لِكُوفَانِكُمْ هَذِهِ آيَاتٍ وَعَلَامَاتٍ وَعِبْرَاتٍ لِمَنْ اعْتَبَرَ.

وَإِنَّهُ لَيَدْخُلُ الْبَصْرَةَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ بِالسَّيْفِ وَالْأَمَانِ، فَيَأْوِيلَ الْمُؤْتَفِكَةِ وَمَا يَحِلُّ بِهَا مِنْ سَيْفٍ مَشْهُورٍ وَقَتِيلٍ مَجْدُولٍ.

ثُمَّ يَأْتِي الزُّورَاءُ - وَهِيَ الْفِتْنَةُ الْقُصْوَى - فَيَحُولُ اللَّهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا، فَمَا أَشَدَّ بُهْتَانَهَا، وَ أَكْثَرَ طُغْيَانَهَا، وَأَغْلَبَ سُلْطَانَهَا.

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الدَّيْلَمُ الدَّيْلَمُ، عَجَمٌ لَا يَفْقَهُونَ، قِصَافُ الْأَبْدَانِ، بِيضُ الْوُجُوهِ، وَثَابِتَةُ الْحَزَبِ، قَاسِيَةُ قُلُوبِهِمْ، رَدِيَّةُ ضَمَائِرِهِمْ. الْوَيْلُ لِبَلَدٍ يَدْخُلُونَهُ، وَ أَرْضٍ يَسْلُكُونَهَا. خَبَرَهُمْ طَامِسٌ، وَأَمْرُهُمْ لَا يَسُ. صَغِيرُهُمْ شَرٌّ مِنْ كَبِيرِهِمْ، يَتَّبِعُهُمُ الْاَكْرَادُ بَيْنَ ثُلُولٍ وَجِبَالٍ، فَكَمْ مِنْ قَلَّةٍ تَحْرَبُ، وَ مُدُنٍ تُهْلِكُ.

الْوَيْلُ لِقَرْوَيْنِ مِنَ الْفِتْنَةِ الَّتِي تَكُونُ بِهَا، تُسَبَّى بِهَا النِّسَاءُ، وَيُقْتَلُ بِهَا الْأَطْفَالُ. الْوَيْلُ لِهَمْذَانَ إِذَا نَزَلَ مِنْ شَرْقِيَّ بَابِهَا، وَعَمِلَ السَّيْفُ فِي أَكْتَافِهَا، فَيُقْتَلُ بِهَا خَمْسُونَ أَلْفًا؛ عَلَامَةُ ذَلِكَ إِذَا بَنِيَتِ الْقُبَّةُ فِي جَامِعِهَا، وَيَصِيحُ بِهِمْ صَائِحٌ: قُتِلَ صَاحِبُكُمْ، فَعِنْدَهَا يُقْبَلُ الدَّيْلَمُ كَدَيْبِ النَّمْلِ.

الْوَيْلُ لِلدَّيْنَوَرِ، ثُمَّ الْوَيْلُ لِقَرْمِيسِينَ مِنَ الْقَتْلِ وَالْجَلَاءِ؛ يُقْتَلُ بِهَا عَلَى سَيْفٍ وَاحِدٍ مِائَةُ أَلْفٍ، وَيَرْكَبُ النَّاسُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، وَتَهْجُمُ خَيْلُ الدَّيْلَمِ عَلَى إِصْفَهَانَ، وَيَقَعُ حِصَارٌ عَظِيمٌ. مَعَاشِرَ النَّاسِ، لَقَدْ عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَلْفَ مَسْأَلَةٍ، تَفَرَّعَتْ كُلُّ مَسْأَلَةٍ أَلْفَ مَسْأَلَةٍ، مَا فِيهَا مَسْأَلَةٌ ظَلَمَ مُلُوكِهِمْ، وَ ظَلَمَ قُضَاتِهِمْ فِي أَحْكَامِهِمْ، وَ كَلَبَ زَمَانِهِمْ، وَ فُسِقَ تَجَارِهِمْ، فَإِنَّ عِنْدَ ذَلِكَ تَطُولُ آمَالُهُمْ، وَ يَقِلُّ مَعْرُوفُهُمْ، وَ تَكْثُرُ شَكْوَاهُمْ.

پنداری که میان آنها هستم، و آنها هر آنکس را که از قدرت آنان در بیم و از شر فرماندهان و خدمتکاران آنها در هراس است کشته‌اند، بزرگان و قهرمانانی را همچون سیلی گسترده می‌رانند، تعداد آنان بسیار است و شکیبائی‌شان اندک، حکومت آنان زوال یافته و رهبرشان اسیر می‌شود، و این مصیبت بزرگ است، پس اوضاع به هم می‌ریزد و در این اضطراب و اختلافان نشانه‌ها و علامتها و عبرتهایی است برای آنکس که پند گیرد.

او با قدرت شمشیر و با امان سه بار وارد بصره می‌شود. پس ای وای بر سرزمینی که در شدت خشکسالی در خود می‌سوزد، و وای از شمشیر برافراشته و کشته بر زمین افتاده‌اش.

سپس به سوی زوراء می‌آید و این نهایت فتنه است، پس خداوند میان او و آن شهر قرار می‌گیرد و دروغ در آن‌چه شدید است و نافرمانی خدا چه بسیار و قدرت آن‌چه چیره است. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: دیلمیان! دیلمیان! جماعتی عجم‌اند و نافهم، با بدنهایی ضعیف و چهره‌هایی سپید. در جنگ پیشتانزد و دل‌هایشان بی‌رحم و پست فطرتند، وای بر کشوری که وارد آن شوند و سرزمینی که از آن گذر کنند. امورشان مبهم است و کارشان نامعلوم. کودکان از بزرگشان خشن‌تر است، کردها میان تپه‌ها و کوهها آنها را دنبال می‌کنند. بسا قلعه‌ها که خراب شوند و شهرها که نابود گردند.

وای بر قزوین از فتنه‌ای که رخ خواهد داد زنان اسیر و کودکان کشته می‌شوند. وای بر همدان هنگامی که از شرق وارد آن شود، و جنگ در اطراف آن درگیرد، پنجاه هزار نفر در آن کشته می‌شوند، و نشان آن است که اگر گنبدی در مسجد آن ساخته شود و برفراز آن کسی فریاد برآورد که رهبرتان کشته شد. در آن هنگام دیلمیان همچون موران لشکرکشی می‌کنند. وای بر دینور، وای بر قرمیسین از کشتار و آوارگی‌ها، با یک شمشیر صد هزار نفر کشته می‌شوند، و مردم بر یکدیگر سوار خواهند شد، اسبان دیلمیان بر اصفهان خواهند تاخت و آن را به شدت محاصره خواهند کرد.

ای مردم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هزار مسأله به من آموخت. از هر مسأله هزار مسأله شاخه می‌شود. هر مسأله‌ای از آنها هزار دروازه در علم دارد، اینها را برای شما گفتم تا بدانید چه فتنه‌هایی در اثر ظلم پادشاهان و ستم قاضیان در حکم‌هایشان بر شما خواهد آمد، و از پس حرص و طمع آن زمان و فساد بازرگانان خواهد بود، در آن هنگام که آرزوهایشان بسیار و خویشان کم و گله‌هایشان بی‌شمار می‌گردد.

فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مِنْ ذَلِكَ الزَّمَانِ وَمِنْ أَهْلِهِ؛ فَإِنَّهُمْ لَا يَكْتُمُونَ مُصِيبَةً، وَلَا يَقْبَلُونَ عُذْرًا، قَدْ خَالَطَ الشَّيْطَانُ أَبْدَانَهُمْ، فَهُوَ يَلْعَبُ بِهِمْ كَمَا يَلْعَبُ الصَّبِيَانُ بِالْكُرَةِ، وَخَيْرُ النَّاسِ مَنْ تَخَلَّى بِدِينِهِ إِلَى الشَّامِ، وَتَبَعَ آثَارَ النَّبِيِّينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. إِنَّ الْفِتْنَ لَتَزْكَبُ الْأَمْصَارَ حَتَّى يَقُولَ الْمُؤْمِنُ الضَّعِيفُ الْمُحِبُّ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ: إِنِّي لَمُسْتَضْعَفٌ فِي الْأَرْضِ. ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، لَا يَسْتَوِي الظَّالِمُ وَالْمَظْلُومُ، وَلَا الْجَاهِلُ وَالْعَالِمُ، وَلَا الْحَقُّ وَالْبَاطِلُ، وَلَا الْعَدْلُ وَالْجَوْرُ، إِنَّ لَكُمْ شَرِيعَةً مَعْلُومَةً، وَمَا مِنْ نَبِيٍّ وَلَا أَهْلِ بَيْتِ نَبِيٍّ إِلَّا وَ لَهُمْ أَضْدَادٌ كَثِيرَةٌ، وَإِنَّهُ إِذَا ذُكِرَ آلُ حَرْبٍ يَفْرَحُونَ، وَإِذَا ذُكِرَ آلُ مُحَمَّدٍ تَسْوَدُّ وُجُوهُهُمْ كَقَطْعِ اللَّيْلِ، كَأَنَّمَا أُخْرِجُوا مِنْ بَحَارٍ مُظْلِمَةٍ، أَوْ سُفْنٍ مُتَطَامِسَةٍ، فَإِنْ دُعِيتُمْ إِلَى سَبِّنَا فَسُبُّونَا، وَإِنْ دُعِيتُمْ إِلَى الْبَرَاءَةِ مِنَّا فَلَا تَتَبَرَّؤُوا مِنَّا؛ فَإِنَّهُ مَنْ تَبَرَّأَ مِنَّا فَقَدْ تَبَرَّأَ مِنَ اللَّهِ وَ بَرِئَ اللَّهُ مِنْهُ وَرَسُولُهُ. مَسَاكِينُ هَذِهِ الْأُمَّةُ.

فَقَالَ الْأَخْنَفُ بْنُ قَيْسٍ: وَمَنْ الْمَسَاكِينُ يَا مَوْلَايَ؟

قَالَ: شِيعَتُنَا وَ مُحِبُّونَا أَهْلَ الْبَيْتِ، هُمْ عِنْدَ النَّاسِ كُفَّارٌ وَ عِنْدَ اللَّهِ أَتْرَارٌ، وَ عِنْدَ النَّاسِ كَاذِبُونَ وَ عِنْدَ اللَّهِ صَادِقُونَ، وَ عِنْدَ النَّاسِ هَالِكُونَ وَ عِنْدَ اللَّهِ قَائِمُونَ، فَارْزُوا بِاللَّهِ بِالْإِيمَانِ وَ خَسِرَ الْمُنَافِقُونَ.

أَيُّهَا النَّاسُ، ﴿ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ ﴾ ، كَأَنِّي بِطَائِفَةٍ مِنْكُمْ وَ هُمْ يَقُولُونَ: إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ادَّعَى الْغَيْبَ فَهُوَ الرَّبُّ، كَذَبُوا وَ رَبَّ الْكَعْبَةِ، قُولُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ وَاجْعَلُونَا عِبِيداً مَرْبُوبِينَ فَإِنَّكُمْ سَتُخْلَفُونَ.

پس انالله و انا الیه راجعون از آن زمان و اهل آن، مصیبتی را پنهان نساخته و عذری را نمی پذیرند. شیطان به اجسامشان درهم آمیخته و همچون بازی کودکان با توپ، آنها را به بازی می گیرد و بهترین مردم اوست که تنها با دین خود ره به شام بسپارد و به دنبال رد پای پیامبران علیهم السلام باشد، فتنه ها بر کشورها مسلط خواهند بود تا حدی که مؤمن ضعیف دوستدار ما اهل بیت بگوید: من مستضعفی بر روی زمین هستم.

سپس فرمود: ای مردم، ستمکار و ستم دیده و نادان و دانا حق و باطل و عدل و ستم با یکدیگر برابر نیستند، چرا که شما شریعتی معلوم دارید، پیامبر و آل پیامبری نیست مگر آن که دشمنان بسیار داشته باشد و بدانید که اگر خاندان اموی یاد شوند شادمان گشته و اگر از آل محمد یاد شود رویه ایشان همچون نیمه های شب سیاه می گردد، پنداری که از دریا های تاریک و یا کشتی های ناپدید شده، بیرون آورده شده اند، پس اگر از شما خواسته شد بر ما دشمنانم گوئید، دشنام بگوئید، اما اگر از شما خواستند از ما برائت بجوئید این کار را نکنید. زیرا آن که از ما برائت جوید از خدا برائت جسته و خداوند و پیامبرش از او برائت می جویند، و آنان درماندگان این امت خواهند بود.

احنف بن قیس پرسید: سرورم درماندگان امت چه کسانی هستند؟

فرمود: شیعیان و دوستداران ما اهل بیت اند، آنان نزد مردم کافرند و نزد خداوند پاک، نزد مردم دروغگویند و نزد خداوند راست گفتار، نزد مردم هلاک اند و نزد خداوند رستگار، به خداوند سوگند که آنان با ایمان خود رستگارانند و منافقان زیانکارند.

ای مردم براستی که ولی شما خداوند و پیامبر او و کسانی هستند که ایمان آوردند آنان که نماز به پا می دارند و به هنگام رکوعشان زکات می دهند.^(۱)

پنداری در میان گروهی از شما می گویند: علی مدعی غیب شد، پس او خداست. به خداوند کعبه سوگند که آنان دروغ می گویند، هر چه می خواهید در مورد ما بگوئید ولی ما را بندگان دارای پروردگار بدانید، هر چند با شما مخالفت خواهد شد.

ثُمَّ قَالَ: إِنِّي وَاصِفٌ لَكُمْ السِّنِينَ الْمُغَوِيَّةَ الْجَامِعَةَ لِلْفِتَنِ، فَإِنَّ بَعْدَ ثَلَاثِ مِائَةٍ وَعِشْرِينَ سَنَةً تَأْتِيكُمْ السَّنَةُ الدَّهْمَاءُ تَذْهَبُ فِيهَا الْفِتَنُ، وَالْغَرَاءُ تَغْرُبُ بِأَهْلِهَا، وَالسَّقَطَاءُ يَسْقُطُ فِيهَا الْوِلْدَانُ، وَالْكَسَحَاءُ يُكْسَحُ فِيهَا النَّاسُ، وَالْفِتْنَةُ يَفْتِنُ أَهْلُ الْأَرْضِ، وَالنَّازِحَةُ نَزَحَتْ بِأَهْلِهَا فِي الظُّلَمِ، وَالْعَمَاءُ غُمَّ فِيهَا الْجَوْرُ، وَالْمُنْفِيَّةُ تَنْفِي عَنْهُمْ الْإِيمَانَ، وَالْكَرَّارَةُ كَرَّتْ عَلَيْهِمْ خَيْلُ هُجْرٍ، وَالْبَرْشَاءُ نَزَلَ الْأَبْرَشُ بِخُرَاسَانَ، وَالشُّوْلَاءُ تَمَكَّنَ فِيهَا الْأَقْرَعُ النَّاقِصُ مِنَ الْجَزِيرَةِ، وَغَلَبَ صَاحِبُ الدَّيْلَمِ عَلَى الْبَصْرَةِ، وَصَعِدَ الْقِيَانُ إِلَى الشَّامِ، وَالذَّمْدَمَةُ الْغَشَوَاءُ غَشَتْ الْخَيْلَ وَاطَّلَقَتْ فِي دِيَارِ مِصْرَ، وَالطَّحْنَاءُ طَحَنَتِ الْجِبَالَ وَأَذْرَبِجَانَ بِكُلِّكَلِهَا، وَالْفَتْنَاءُ يُفْتِنُ الْعِرَاقُ بِشَرِّهِ، وَالْمَرْجَاءُ يَمْزُجُ الشَّامُ الْعَبِيدَ بِالْقَبَائِلِ، وَالْمَكْنَاءُ تَمَكَّنَتِ الْفِتْنُ مِنَ الْأَرْضِ بِالْعِرَاقِ وَالشَّامِ، وَالصُّغْدَاءُ صَعِدَتِ الْفِتْنَةُ إِلَى أَرْضِ الْجَزِيرَةِ، وَالْمَلَكَاءُ يُمْلِكُ الرَّجُلُ الْمُسْلِمُ كَمَا يُمْلِكُ الْعَبْدُ، وَالطَّمُوحُ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ مِنْ خُرَاسَانَ، وَالْجَوَزَاءُ جَارَتِ الْفِتْنَةُ بِأَرْضِ فَارِسَ، وَالْهُوْجَاءُ هَاجَتِ الْفِتْنَةُ مِنْ جِبَالِ عُمانَ، وَالصَّرُودُ تَسِيلُ الْجِبَالَ بِأَرْضِ الشَّامِ، وَالْمُنْزِلَةُ نَزَلَتِ الْفِتْنَةُ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ، وَالطَّائِرَةُ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ مِنْ بَلَدِ الرُّومِ، وَالْمُخْرِبَةُ صَاحِبُ الْأَكْرَادِ مِنْ شَهْرَزُورَ، وَالْمُزْمِلَةُ أُرْمِلَتْ نِسَاءُ أَهْلِ الْعِرَاقِ، وَالْكَاسِرَةُ تَكْسِرَتِ الْخَيْلُ عَلَى الْجَزِيرَةِ، وَالسَّحُورُ رَمَتِ النَّاسَ إِلَى أَرْضِ الشَّامِ، وَالطَّامِحَةُ طَمَحَتِ الْبَصْرَةُ بِالْفِتْنَةِ، وَالْقَتَالَةُ قَتَلَتِ النَّاسَ عَلَى الْقَنْطَرَةِ وَبِرَأْسِ عَيْنٍ، وَالْمُقْبِلَةُ أَقْبَلَتِ الْفِتْنُ إِلَى الْيَمَنِ وَأَرْضِ الْحِجَازِ، وَالصَّرُوحُ صَرَخَ صَارِخٌ مِنْ أَرْضِ الْعِرَاقِ وَلَا نَاصِرَ لَهُ، وَالْمُسْمِعَةُ أَسْمَعَتِ الْمُؤْمِنَ الْإِيمَانَ، وَالسَّابِغَةُ يَسْبِغُ الْفِيلُ فِي أَرْضِ الْجَزِيرَةِ، وَالْكَرُودُ يُفْتَقَدُ وَاحِدٌ مِنْ وَلَدِ الْعَبَّاسِ مِنْ فِرَاشِهِ، وَالْكَمُودُ مَاتَ الْمُؤْمِنُ مِنْ حَسَرَاتِ قَلْبِهِ، وَالْعَامِرَةُ غَمَرَتِ النَّاسَ بِالنِّفَاقِ، وَالسَّائِلَةُ سَأَلَ النِّفَاقُ فِي قُلُوبِهِمْ حَتَّى يَدُورَ السَّائِلُ مِنَ الْجُمُعَةِ إِلَى الْجُمُعَةِ فَلَا يَقَعُ فِي يَدِهِ شَيْءٌ، وَالْغَالِيَةُ تَغْلُو فِيهَا الشَّيْعَةُ حَتَّى يَتَّخِذُونِي رَبًّا وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا يَقُولُونَ.

و پس از آن فرمود: سالهای پر از فریب و فتنه را برای شما توصیف می‌کنم، پس از سیصد و بیست سال، سالی سیاه خواهد آمد که فتنه‌ها به ناگاه در آن رخ می‌دهند، و سالی فریبنده که مردم را فریب می‌دهد. سالی که در آن کودکان سقط می‌شوند، و سال ویرانگر که مردم در آن آواره می‌گردند و سال فتنه است که ساکنین زمین به آنها دچار می‌شوند و سال آواره‌کننده که با ظلم و ستم مایه سرگردانی اهل آن زمان می‌شود، و سال پوشاننده که در آن ستم همه جا را می‌پوشاند، و سال دورکننده که ایمان را از مردم دور می‌سازد، و سالی که در آن یورشهای فراوان رخ می‌دهد، و در آن اسبان درشت‌هیکل هجر بر آن یورش می‌برند، و سال پرگیاه و علف که در آن ابرش وارد خراسان می‌شود، و در آن سال کم‌آبی، مرد تاس و ناقص بر جزیره چیره می‌گردد، و پادشاه دیلم بر بصره سلطه می‌یابد و زنان خنیاگر در شام برتری می‌یابند، و سالی کوبنده پوشاننده که اسبان در آن سفید می‌گردند و در مصر رها می‌شوند، و سال خردکننده که با سنگینی‌اش کوههای آذربایجان را درهم می‌کوبد، و سال فتنه که عراق به شر خود دچار فتنه می‌شود و سال مرجاء که در آن بردگان در میان قبایل بلوا کنند، و سال مکناء که فتنه‌ها بر سرزمین‌های عراق و شام چیره می‌شوند. و سال دشواری که در آن فتنه در جزیره بالا خواهد گرفت، و ملکاء که در آن مرد مسلمان مانند یک برده، ملک کسی می‌شود، و سال آرزوها که در آن فتنه در خراسان به پا می‌شود و جوزاء که فرصت را برای فتنه در سرزمین فارس فراهم می‌سازد و سال هوجاء که فتنه در کوههای عمان خشم می‌گیرد و سال سرما که در آن از کوههای شام سیل روان می‌شود. و سال مُنزلت که فتنه بر سرزمین عراق نازل می‌گردد، و در سال «طائره» که فتنه در کشور روم رخ می‌دهد، و سال بسیار جنگ خیز که در آن رهبر کردها از شهر زور به پا می‌خیزد و سال مُرمله که زنان عراق، بیوه می‌شوند و سال کاسره که در آن اسبان بر جزیره هجوم می‌آورند، و سال سَحور مردم را به سرزمین شام می‌افکند، و سال آرزومندی که در آن بصره آرزوی فتنه می‌کند و سال کشنده که مردم بر پلی در رأس عین کشته می‌شوند و سال روی آورنده که در آن فتنه‌ها به یمن و سرزمین حجاز روی می‌آورند و سال بسیار فریادزننده که فریادزننده‌ای از عراق فریاد کمک‌خواهی برمی‌آورد و هیچ فریادرسی به او کمک نمی‌کند. و سال به گوش رساننده که ایمان را به گوش مؤمن می‌رساند، و سال سریع که در آن، فیل در سرزمین الجزیره به سرعت حرکت می‌کند، و سال بیرونگر که در آن یکی از فرزندان بنی‌عباس از رختخوابش گم می‌شود و سال حزن‌آور که در آن مؤمن از غم و حسرت‌های درونش می‌میرد، و سال پوشاننده که مردم را با نفاق دربرمی‌گیرد و سال مسألت‌کننده، نفاق چنان در دل مردم جریان می‌یابد که گدا از جمعه‌ای تا جمعه دیگر می‌گردد و هیچ نمی‌یابد، و سال تندرو که در آن شیعیان زیاده روی می‌کنند تا آن جا که مرا خدا می‌دانند و من از آنچه آنان می‌گویند دورم.

قَالَ الْأَخْنَفُ بْنُ قَيْسٍ: يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي وَ يَتَّخِذُونَكَ رَبًّا؟
قَالَ: نَعَمْ.

وَالْمَكْنَاءُ يَمَكُّتُ النَّاسُ يَطْلُبُونَ؛ فَرُبَّمَا يُصْبِحُ الرَّجُلُ مُؤْمِنًا وَ يُمَسِّي كَافِرًا، يَكُونُ الصَّارِخُ فِيهَا مَرَّتَيْنِ؛ يُنَادِي: «أَلَا إِنَّ الْمُلْكَ فِي آلِ عَلِيٍّ»، فَبِتِلْكَ الصَّيْحَةُ مِنَ السَّمَاءِ، وَ يُنَادِي إِبْلِيسُ ثَانِيَةً: «أَلَا إِنَّ الْمُلْكَ فِي آلِ زِيَادٍ»، فَيَقُولُ الْمُنَافِقُونَ: إِنَّ الصَّارِخَ الْأَوَّلَ مِنْ سِحْرِ عَلِيٍّ وَ الثَّانِي هُوَ الْحَقُّ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَخْرُسُ مِنْهُمْ قَوْمٌ وَ يَعْمَى آخَرُونَ وَ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ.

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سَنَةِ سِتٍّ وَ ثَلَاثِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ؛ لَقَدْ تَرَكَتِ الْمُدُنُ خَرَابًا، وَ أَهْلَهَا حَيَارَى شَرْقًا وَ غَرْبًا؛ مِنْ غَلَاءِ جَالٍ، وَ حَزَبٍ مُفْتِنٍ، وَ مَوْتٍ جَارِفٍ، وَ فِيهَا يُؤْخَذُ الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ؛ يَأْخُذُهُ قَوْمٌ مِنَ الْقَرَامِطَةِ، فَيُعِيدُهُ اللَّهُ إِلَيْهَا عَنْ قَرِيبٍ عَلَى يَدِ رَجُلٍ مِنْ دُرَيْتِي، أَلَا إِنَّ أَسْوَأَ حَالًا فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِلَدُ الْجَزِيرَةِ الْحَمْرَاءِ، يَا لَهَا وَ يَا لَأُخْتِهَا نَصِيبِينَ وَ مَا هَلْ يَنَالُهَا مِنْ سِنِينَ عَدَدَ، وَ مَا يَتَجَدَّدُ فِي عَشْرِ وَأَرْبَعِ مِائَةٍ مِنْ خَرَابِ الدُّوَرِ وَ الْقُصُورِ، بِظُهُورِ الْأَقْرَعِ النَّاقِصِ الْمُكْفَهَرِ، وَ الْجُوعِ الْمُضِرِّ. الْوَيْلُ لِنَيْتَوَى الصُّغْرَى مِنْ بَيْتِي الْأَصْفَرِ تَخَرَّبَ دُورُهُمْ وَ تَهْلِكُ أَمْوَالُهُمْ، وَ هِيَ دِيَارُ يُونُسَ بْنِ مَتَّى عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قِيلَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَصِفْ لَنَا الْأَقْرَعَ النَّاقِصَ!

فَقَالَ: هُوَ الَّذِي جَمَعَ فَأَكْثَرَ، وَ أَمْهَلَ فَتَجَبَّرَ، قَلِيلُ الْإِيمَانِ، كَثِيرُ الطُّغْيَانِ، يَشِيدُ الْبُنْيَانَ، بَعِيدُ الْأَمَلِ، عُمْرُهُ أَقْصَرُ مِنْ أَهْلِهِ، ظُلْمُهُ كَثِيرٌ، وَ عَدْلُهُ قَلِيلٌ، كَأَنَّهُ مِنْ أَصْحَابِ سِجِّيلٍ، مَسْكَنُهُ نَصِيبِينَ، فَيَا مُصِيبَةً لَيْتَكَ الْمَدِينَةَ وَ مَا يَنَالُ أَهْلُهَا مِنْ غَلَاءٍ مُجْحِفٍ، وَ انْقِطَاعِ السَّبِيلِ، وَ لَا عَالِمٍ يَرْجُرُهُ، وَ لَا زَاهِدٍ يَعِظُهُ، يُفْتُونُهُ عَلَى ظُلْمِهِ وَ جَوْرِهِ كَمَا يُرِيدُ، أُولَئِكَ الَّذِينَ بَاعُوا الدِّينَ بِالدُّنْيَا. وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ، لَوْ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ لَبَدَّلَ فِيهِمُ السَّيْفَ حَتَّى يُلْحِقَ آخِرَهُمْ بِأَوَّلِهِمْ بِأَرْقَةٍ كَفَرَةٍ. وَ إِنِّي لِأَعْلَمُ مَوْتَهُ.

فَقَالَ مَالِكُ الْأَشْثَرُ: وَ مَا مَوْتُهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟

قَالَ: يَقْتُلُهُ أَخُوهُ الْأَصْغَرُ وَ يَمْلِكُ تِلْكَ الْقِلَاعَ، وَ يَكُونُ لَهُ شَأْنٌ مِنَ الشَّأْنِ.

احنف بن قیس گفت: پدر و مادرم به فدایت ترا خدای خود قرار می دهند؟
فرمود: بله.

و سال مکث کننده که در آن مردم در جایی مانده و درخواست [کمک] می کنند. و چه بسا مرد شب را به صبح برساند و مؤمن باشد و صبح را به شب برساند و کافر باشد. و فریادخواهی دوبار فریاد برآورد که: «هان! ملک از آن خاندان علی است» آن فریاد از آسمان است، و ابلیس دیگر بار فریاد برمی آورد: «هان! ملک از آن خاندان زیاد است»، در آن هنگام منافقان می گویند: فریاد اول جادوی علی است و فریاد دوم حق است. در آن هنگام عده ای از آنان خاموش و عده ای دیگر کور می شوند و مؤمنان به یاری خداوند خوشحال خواهند شد.

سپس حضرت علیه السلام فرمود: از سال سیصد و سی و شش به خداوند پناه می برم، در این سال شهرها ویرانه و ساکنان آنها به سبب گرانی بسیار و جنگی فتنه انگیز و مرگی همه گیر میان شرق و غرب سرگردان می شوند، و در همین سال حجرالاسود برده می شود و آن را قومی از قرمطیان می برند، ولی خداوند به زودی آن را به دست مردی از فرزندان من بازمی گرداند. هان! که بدترین وضع در آن زمان در جزیره حمراء است، این جزیره و همتایش نصیبین چه سرنوشتی خواهند داشت! که تا چند سال ادامه خواهد یافت تا آنکه در سال چهارصد و ده خانه ها و قصرهایشان ویران گشته با آشکار شدن مردی تاس و ناقص تیره رو و گرسنگی شدید، دوباره تکرار خواهد شد.

وای بر نینوای کوچک از دست بنی اصفیر [زردمو] خانه هایشان ویران و اموالشان از میان خواهد رفت و این دیار سرزمین یونس بن متی علیه السلام است.
کسی گفت: ای امیرالمؤمنین آن مرد تاس ناقص را برای ما شرح بده.

حضرت فرمود: او کسی است که [مال] بسیار اندوخته و خداوند به او مهلت می دهد و وی تکبر می کند، ایمانش کم است و عصیانش بسیار، ساختمانها به پا می دارد و آرزوهای بلند و عمرش از آرزوهایش کوتاهتر، ستمش بسیار و عدلش کم است. تو گویی یکی از اصحاب سجیل است، محل سکونتش در نصیبین است، پس آن شهر به چه مصیبتی گرفتار شود و چه گرانی و چه قطعی راهی که ساکنان شهر به آن دچار می شوند! نه عالمی که او را از کرده اش نهی کند و نه زاهدی که او را پند دهد، آنان که دین خود را به دنیا فروختند، او را آن چنان که می خواهد بر ظلم و ستمش فتوا می دهند قسم به او که دانه را شکافت و انسان را خلق نمود، اگر علی ابن ابی طالب در آن زمان بود، شمشیر خود را به کار می گرفت تا همه آن کافران بی دین، از اول تا آخرشان را از دم شمشیر می گذراند. من از مرگ او خبر دارم.

مالک اشتر عرض کرد: و مرگ او چگونه است یا امیرالمؤمنین؟
فرمود: برادر کوچکترش او را می کشد و به جای او بر آن قلعه ها حکومت می کند و شأن و مقامی خواهد داشت.

وَمِنْ قَبْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ يَخْرُجُ الرُّومُ إِلَى أَرْضِ نَصِيبِينَ فَيَرُدُّهُمْ اللَّهُ إِلَى تَكْرِيتَ، فَذَلِكَ الْعَجَبُ الْعَجِيبُ. وَ مِنْ مَّارِدِينَ إِلَى نَصِيبِينَ لآيَاتُ تَبِينُ، وَ مِنْ هَيْتَ إِلَى تَكْرِيتَ يَشِيبُ الطِّفْلُ الصَّغِيرُ، فَكَمْ مِنْ قَتِيلٍ وَ أَسِيرٍ هُنَاكَ وَ حِصْنٍ مَفْتُوحٍ، حَتَّى يَذْهَبَ مِنَ النَّاسِ الْإِيمَانُ، وَ تَمْرُجُ خُرَاسَانُ بِفِتْنَةٍ يَفْقُدُهَا الْمُصَفِّرُ الرَّجُلَيْنِ.

فَيَا وَئِلَ الرَّيِّ مِنْ وَقْعَةٍ تَكُونُ عَلَى بَابِهَا، ثُمَّ عَلَى جَبَلٍ يُعْرَفُ بِـ «طَبْرَك» مِمَّا يَلِي جَامِعَهَا؛ يُقْتَلُ عَلَيْهِ مِائَةُ أَلْفٍ، ثُمَّ يَنْزِلُ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ، وَ تَقَعُ وَقْعَةٌ بِأَرْضِ جَلُولَاءَ وَ خَانِقِينَ يُقْتَلُ فِيهَا خَلْقٌ كَثِيرٌ، وَ تَكُونُ بِالْمَدَائِنِ وَقَائِعُ كَثِيرَةٌ مَعَ رَجُلٍ مِنْ بَنِي الْعَبَّاسِ يُقْتَلُ فِيهَا الْمُسَجَّمُ وَ الْهَجْهَاجُ وَ الْفَخْفَاجُ، فَيُذْبَحُ كَمَا يُذْبَحُ الْكَبْشُ، وَ يَخْرُجُ شُعَيْبُ بْنُ صَالِحٍ مِنْ بَيْنِ قَصَبٍ وَ إِكَامٍ - وَ هُوَ الْأَعْوَرُ الْمُخِلُّ - حَتَّى يَصْعَدَ إِلَى الْفُرَاتِ. ثُمَّ الْعَجَبُ الْعَجَبُ بَيْنَ جُمَادَى وَ رَجَبٍ، مِنْ نَشْرِ أَمْوَاتٍ، وَ حَصْدِ نَبَاتٍ، وَ تَكْلِ أُمَّهَاتٍ، وَ قَتْلِ رِجَالٍ وَ سَبْيِ أَخَوَاتٍ.

ثُمَّ تُقْبَلُ الْفِتْنَةُ إِلَى أَرْضِ الْجَزِيرَةِ، فَعِنْدَهَا يُظْهِرُ الْمَنْصُورُ رَايَتَهُ، فَيُوقَعُهُ أَصْفِرُ تَغْلِبَ عَلَى قَنْطَرَةِ رَأْسِ عَيْنٍ، فَيُقْتَلُ عَلَيْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ صَاحِبِ سَيْفٍ مُحَلَّى، وَ تَرْجِعُ الْفِتْنَةُ إِلَى الْعِرَاقِ، وَ تَظْهَرُ فِتْنَةٌ بِشَهْرُزُورَ، وَ هِيَ الْفِتْنَةُ الصَّمَاءُ الدَّهْمَاءُ الْمُسَمَّاءُ بِالْهَمَاهِمِ. فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْحَقِيقِ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَمِنْ أَيْنَ يَخْرُجُ أَصْفِرُ تَغْلِبَ؟ صِفْهُ لَنَا.

فَقَالَ: هُوَ مَدِيدُ الظُّهْرِ، قَصِيرُ السَّاقَيْنِ سَرِيعُ الْهِمَّةِ، سَرِيعُ الْغَضَبِ، يُوَاقِعُ الرُّومَ اثْنَتَيْنِ وَ عِشْرِينَ وَقْعَةً، وَ هُوَ شَيْخٌ طَوِيلُ الْعُمُرِ، تَدِينُ لَهُ مُلُوكُ الرُّومِ حَتَّى يَجْعَلُوا خُدُودَهُمْ تَحْتَ أَقْدَامِهِ عَلَى سَلَامَةٍ مِنْ دِينِهِ وَ أَمْرِهِ وَ نَفْسِهِ، وَ عَلَامَةُ خُرُوجِهِ بُنْيَانُ مَدِينَةٍ عَلَى بَابِ ثَغْرِ مِنْ ثُغُورِ الرُّومِ تَخْرُبُ عَلَى يَدَيْهِ ثُمَّ يَخْرُبُ ذَلِكَ الثَّغَرُ، وَ يَكُونُ لَهُ بِالشَّامِ وَقَائِعُ بَيْتَاتٍ، يَمْلِكُ أَعْلَى دِجْلَةَ وَ النَّيْلَ وَ الْفُرَاتِ، وَ يَقْوَى أَمْرُهُ، وَ تُكْسَفُ الشَّمْسُ فِي رَمَضَانَ، وَ تُعَمَّرُ الْإِكَامُ وَ الْآجَامُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ، فَإِذَا وَقَعَتِ الْفِتْنَةُ بِالْعِرَاقِ مِنَ الشَّهْرُزُورِيِّ - حَتَّى يَسْتَبِيحَ أَهْلُهَا وَفَتَيَانَهَا وَ قَبَائِلَهَا - فَعِنْدَهَا تَبْلُغُ الْفِتْنَةُ إِلَى الزُّورَاءِ، وَ يَشْتَغِلُ أَهْلُ الشَّامِ بِخُصْبٍ وَ أَمْنٍ،

و قبل از آن زمان رومیان به سوی سرزمین نصیبین حمله ور می شوند و خداوند آنان را تا تکریت باز می گرداند، و این مایه شگفتی بسیار است. و از ماردین به نصیبین نشانه هایی آشکار می شوند، و از هیت تا تکریت [از دشواری اوضاع] کودک خردسال، پیر می گردد، پس چه بسیارند کشته ها و اسیران و قلعه های فتح شده تا آنکه ایمان از مردم رخت بر می بندد و خراسان به فتنه ای که مردی کج پا آن را رهبری می کند، دچار می شود.

وای بر ری از مصیبت ناگواری که در آستانه دروازه اش واقع می شود، و پس از آن بر کوهی به نام طبرک که در پس مسجد جامعش واقع است رخ می دهد، و در آن صد هزار تن کشته می شوند، پس از آن به سرزمین عراق وارد می شود و مصیبت در سرزمین جلواء و خانیقین رخ می دهد که در آن مردم بسیاری کشته می شوند، و جنگهای بسیار با مردی از بنی عباس در مدائن خواهد بود که در آنها مُسَجَّم و هَجْهَاج و فَجْجَاج کشته شده و او همانند میشی سر بریده می شود. و سپس شعیب بن صالح از میان نی ها و بیشه ها بیرون می آید و او شورشی یک چشم است، تا آنکه به سوی فرات پیش رود، پس چه عجیب است آنچه میان جمادی و رجب از قبیل پراکندگی مردگان و دروی گیاهان و بی فرزند ساختن مادران و کشتن مردان و به اسیری گرفتن خواهران اتفاق می افتد.

پس از آن فتنه روی به سرزمین جزیره می آورد و در آن هنگام منصور پرچم خویش را آشکار می سازد، و اصیفر تغلب بر پلی در رأس عین با او می جنگد و بر آن هفتاد هزار مرد مسلح به شمشیرهای تزیین شده کشته می شوند، و فتنه به عراق باز می گردد و فتنه ای در شهرزور رخ می دهد که فتنه ای شدید و عظیم است که هماهم نام دارد.

سپس عمرو بن حمق پرسید: ای امیرالمؤمنین اصیفر تغلب از کجا خارج می شود؟ او را برای ما توصیف فرما.

حضرت فرمود: او پشت کشیده ای دارد و پاهایش کوتاه است، وی در جنگ چابک است و زود خشمگین می شود با رومیان بیست و دو بار می جنگد، وی پیرمردی کهنسال است، پادشاهان روم در برابرش کوچک و خوار می گردند تا بدانجا که گونه های خویش را به زیر پایش می گذارند تا از دین و منش و خود وی سلامت بمانند و از نشانه های خروج وی ساخته شدن شهری بر آستانه یکی از مناطق مرزی روم است که بدست او ویران شده و سپس آن منطقه را نیز ویران می کند. و در شام نیز جنگهای آشکاری دارد، بخش های بالایی دجله و نیل و فرات از آن او می شوند و قدرتش فزونی می یابد، و خورشید گرفتگی در ماه رمضان اتفاق می افتد، و در آن زمان جنگلها و بیشه ها آباد می شوند، سپس فتنه در عراق از سوی شهرزوری رخ می دهد تا آنکه جان ساکنین آنجا و جوانان و قبائلش مباح شمرده می شود، در آن هنگام فتنه به بغداد می رسد و اهل شام در رفاه و امنیت زندگی می کنند.

و قبل از آن زمان رومیان به سوی سرزمین نصیبین حمله ور می شوند و خداوند آنان را تا تکریت باز می گرداند، و این مایه شگفتی بسیار است. و از ماردین به نصیبین نشانه هایی آشکار می شوند، و از هیت تا تکریت [از دشواری اوضاع] کودک خردسال، پیر می گردد، پس چه بسیارند کشته ها و اسیران و قلعه های فتح شده تا آنکه ایمان از مردم رخت بر می بندد و خراسان به فتنه ای که مردی کج پا آن را رهبری می کند، دچار می شود.

وای بر ری از مصیبت ناگواری که در آستانه دروازه اش واقع می شود، و پس از آن بر کوهی به نام طبرک که در پس مسجد جامعش واقع است رخ می دهد، و در آن صد هزار تن کشته می شوند، پس از آن به سرزمین عراق وارد می شود و مصیبت در سرزمین جلولا و خانقین رخ می دهد که در آن مردم بسیاری کشته می شوند، و جنگهای بسیار با مردی از بنی عباس در مدائن خواهد بود که در آنها مُسَجَّم و هَجْهَاج و فُجْجَاج کشته شده و او همانند میشی سر بریده می شود. و سپس شعیب بن صالح از میان نی ها و بیشه ها بیرون می آید و او شورشی یک چشم است، تا آنکه به سوی فرات پیش رود، پس چه عجیب است آنچه میان جمادی و رجب از قبیله پراکندگی مردگان و دروی گیاهان و بی فرزند ساختن مادران و کشتن مردان و به اسیری گرفتن خواهران اتفاق می افتد.

پس از آن فتنه روی به سرزمین جزیره می آورد و در آن هنگام منصور پرچم خویش را آشکار می سازد، و اصیفر تغلب بر پلی در رأس عین با او می جنگد و بر آن هفتاد هزار مرد مسلح به شمشیرهای تزیین شده کشته می شوند، و فتنه به عراق باز می گردد و فتنه ای در شهرزور رخ می دهد که فتنه ای شدید و عظیم است که هماهم نام دارد.

سپس عمرو بن حلق پرسید: ای امیرالمؤمنین اصیفر تغلب از کجا خارج می شود؟ او را برای ما توصیف فرما.

حضرت فرمود: او پشت کشیده ای دارد و پاهایش کوتاه است، وی در جنگ چابک است و زود خشمگین می شود با رومیان بیست و دو بار می جنگد، وی پیرمردی کهنسال است، پادشاهان روم در برابرش کوچک و خوار می گردند تا بدانجا که گونه های خویش را به زیر پایش می گذارند تا از دین و منش و خود وی سلامت بمانند و از نشانه های خروج وی ساخته شدن شهری بر آستانه یکی از مناطق مرزی روم است که بدست او ویران شده و سپس آن منطقه را نیز ویران می کند. و در شام نیز جنگهای آشکاری دارد، بخش های بالایی دجله و نیل و فرات از آن او می شوند و قدرتش فزونی می یابد، و خورشید گرفتگی در ماه رمضان اتفاق می افتد، و در آن زمان جنگلها و بیشه ها آباد می شوند، سپس فتنه در عراق از سوی شهرزوری رخ می دهد تا آنکه جان ساکنین آنجا و جوانان و قبائلش مباح شمرده می شود، در آن هنگام فتنه به بغداد می رسد و اهل شام در رفاه و امنیت زندگی می کنند.

فَيَقُولُ الشَّهْرُزُورِيُّ: «انْطَلِقُوا بِنَا إِلَى الشَّامِ»، فَيَقَاتِلُ أَهْلَ الْجَزِيرَةِ الْحَمْرَاءَ، فَيَأْتِي وَدَلَّ لَهَا مِمَّا يَنْزِلُ بِهَا مِنْهُمْ مَعَ الْأَكْرَادِ، وَيَأْتِي وَدَلَّ نَيْتَوَى الصُّغْرَى وَالْكُبْرَى وَأَطْرَافَ سَعُوتَ وَمَعْدِنَ وَحَرَانَ وَتَذْمَرَ مِنَ الْحِصَارِ الشَّدِيدِ، الْوَيْلُ لِفَارِقَيْنِ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْ أَصْحَابِ الْخِفَافِ السَّعْرِ مِمَّا يَفْعَلُونَ بِأَهْلِهَا مِنَ الْقَتْلِ وَالسَّبْيِ حَتَّى يَصْعَدُونَ الْفَصِيلَ، فَيَصِيحُ بِهِمْ جَبْرَائِيلُ صَيْحَةً فَلَا تُحْسُ لَهُمْ حِسًّا دُونَ الرَّحِيلِ، وَتُفْتَحُ جِبَالُ الْجَزِيرَةِ، وَيَلْتَقِي الشَّهْرُزُورِيُّ بِالْقَصِيرِ عَلَى بَابِ مَدِينَةِ الْحَدِيدِ، فَيَقْتُلُ الشَّهْرُزُورِيُّ، وَيَلْحَقُهُمْ أَصِيفَرُ تَغْلِبَ، فَيَغْنَمُ الْمُسْلِمُونَ غَنِيمَةً عَظِيمَةً، وَيَصِيرُ أَصِيفَرُ تَغْلِبَ بِمَنْ مَعَهُ مِنْ رِبِيعَةٍ وَمُضَرَ إِلَى قُسْطَنْطِينِيَّةَ فَيَقْتُلُ عَلَى بَابِهَا قَتْلًا ذَرِيعًا حَتَّى يَخُوضَ النَّاسُ فِي الدِّمَاءِ، وَيَصِيحُ صَائِحٌ مِنْ بَلَدِ الرُّومِ: «قُتِلَتِ النَّصْرَانِيَّةُ»، وَأَصِيفَرُ تَغْلِبَ عَلَى بَابِهَا، وَيَنْهَزُمُ مَلِكُ الرُّومِ إِلَى أَرْمِينِيَّةَ، وَيَسْتَجِيرُ بِالْبَرْعَنِ، وَيَكْتُبُ مَلِكُ الرُّومِ إِلَى أَصِيفَرِ تَغْلِبَ: «ارْجِعْ وَلَكَ مَا تُرِيدُ»، فَيَأْتِي ذَلِكَ، فَيَقُولُ مَلِكُ الرُّومِ: «اِثْنُونِي بِكِتَابِ دَانِيَالِ الْحَكِيمِ»، فَيَأْتُوهُ بِهِ، فَيَجِدُهُ صَاحِبَهُمْ، فَيَكْتُبُ إِلَيْهِ: «ارْجِعْ مُهَادِنًا»، فَيَأْتِي مُهَادِنَتَهُ، فَيَبْعَثُ إِلَيْهِ الْقِيَادَ مِنْ نَفْسِهِ مِنَ الْخَيْلِ وَالْأَمْوَالِ، فَيَرْجِعُ الْأَصِيفَرُ مَنْصُورًا.

وَيَبْعَثُ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ وَلَدِ الْعَبَّاسِ: أَنْ أَقْدِمَ، فَيَأْتِي ذَلِكَ، فَيَسِيرُ إِلَيْهِ مِنْهُ جَيْشٌ عَظِيمٌ، فَيَقْهَرُهُ أَصِيفَرُ تَغْلِبَ لِجَيْشِ بَنِي الْعَبَّاسِ، وَيُقْبَلُ قَيْسُ عِيلَانَ مِنْ بَابِ الْحِجَازِ حَتَّى يَنْزِلَ بِكُوفَانِكُمْ هَذِهِ، وَتَأْتِيَكُمُ الْفِتْنَةُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، فَيَكُونُ لَهُ مَعَكُمْ وَقَائِعُ كَثِيرَةٌ. وَيَخْرُجُ الْأَصِيفَرُ إِلَى الْجَامِعِ، فَيُبَايِعُ النَّاسَ عَلَى قَصْدِهِ الْعِرَاقَ، وَيَبْعَثُ الْجُيُوشَ إِلَيْهَا، وَكَذَلِكَ أَخُو الْفَضَّاحِ يُنْفِذُ عَسْكَرَهُ، وَالْخَارِجُ بِشَاطِئِ دِجْلَةَ، وَعَزِيزُ الْهَجْرِيِّ، وَفِتْنَةُ الْكَاتِبِ الَّذِي هُوَ شَبِيهُ قَارُونَ.

پس شهرزوری می گوید: ما را به سوی شام ببرید. و با اهل جزیره حمراء می جنگد، وای بر آنها از مصیبت هایی که بر سر کردها می آورد، و وای بر نینوای کوچک و بزرگ و اطراف سعرت و معدن و حران و تدمر از محاصره شدیدی که رخ می دهد و بعد از آن وای بر آسودگان از جماعت جنگ افروز، از آنچه با ساکنان این مناطق می کنند و آنها را می کشند و اسیر می کنند و از دیوارها بالا روند، پس جبرئیل در میان آنان فریاد برآورد و از آنان جز رفتن چیزی نخواهی یافت، و کوه های جزیره آزاد می شوند و شهرزوری با قصیر بر دروازه آهنین شهر دیدار خواهد کرد، در آنجا شهرزوری کشته می شود و اصیفر تغلب به آنان می پیوندد و مسلمانان با غنیمتی بزرگ خرسند می گردند، و اصیفر تغلب با همراهانش از دو قبیله ربیع و مضر به سوی قسطنطنیه روان می شود و بر دروازه آن کشتار سختی به راه می اندازد تا آنجا که مردم در خون فرو می روند، و فریاد برآورنده ای از سرزمین روم فریاد برمی آورد: «نصرانیت کشته شد» و در آن زمان اصیفر تغلب در نزدیکی آن است و پادشاه روم به ارمینیه عقب می نشیند و به بُرغر (در خلیج قسطنطنیه) پناه می برد. پادشاه روم به اصیفر تغلب می نویسد:

«برگرد و هرچه بخواهی بدست می آوری»، او سرباز می زند، سپس پادشاه روم می گوید: «کتاب دانیال حکیم را برایم بیاورید»، کتاب را برای او می آورند، پادشاه آن را می بیند، سپس خطاب به او می نویسد: «برگرد و صلح کن» اما او صلح را نمی پذیرد، پس برایش هدایایی از اسبان و اموال می فرستد و اصیفر پیروزمند بازمی گردد. و مردی از بنی عباس به سوی او می فرستد و می گوید: به پیش آی و او [پادشاه روم] نمی پذیرد، پس سپاهی بزرگ به سویش گسیل می دارد و به سود سپاه بنی عباس بر او چیره می شود.

و قیس عیلان، از سوی دروازه حجاز به پیش می آید و در این کوفه شما منزل می کند و فتنه از هر سوی به سمت شما می آید و با او جنگ های بسیار خواهید داشت.

و اصیفر به مسجد جامع می رود و مردم با او به برآمدنش به عراق بیعت می کنند، و سپاهها به سوی آن گسیل می دارد، و همچنین است برادر فضاخ که سپاه خود را به راه می اندازد و در ساحل دجله قیام می کند و عزیز هجری و نیز فتنه کاتب که شبیه قارون است.

وَيَخْرُجُ الشَّلْحُ صَاحِبُ النِّيرَانِ، وَالْمُتَوَلَّى عَلَى الْغَوْرِ، وَمَالِكُ رِقَابِ النَّاسِ، وَصَاحِبُ الزُّورَاءِ، فَيَصِيحُ بِهِمْ صَائِحٌ: «الْوَيْلُ لَكُمْ يَا فُجَّارَ»، فَحِينَئِذٍ تَفْعُ الْوَقْعَةُ بَبَائِلَ، فَيَقْتُلُ بِهَا خَلْقٌ كَثِيرٌ، وَيَكُونُ خَسْفٌ عَظِيمٌ.

ثُمَّ تَفْعُ وَقْعَةٌ أُخْرَى بِالزُّورَاءِ فَيَصِيحُ فِيهِمْ صَائِحٌ: «الْحَقُّوا بِإِخْوَانِكُمْ إِلَى بَابِلَ عَلَى الْفُرَاتِ»، فَيَخْرُجُ أَهْلُ الزُّورَاءِ كَأَنَّهُمْ التَّمْلُ فَيَقْتَتِلُونَ عَلَى النَّهْرِ، فَيَقْتُلُ مِنْ أَهْلِ الزُّورَاءِ عَلَى قَنْطَرَةٍ هُنَاكَ خَمْسُونَ أَلْفًا، وَتَفْعُ الْهَزِيمَةُ بِأَهْلِ الزُّورَاءِ، فَيَلْحَقُونَ بِالْجِبَالِ وَتَرْجِعُ بَقَايَاهُمْ إِلَى الزُّورَاءِ.

ثُمَّ يَصِيحُ بِهِمُ الصَّيْحَةُ الثَّانِيَّةَ فَيَخْرُجُونَ، فَيَقْتُلُ مِنْهُمْ خَلْقٌ كَثِيرٌ، وَيَخْرُجُ الصَّائِحُ إِلَى أَرْضِ الْجَزِيرَةِ، فَيَقُولُ: «الْحَقُّوا بِإِخْوَانِكُمْ بِالْعِرَاقِ»، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَخْرُجُ أَهْلُ الْجَزِيرَةِ فَيَقْتَتِلُونَ بِالْعِرَاقِ، فَيَقْتُلُ مِنْ أَهْلِ الْجَزِيرَةِ مَقْتَلَةً عَظِيمَةً. ثُمَّ يَلْحَقُ أَصِيفَرُ تَغْلِبَ فَيَقُولُ: «الْحَقُّوا بِإِخْوَانِكُمْ بِالْعِرَاقِ»، فَيُقْبِلُ أَصِيفَرُ تَغْلِبَ بِمَنْ مَعَهُ نَحْوَ الْعِرَاقِ، فَيَمُرُّ بِمَدِينَةِ هَيْتَ فَيَكُونُ لَهُ وَقْعَةٌ عَظِيمَةٌ تَدُومُ مَا بَيْنَهُمْ ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ، ثُمَّ يَزْحَلُ مِنْهَا إِلَى الشَّامِ عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ، فَيَكُونُ لَهُ وَقْعَةٌ مَعَ امْرَأَةٍ يُقَالُ لَهَا «سَعِيدَةُ»؛ تَدُومُ الْحَرْبُ بَيْنَهُمَا عِشْرِينَ يَوْمًا وَ يُقْتَلُ فِيهَا بَيْنَهُمْ خَلْقٌ كَثِيرٌ، وَ يَزْحَلُ بَعْضُهُمْ عَنْ بَعْضٍ.

ثُمَّ يُصْعِدُ جَيْشُ الْعِرَاقِ إِلَى بَلَدِ الْجَبَلِ، وَ يُقِيمُ أَصِيفَرُ تَغْلِبَ بِالْكُوفَةِ سَنَةً، يَتَصَفَّحُ أَهْلَهَا وَ يَعْرِفُ أَحْوَالَهُمْ، وَ يَبْنِي بِهَا تَرْبًا وَ أَيُّ تَرْبٍ، حَتَّى يَصِلَهُ خَبَرٌ مِنْ بَلَدِ الشَّامِ أَنَّهُ قُطِعَ عَلَى الْحَاجِّ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَمْنَعُ الْبَرُّ جَانِبَهُ، وَ الْبَحْرُ رَاكِبَهُ، فَلَا يَحْجُ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ مِنَ الْعِرَاقِ وَ لَا مِنَ الشَّامِ، وَ يَكُونُ الْحَجُّ مِنْ مِصْرَ وَ الْيَمَنِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَاتُرُ الْحُرُوبِ وَ الْخَوْفِ حَتَّى يَنْقَطِعَ الْحَجُّ وَ يَمْنَعُ الْبَرُّ جَانِبَهُ وَ الْبَحْرُ رَاكِبَهُ، وَ يَصِيحُ صَائِحٌ مِنْ بَلَدِ الرُّومِ: «قُتِلَ أَصِيفَرُ تَغْلِبَ». فَيَخْرُجُ مَلِكُ الرُّومِ فِي مِائَةِ أَلْفٍ صَلِيبٍ تَحْتَ كُلِّ صَلِيبٍ أَلْفٌ مُدَجَّجٌ صَاحِبُ سَيْفٍ مُحَلَّى، فَيَنْزِلُونَ بِأَرْضِ الْيَوْمِ - وَ هِيَ قَرِيبَةٌ مِنَ الْمَدِينَةِ السُّودَاءِ، وَ هِيَ مَدِينَةُ بَنَاهَا وَلَدُ الْأَصْفَرِ الَّتِي يَتَقَبَّلُ اللَّهُ صَالِحِي مُؤْمِنِيهَا - ثُمَّ يَنْتَقِلُ مِنْهَا إِلَى الْمَدِينَةِ الْهَالِكَةِ الْمَنْعُوتَةِ مِنْ بَيْضَاءِ الثُّغُورِ؛ كَانَ يَنْزِلُهَا سَامُ بْنُ نُوحٍ، فَيَكُونُ الْوَقْعَةُ عَلَى بَابِهَا بَيْنَ مَلِكِ الرُّومِ وَ بَيْنَ أَصِيفَرِ تَغْلِبَ، وَ لَا يَزْحَلُونَ عَنْهَا حَتَّى يَلْقَاهُمُ الْأَصِيفَرُ وَ يَقْتُلُ فِيهِمْ مَقْتَلَةً عَظِيمَةً، وَ تَنْقُضِي فِتْنَةُ الْجَزِيرَةِ.

و شلح صاحب آتش و والی غور و مالک جان مردم و حاکم زوراء (بغداد)، خروج می‌کند، و فریادزننده‌ای فریاد می‌کند: «وای بر شما گناهکاران!» در آن هنگام جنگی در بابل درمی‌گیرد و در آن مردم بسیاری کشته می‌شوند و آن ستمی عظیم خواهد بود.» پس از آن جنگ دیگری در زوراء رخ می‌دهد و فریاد برآورنده‌ای فریاد می‌کند: «به برادرانتان در بابل و در کنار رود فرات یاری رسانید» پس مردم زوراء چون موران خارج شده و در کنار رود فرات بسیار می‌جنگند پس، از آنان پنجاه هزار تن کشته می‌شوند و شکست می‌خورند، و به کوه‌ها پناه می‌برند و باز ماندگانشان به بغداد باز می‌گردند، و پس از آن فریادی آنها را می‌خواند و بار دیگر خارج می‌شوند، و از میان آنان عده بسیاری کشته می‌شوند و ندادهنده‌ای به سرزمین جزیره ظاهر می‌شود و می‌گوید: «به برادرانتان در عراق یاری رسانید» در آن هنگام مردم جزیره خارج می‌شوند و در عراق می‌جنگند، پس کشتار عظیمی در میان آنان رخ می‌دهد، پس از آن اسیفر تغلب به فریاد آنان می‌رسد و می‌گوید: «به یاری برادرانتان در عراق بشتابید». اسیفر و یارانش به سوی عراق روانه می‌شوند به شهر هیت می‌روند و در آنجا جنگ بزرگی خواهند داشت که سه ماه به طول می‌انجامد و سپس به سوی شام در کنار رود فرات می‌روند، در آنجا با زنی به نام سعیده می‌جنگد این جنگ بیست روز طول می‌کشد و مردم بسیاری در آن کشته می‌شوند، و از یکدیگر دور می‌شوند.

سپس سپاه عراق به سرزمین جبل می‌رود و اسیفر تغلب به مدت یک سال در کوفه می‌ماند و با مردمش دیدار می‌کند و از اوضاع آنها باخبر می‌شود و آنجا را آباد می‌کند، چه آبادانی! تا آنکه به او خبر می‌رسد، راه شام بر حجاج بسته شده است، در آن هنگام خشکی را بر کسانی که آن را برگزیده‌اند و دریا را بر کسانی که آن را برگزیده‌اند و بر کشتی سواران می‌بندد، پس هیچ‌کس از مردم عراق و شام به حج نمی‌روند، و مردم از مصر و یمن به حج می‌روند، در آن زمان جنگ‌های در پی رخ می‌دهند و ترس همه‌جا را فرامی‌گیرد تا آنکه حج متوقف می‌شود و راه‌های خشکی و دریا به سوی آن بسته می‌شوند، و ندادهنده‌ای از روم ندا سر می‌دهد «اسیفر تغلب کشته شد».

پس پادشاه روم با صد هزار صلیب خارج می‌شود، زیر هر صلیب هزار سرباز سرتاپا مسلح قرار دارند که هر کدام از آنها شمشیری تزیین شده به زر حمل می‌کند.

آنان به سرزمین «ایوم» که روستایی در نزدیکی شهر «سوداء» است وارد می‌شوند، و سوداء شهری است که فرزند اصفیفر آن را ساخته است و خداوند مؤمنین صالح آن را می‌پذیرد و از آنجا به شهر ویران شده‌ای در سرحدات می‌رود که سام بن نوح در آن منزل می‌کرد، سپس جنگ در آستانه شهر، میان پادشاه روم و اسیفر تغلب درمی‌گیرد و آنجا را ترک نمی‌کنند تا اسیفر به آنان برسد و تعداد زیادی از آنان را از دم تیغ بگذراند و فتنه جزیره در آنجا به پایان می‌رسد.

و تَرْجِعُ الْفِئْتَةُ إِلَى الزُّورَاءِ، فَيَقْتُلُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، وَ يَلِيهَا خَلِيفَتَانِ بَلْ مَلِكَانِ فِي يَوْمٍ
وَاحِدٍ، فَيَقْتُلُ أَحَدُهُمَا بِالْجَانِبِ الْغَرْبِيِّ، وَالْآخَرُ بِالْجَانِبِ الشَّرْقِيِّ، وَ يَلِيهَا بَعْدَهُمَا رَجُلٌ يُقَالُ
لَهُ: الْحُسَيْنُ بْنُ الْعَبَّاسِ، وَ ذَلِكَ فِي الطَّبَقَةِ السَّابِعَةِ، وَ يَكُونُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ خَسْفٌ وَ قَذْفٌ
وَ لَا يَنْهَاهُمْ ذَلِكَ عَمَّا يَعْمَلُونَ مِنَ الْمَعَاصِي.

فَقَامَ إِلَيْهِ الْأَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّكَ ذَكَرْتَ لَنَا السُّفْيَانِيَّ، وَ لَمْ تُبَيِّنْ
لَنَا أَمْرَهُ وَ لَا صِفَتَهُ.

فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: قَدْ ذَكَرْتُ لَكُمْ، أَنَّ خُرُوجَهُ فِي الطَّبَقَةِ السَّابِعَةِ مَعَ أَخْوَالِهِ
الْكَلْبِيِّينَ.

قَالَ: فَاشْرَحْهُ لَنَا لِنَكُونَ عَلَى بَصِيرَةٍ مِنَ الْبَيَانِ.

قَالَ: نَعَمْ، يَكُونُ بَيْنَ يَدَيْهِ اخْتِلَافٌ ثَلَاثِ رَايَاتٍ: رَايَةٌ بِالْمَغْرِبِ، فَيَأْتِي وَ يَلُ مِصْرَ، وَ مَا
يَحِلُّ بِهَا مِنْ أَصْحَابِ تِلْكَ الرَّايَةِ، إِنَّهُمْ يَقْبَلُونَ إِلَيْهَا فِي مِائَةِ أَلْفٍ مِنَ الْمَغْرِبِ، فَيَسْبُونَ
أَهْلَهَا، حَتَّى تُبَاعَ الْإِمْرَأَةُ بَيْنَهُمْ بِدَرَاهِمٍ، وَ قَدْ عَقَدُوا مَلَاحِفَهُنَّ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ، فَهُنَّ بَيْنَ
بَاكِئَةٍ وَ صَارِحَةٍ، وَ لَا لَهُنَّ مُغِيثٌ، وَ لَا مَنْ يُنْكِرُ ذَلِكَ.

وَ أَمَّا الرَّايَةُ الثَّانِيَةُ: فَتَكُونُ بِالْجَزِيرَةِ الْحَمْرَاءِ.

وَ أَمَّا الرَّايَةُ الثَّالِثَةُ: فَتَكُونُ بِالشَّامِ، وَ تَدُومُ الْفِئْتَةُ بَيْنَهُمْ سَنَةً.

ثُمَّ يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنَ الزُّورَاءِ مِنْ وَلَدِ الْعَبَّاسِ إِلَى الشَّامِ فِي جَيْشٍ عَظِيمٍ، حَتَّى يَكُونَ بَيْنَهُ
وَ بَيْنَهُمْ مَسِيرَةُ لَيْلَتَيْنِ، فَيَقُولُ أَهْلُ الْمَغْرِبِ: «قَدْ جَاءَ كُمْ قَوْمٌ جُفَاءً، أَصْحَابُ أَهْوَاءٍ مُخْتَلِفَةٍ». فَتَضْطَرُّ
الشَّامُ وَ فِلَسْطِينَ، فَيَجْتَمِعُ رُؤَسَاءُ مِنَ الشَّامِ وَ مِنَ مِصْرَ، فَيَطْلُبُونَ جَيْشَ بَنِي
الْعَبَّاسِ فَيَقْتَتِلُونَ قِتَالًا شَدِيدًا فَيَقْبَلُ حِينَئِذٍ السُّفْيَانِيُّ فِي جَيْشٍ عَظِيمٍ؛ لِيَنْصُرَ أَهْلَ الشَّامِ،
فَيَدُومُ الْحَرْبُ بَيْنَهُمْ، حَتَّى يُقْتَلَ مِنْهُمْ سِتُونَ أَلْفًا، وَ يَغْلِبُ السُّفْيَانِيُّ، وَ إِنَّهُ لَيَعْدِلُ فِيهِمْ،
حَتَّى يَقُولَ الْقَائِلُ: «وَاللَّهِ مَا كَانَ يُقَالُ فِيهِ إِلَّا كَذِبٌ، وَ وَاللَّهِ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ، فَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا
تَلَقَى أُمَّةٌ مُحَمَّدٍ مِنْهُمْ مَا قَالُوا ذَلِكَ، وَ لَا يَزَالُ يَعْدِلُ فِيهِمْ حَتَّى يَسِيرَ، فَأَوَّلُ مَنْزِلٍ يَنْزِلُهُ
حِمَصٌ، فَيَلْقَوْنَ مِنْهُ شَرًّا وَ بَلَاءً عَظِيمًا.

در زوراء فتنه دوباره سر می‌گیرد، پس یکدیگر را می‌کشند، و دو خلیفه بلکه دو پادشاه در یک روز بر آن حکومت می‌کنند، یکی از آنان در غرب شهر کشته می‌شود، و دیگری نیز در شرق آن، و پس از آن دو، مردی بر آن حکومت می‌کند که «حسین بن عباس» خوانده می‌شود و این در طبقه هفتم، و در آن زمان ظلم و ستم بسیار خواهد بود و کسی آنها را از گناہانی که مرتکب می‌شوند، باز نمی‌دارد.

سپس اصبع بن نباته برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین، از سفیانی برای ما نام بردی اما در مورد او و ویژگیهایش توضیح ندادی.

حضرت علیه السلام فرمود: برای شما گفتم خروج او در طبقه هفتم از خانواده مادریش از کلبی‌ها خواهد بود. گفت: برای ما توضیح ده تا به سخنان شما آگاه باشیم.

فرمود: بله، در زمان او سه پرچم متفاوت خواهند بود: پرچمی در مغرب، پس وای بر مصر از صاحبان آن پرچم، آنان با صد هزار نفر از مغرب به سوی مصر می‌آیند، مردم آن را اسیر می‌کنند و به بردگی می‌برند، زن در میان آنان به یک درهم فروخته می‌شود، درحالی‌که چادرهای آنان را به هم گره زده‌اند و بعضی از آنان گریه سر می‌دهند و بعضی دیگر فریاد می‌زنند و هیچ فریادرسی به فریاد آنان نمی‌رسد و هیچ‌کس این کار را زشت نمی‌شمرد و بر آن اعتراض نمی‌کند.

و اما پرچم دوم: در جزیره حمرا خواهد بود.

و اما پرچم سوم: در شام خواهد بود و فتنه یک سال طول می‌کشد.

سپس مردی از بنی عباس در زوراء خارج می‌شود و با سپاهی عظیم به سوی شام حرکت می‌کند، تا آنجا که میان او و آنان دو شب راه می‌ماند، پس اهل مغرب می‌گویند: «جماعتی ستمکار با اهدافی گونه‌گون به سوی شما می‌آیند» پس شام و فلسطین آشفته می‌شود، سپس رهبرانی از شام و مصر گردهم می‌آیند و سپاه بنی عباس را دنبال می‌کنند و به سختی با یکدیگر می‌جنگند، در آن هنگام سفیانی با سپاهی بزرگ به پیش می‌آید، تا اهل شام را یاری کند، پس جنگ میان آنان به درازا می‌کشد، تا آنکه شصت هزار تن از آنان کشته می‌شوند و سفیانی پیروز می‌شود، او در میان آنان به عدالت حکم می‌کند، به گونه‌ای که در مورد وی گویند: «به خداوند سوگند که آنچه در مورد او گفته می‌شد دروغی بیش نبود»، به خداوند سوگند که آنان دروغ‌گویند، اگر می‌دانستند که امت محمد چه ستمی از آنان خواهند دید، آن سخنان را نمی‌گفتند و همچنان در میان آنان به عدالت رفتار می‌کند تا به راه خود ادامه می‌دهد، و نخستین منزلی که در آن منزل می‌کند حمص است و از او مصیبتی عظیم خواهند دید.

ثُمَّ يَغْبِرُ الْفُرَاتَ وَ يَنْزِعُ اللَّهُ الرَّحْمَةَ مِنْ قَلْبِهِ، ثُمَّ يَسِيرُ إِلَى مَوْضِعٍ يُقَالُ لَهُ: قَرْقِيسِيَا، فَيَكُونُ لَهُ بِهَا وَقْعَةٌ عَظِيمَةٌ، فَلَا يَبْقَى بَلَدٌ إِلَّا بَلَغَهُ ذَلِكَ مِنْ خَبَرِهِ فَيُدْخِلُهُمْ مِنْ ذَلِكَ جَزَعٌ وَ فَرْعٌ شَدِيدٌ، وَ لَا يَزَالُ يَدْخُلُ بَلَدًا بَلَدًا، فَيَطِيعُهُ أَهْلُهُ، وَ مَنْ عَصَاهُ مِنْهُمْ، أَنْزَلَ بِهِ الْعُقُوبَةَ، فَأَوَّلُ وَقْعَةٍ كَانَتْ لَهُ بِحِمَصَ، ثُمَّ بِحَلَبَ، ثُمَّ بِالرَّقَّةِ، ثُمَّ قَرْقِيسِيَا، وَ هِيَ أَكْثَرُ وَقْعَةٍ لَهُ.

ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى دِمَشْقَ، وَ قَدْ دَانَ لَهُ الْخَلْقُ بِالطَّاعَةِ، فَيُجَيِّشُ جَيْشًا إِلَى الْمَدِينَةِ، وَ جَيْشًا إِلَى الْمَشْرِقِ، فَأَمَّا جَيْشُ الْمَشْرِقِ: فَيَقْتَتِلُونَ بِالزُّورَاءِ قِتَالًا شَدِيدًا، فَيَقْتُلُونَ بِهَا سَبْعِينَ أَلْفًا، وَ تُبْقَرُ بَطُونُ ثَلَاثِ مِائَةِ امْرَأَةٍ، وَ يَخْرُجُ الْجَيْشُ إِلَى كُوفَانِكُمْ، فَكَمْ مِنْ بَاكِ وَ بَاكِئَةٍ، فَيُقْتَلُ بِهَا خَلْقٌ كَثِيرٌ.

وَ أَمَّا جَيْشُ الْمَدِينَةِ: فَإِنَّهُ إِذَا تَوَسَّطَ الْبَيْدَاءَ، صَاحَ بِهِمْ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَيْحَةً، فَلَا يَبْقَى مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلَّا وَهَلَكَ، وَ يَخْسِفُ اللَّهُ بِهِمْ، فَيَكُونُ فِي إِثْرِ الْجَيْشِ رَجُلَانِ، يُقَالُ لَهُمَا بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ - وَ قِيلَ وَ بَرٌّ وَ وَبِيرَةٌ - أَحَدُهُمَا مِنْ كَلْبٍ، وَ الْآخَرُ مِنْ ثَقِيفٍ، قَدْ ضَلَّتْ نَاقَتَاهُمَا، فَإِذَا رَجَعَا، لَقِيََا جَبْرِئِيلَ فِي صُورَةٍ رَاحٍ فَيَسْأَلَانِهِ عَنِ الْجَيْشِ، فَيَقُولُ لَهُمَا: «وَ أَنْتُمَا مِنْهُ».

ثُمَّ يَصِيحُ بِهِمَا فَتَحَرَكَ وَجُوهُهُمَا الْقَهْقَرَى، وَ يَمْضِي أَحَدُهُمَا إِلَى الْمَدِينَةِ، فَيُخْبِرُهُمْ بِمَا دَفَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ، وَ يَمْضِي الْآخَرُ إِلَى السُّفْيَانِيِّ، فَيُخْبِرُهُ بِمَا أَصَابَ عَسْكَرَهُ وَ يَنْهَزِمُ قَوْمٌ مِنْ وَلَدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِلَى بَلَدِ الرُّومِ، فَيَبْعَثُ السُّفْيَانِيُّ إِلَى مَلِكِ الرُّومِ، أُرْدُدْ عَلَيَّ عَبِيدِي فَيَرُدُّهُمْ إِلَيْهِ، فَيَضْرِبُ أَعْنَاقَهُمْ عَلَى الدَّرَجِ بِشَرْقِيِّ مَسْجِدِ دِمَشْقَ، فَلَا يُنْكَرُ أَحَدٌ عَلَيْهِ ذَلِكَ إِلَّا أَنَّ مَسْجِدَهَا بُنِيَ عَلَى غَيْرِ تَقِيَّةٍ بَنَاهُ مَنْ قَالَ اللَّهُ فِيهِ: ﴿يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا﴾، فَيَزْخِرُفُهُ، فَكَأَنِّي بِعَرْشِهِ وَ قَدْ خَسَفَ اللَّهُ بِهِ. أَلَا إِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ - وَ هِيَ السَّابِقَةُ - تَحْدِيدُ الْأَسْوَارِ بِالْمُدُنِ، وَ إِنَّ وَلَائَتَهُ اثْنَا عَشَرَ سَنَةً.

فَقِيلَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ مَا الَّذِي يَتَجَدَّدُ مِنَ الْأَسْوَارِ؟

سپس از فرات می‌گذرد و خداوند رحمت را از دلش پیرون می‌کند، سپس به محلی می‌رود که قرقیسیا نامیده می‌شود، او در آنجا جنگ سختی خواهد داشت. و سرزمینی نخواهد بود مگر خبر آن جنگ به آنجا رسیده باشد، پس نگرانی و ترس شدیدی آنها را فرامی‌گیرد و او یکی پس از دیگری کشورها را وارد می‌شود و مردم از او پیروی می‌کنند و هرکس نافرمانی کند، مجازاتش می‌کند. جنگ اول او در حمص سپس در حلب و بعد از آن در رقه و پس از آن در قرقیسیا خواهد بود که بزرگترین جنگش در آنجا رخ می‌دهد. سپس به دمشق باز می‌گردد، و مردم فرمانبردار او شده‌اند، پس سپاهی به سوی مدینه و سپاهی به سوی مشرق فراهم می‌سازد. و اما سپاه مشرق: در زوراء به سختی می‌جنگند، پس در آن هفتاد هزار نفر می‌کشند و شکم سیصد زن شکافته می‌شود، و آن سپاه به سوی شهر شما به پیش می‌آید، و چه بسیارند مردان و زنانی که گریه سر می‌دهند زیرا بسیاری از مردم در آن کشته می‌شود.

و اما سپاه مدینه: وقتی به میانه صحرا می‌رسند جبرئیل علیه السلام فریاد سر می‌دهد و کسی از آنان باقی نمانده و همگی به هلاکت می‌رسند، و خداوند مصیبتی بر آنان نازل می‌کند و آنها را در زمین فرو می‌برد پس در پی سپاه دو مرد خواهند آمد که بشیر و نذیر نامیده می‌شوند، و گفته شده است وبر و ویره نام دارند، یکی از آنان از بنی کلب و دیگری از بنی ثقیف است، اشتراک خویش را گم کرده‌اند، هنگامی که باز می‌گردند جبرئیل را در هیئت چوپانی می‌بینند، از وی درباره سپاه می‌پرسند، به آنان پاسخ می‌دهد شما از آنان هستید. سپس جبرئیل بر آنان فریاد می‌آورد، و رو به عقب حرکت می‌کنند، یکی از آنان به مدینه باز می‌گردد و از آنچه خداوند از آنان دور ساخته بود، اهل مدینه را با خبر می‌سازد، و آن دیگری به سوی سفیانی می‌رود، و او را از آنچه بر سپاهش نازل شده بود آگاه می‌سازد، و گروهی از فرزندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که به سوی روم می‌روند، و شکست می‌خورند، سفیانی به پادشاه روم پیام می‌دهد که: غلامان را برایم باز فرست، او نیز آنها را باز می‌گرداند، سفیانی آنها را بر پلکان شرقی مسجد دمشق گردن می‌زند، و کسی بر این کار او اعتراض نمی‌کند زیرا که مسجد دمشق بر اساس تقوی ساخته نشده است و آن را کسی ساخته است که خداوند در مورد او فرمود: هر کشتی را به غصب می‌گرفت. (۱)

او مسجد را تزیین می‌نماید، تو گویی که عرش اوست و خداوند مصیبتی بر او نازل کرد و او را در زمین فرو برد، بدانید که این طبقه یعنی طبقه هفتم دیوارهای شهر را از نو می‌سازند، و حکومتشان دوازده سال طول می‌کشد.

پس به او گفته شد: یا امیرالمؤمنین چه چیز در دیوارها نو می‌شود؟

قَالَ: يَجْدُّ سُورُ مَدِينَةِ الشَّامِ وَهِيَ خَرَابٌ، وَيُنْتَى عَلَيْهِ سُورَانِ، وَعَلَى الْبَيْضَاءِ سُورٌ، وَعَلَى الْكُوفَةِ سُورٌ، وَعَلَى وَاسِطِ سُورَانِ، وَعَلَى دُسْتَرِ سُورٍ، وَعَلَى السُّوسِ سُورٌ، وَعَلَى أُرْمِيَّةِ سُورٍ، وَعَلَى الْمُوَصِّلِ سُورٌ، وَعَلَى هَمْدَانَ سُورٍ، وَعَلَى بَرْدَعَةَ سُورٍ، وَعَلَى مَرَاغَا سُورَانِ بَعْدَ خَسْفٍ يَكُونُ بِهَا، وَعَلَى الْكَرْخِ سُورُ سُورَانِ، وَعَلَى دِيَارِ يُونُسَ سُورَانِ، وَعَلَى الرَّحْبَةِ سُورٌ، وَعَلَى قَرْقِيسِيَا سُورٌ، وَعَلَى حَلَبِ سُورَانِ، وَعَلَى حِمَصِ سُورٍ أَرْقَطُ، وَبِهِ سُمِّيَتِ الرَّقْطَاءُ، وَعَلَى بَالِسِ سُورٌ، وَعَلَى إِزِيلِ سُورٍ، وَتَكُونُ لَهُ وَقَائِعُ كَثِيرَةٌ، فَأَوَّلُ وَقْعَةٍ بِحِمَصَ، ثُمَّ بِالرَّقَّةِ، ثُمَّ بِقَرْقِيسِيَا، ثُمَّ بِرَأْسِ عَيْنٍ، ثُمَّ بِنَصِيبِينَ، ثُمَّ بِالْمَوْصِلِ، وَيَجْتَمِعُ إِلَيْهَا رِجَالٌ مِنَ الزُّورَاءِ وَمِنْ دِيَارِ يُونُسَ، وَيَكُونُ بَيْنَهُمْ مَلْحَمَةٌ عَظِيمَةٌ يُقْتَلُ فِيهَا ثَلَاثُونَ أَلْفًا، وَتَحِلُّ بِالْمَوْصِلِ فِتْنٌ وَبَلَايَا مِنَ الْعَوَاةِ.

ثُمَّ يَنْزِلُ الزُّورَاءُ فَتَقَعُ الْوَقْعَةُ عَلَى الْقَنْطَرَةِ الْعَتِيقَةِ، فَيُقْتَلُ عَلَيْهَا سَبْعُونَ أَلْفًا إِلَّا أَنْ فِيهَا كُنُوزٌ قَارُونَ، وَلَهَا وَصْفٌ عَظِيمٌ بَعْدَ الْخَسْفِ وَالْقَذْفِ، وَهِيَ أَسْرَعُ ذَهَابٍ فِي الْأَرْضِ مِنَ الْوَتْدِ الْحَدِيدِ فِي الْأَرْضِ الرَّخْوَةِ، وَلَا يَزَالُ يُقْتَلُ عَلَى الْأَسْمَاءِ مِمَّنْ اسْمُهُ كَاسِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ لِعِدَاوَتِهِ لَنَا وَبُغْضِهِ، ثُمَّ يَجْمَعُ الْأَطْفَالُ وَيُغْلَى لَهُمُ الزَّيْتُ فَيَقُولُونَ لَهُ: «إِنْ كَانَ قَدْ عَصَاكَ آبَاؤُنَا فَمَا ذَنْبُنَا نَحْنُ؟»، فَيَأْخُذُ مِنْهُمْ رَجُلًا اسْمُهُ حَسَنٌ، وَرَجُلًا اسْمُهُ حُسَيْنٌ، فَيَضْلُبُهُمَا، ثُمَّ يَسِيرُ إِلَى كُوفَانِكُمْ هَذِهِ، فَيَعْمَلُ بِأَهْلِهَا كَذَلِكَ، وَيَضْلُبُ عَلَى بَابِ مَسْجِدِكُمْ هَذَا طِفْلَيْنِ حَسَنًا وَحُسَيْنًا، ثُمَّ يَسِيرُ إِلَى الْمَدِينَةِ فَيَنْهَبُهَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ بِلْيَالِيهَا، وَيُقْتَلُ بِهَا خَلْقًا كَثِيرًا، وَيَضْلُبُ عَلَى بَابِ مَسْجِدِ النَّبِيِّ طِفْلَيْنِ حَسَنًا وَحُسَيْنًا فَتَغْلِي دِمَاؤُهُمَا كَمَا غَلَا دَمُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا.

فرمود: دیوار شام نوسازی می شود و خود شهر خراب، و بر آن دو دیوار ساخته می شود، بر بیضاء نیز دیواری ساخته می شود و بر کوفه دیواری و بر واسط دو دیوار و بر شوشتر دیواری، و بر شوش دیواری، و بر ارومیه دیواری، و بر موصل دیواری، و بر همدان دیواری، و بر بردعه دیواری و، بر مراغه دو دیوار بعد از آنکه ویران می شود و بر کرخ دو دیوار، و بر سرزمین یونس دو دیوار، و بر رجبه یک دیوار، و بر قرقسیا یک دیوار، و بر حلب دو دیوار، و بر حمص یک دیوار دو رنگ که به خاطر آن رقطاع نام می گیرد، و بر بلس یک دیوار، و بر اربیل یک دیوار می سازد، و در آنها جنگهای بسیار رخ می دهد، اولین جنگ در حمص و سپس در رقه و بعد از آن در قرقسیا سپس در رأس عین و بعد از آن در نصیبین و بعد در موصل جنگهایی رخ می دهد، و در آن مردانی از بغداد و سرزمین یونس تجمع کرده و بین آنان حماسه‌ای عظیم رخ می دهد که در آن سی هزار نفر کشته می شوند و در موصل نیز فتنه‌ها و مصیبت‌هایی بسیار از سوی گمراهان رخ می دهد.

پس از آن به زوراء می روند و جنگی بر پل قدیم درمی گیرند، و در آن هفتاد هزار تن کشته می شوند، و این شهر سریعتر از میخ آهنین در زمین نرم، فرو خواهد رفت و از شدت دشمنی با ما و کینه‌اش همچنان به کشتار کسانی مشغول می شود که نامهای آنان مانند نامهای ما اهل بیت است. سپس کودکان را گرد می آورد و برای آنان روغن می جوشاند و آنها می گویند: اگر پدران ما از تو نافرمانی کردند، گناه ما چیست؟ پس یکی از آنها را که حسن نام دارد و دیگری را که حسین نام دارد برمی‌گزیند و به دار می‌آویزد و سپس به سوی کوفه شهر شما به راه می‌افتد و با مردم آن نیز چنین می‌کند، و بر در این مسجد شما دو کودک را یعنی حسن و حسین را دار می‌زند، سپس به سوی مدینه می‌رود و به مدت سه روز و سه شب آن را چپاول می‌کند، و مردم بسیاری در آن می‌کشد، و بر در مسجدالنبی دو کودک را با نامهای حسن و حسین به دار می‌آویزد، خون آنها همانند خون یحیی بن زکریا به جوش می‌آید.

فَإِذَا رَأَى ذَلِكَ أَتَقَنَ بِالْبَلَاءِ، فَيَخْرُجُ هَارِباً مُتَوَجِّهاً إِلَى الشَّامِ، فَلَا يَرَى فِي طَرِيقِهِ أَحَدًا يُخَالِفُهُ، فَإِذَا دَخَلَ دِمَشْقَ، اعْتَكَفَ عَلَى شُرْبِ الْخَمْرِ وَالْمَعَاصِي، وَيَأْمُرُ أَصْحَابَهُ بِذَلِكَ، ثُمَّ يَخْرُجُ وَبِيَدِهِ حَزْبَةٌ فَيَأْخُذُ امْرَأَةً حَامِلاً، فَيَدْفَعُهَا إِلَى بَعْضِ أَصْحَابِهِ، وَيَقُولُ لَهُ: «افْجُرْ بِهَا عَلَى قَارِعَةِ الطَّرِيقِ»، فَيَفْعَلُ ذَلِكَ، وَيَبْقَرُ بَطْنَهَا، فَيَسْقُطُ الْوَلَدُ مِنْ بَطْنِهَا، فَحِينَئِذٍ يَضْطَرِبُ الْمَلَائِكَةُ فِي السَّمَاءِ فَيَأْمُرُ اللَّهُ تَعَالَى جَبْرَائِيلَ، فَيَصِيحُ عَلَى سُوْرِ مَسْجِدِ دِمَشْقَ: «أَلَا قَدْ جَاءَكُمْ الْفَرَجُ»، وَيُنَادِي عَلَى سَائِرِ الْمُدُنِ: «يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ قَدْ جَاءَكُمْ الْفَرَجُ وَالْعَوْثُ»، فَيَقُولُونَ: «مَا هَذَا الْفَرَجُ؟»، فَيَقُولُ: «هَذَا الْمَهْدِيُّ خَارِجٌ مِنْ مَكَّةَ، فَأَجِيبُوهُ».

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَا أَصِفُهُ لَكُمْ؟

قَالُوا: بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: هُوَ الْأَقَمَرُ صَاحِبُ الشَّامَةِ وَالْعَلَامَةِ، الْأَشْمَرُ الْعَالِمُ غَيْرُ مُعَلَّمٍ الْمَحْبُوبُ بِمَا لَمْ يُفْلَمْ. أَلَا وَإِنَّ فِينَا قُسِمَتْ حُدُودُهُ، وَإِلَيْنَا أَخَذَتْ عُهْدُهُ، وَإِلَيْنَا تَرْجِعُ وَتُرَدُّ شُهُودُهُ، وَإِنَّ أَهْلَ حَرَمِ اللَّهِ سَيَطْلُبُونَ لَنَا بِالْقِصَاصِ. مَنْ عَرَفَ غَيْبَتَنَا فَهُوَ مُشَاهِدُنَا، نَحْنُ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى، وَالْجَانِبُ وَالْجَنْبُ، وَمُحَمَّدُ الْعَرْشُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ عَلَى الْخَلَائِقِ، وَنَحْنُ حِجَابُ الْحِجَابِ، وَخَلَقْنَا أَحْسَنُ خَلْقِ اللَّهِ، فَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَلْقًا وَخُلُقًا، وَالْمَهْدِيُّ أَشْبَهُ الْخَلْقِ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَهُوَ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَمَنْ ادَّعَى غَيْرَ هَذَا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ.

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَيَجْمَعُ اللَّهُ لَهُ أَصْحَابَهُ؛ وَهُمْ عَدَدُ أَهْلِ بَدْرِ، وَ عَلَى عَدَدِ أَصْحَابِ طَالُوتَ ثَلَاثِ مِائَةٍ وَ ثَلَاثَةِ عَشَرَ رَجُلًا، كَأَنَّهُمْ لِيُوثُ خَرَجُوا مِنْ غَابَةِ، قُلُوبُهُمْ مِثْلُ زُرِّ الْحَدِيدِ، لَوْ رَامُوا الْجِبَالَ لَأَزَالُوها عَنْ مَوَاضِعِهَا، الرُّيُّ وَاحِدٌ وَاللِّبَاسُ وَاحِدٌ كَأَنَّمَا هُمْ مِنْ أَبِي وَاحِدٍ وَأُمِّ وَاحِدَةٍ، وَإِنِّي لَأَعْرِفُهُمْ وَأَعْرِفُ أَشْمَاءَهُمْ وَأَمْصَارَهُمْ.

وقتی آن را ببیند به نزول بلا یقین می یابد، سپس به سوی شام می گریزد، در میان راه کسی را مخالف خود نمی یابد، وقتی به دمشق وارد می شود به میگزاری و ارتکاب معاصی روی می آورد، و یارانش را نیز به چنین کاری فرمان می دهد، سپس نیزه بدست، زن بارداری را می گیرد و به یکی از یارانش می دهد و می گوید: «در میان راه با او زنا کن» و او نیز چنین می کند، و شکمش را می شکافد و فرزندش از شکم بیرون می افتد. در آن هنگام فرشتگان در آسمان مضطرب می شوند و خداوند متعال جبرئیل را فرمان می دهد و او بر دیوار مسجد دمشق فریاد برمی آورد «هان که فرج آمد» و بر دیگر شهرها ندا می دهد: «ای امت محمد فرج و یاری برای شما آمده است».

پس آنان می پرسند: «این چه گشایشی است؟»

او پاسخ می دهد: «این مهدی است که از مکه خارج می شود، پس او را پاسخ دهید». سپس حضرت علیه السلام فرمود: آیا او را برایتان توصیف کنم؟ گفتند: آری، ای امیرالمؤمنین

فرمود: او زیبا همچون ماه و دارای علامت و نشانه است. سبزه روی و عالم علم نیاموخته، و خداوند چنان خیری به او داده که کسی نمی داند، بدانید که روزگار میان ما تقسیم شده، و از ما برای او پیمان گرفته شده است و شاهدان او باز می گردند، و مردم حرم خداوند قصاص ما را خواهند خواست، آنکه غیبت ما را دانست ما را خواهد دید، ما دست آویز محکمیم، و دور و نزدیک، و محمد عرش، عرش خداوند رحمان بر آفریدگانش است و ما پاداشیم و اساس علم، و ما عمل هستیم و دوستان ارمان پاداش، و ولایت ما آخرین کلام است، و ما حجاب حجابیم، و آفرینش ما بهترین در میان آفریدگان خداوند است. زیرا که پیامبر خداوند صلی الله علیه و آله بهترین مردم در اخلاق و در خلقت است و مهدی شبیه ترین مردم به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، و او از فرزندان حسین علیه السلام است، پس هرکه غیر از این ادعا کند لعنت خداوند بر او باد. سپس حضرت علیه السلام فرمود: خداوند یارانش را گرد می آورد، و تعداد آنها به تعداد اهل بدر است. و نیز به تعداد یاران طالوت، سیصد و سیزده مرد، به شیرانی می مانند که از جنگلی خارج شده اند، دلهای آنان مانند سنگهای آهنین است، اگر بخواهند کوهها را از جایشان پاک می کنند، پوشش آنها یکی و لباسشان یکسان است، گویی که از یک پدر و از یک مادرند و من آنها را می شناسم و نام آنها و سرزمینهایشان را می دانم.

فَقَالَ لَهُ الْأَخْنَفُ بْنُ قَيْسٍ: «بَابِي أَنْتَ وَ أُمِّي سَمَّيْهِمْ لَنَا».

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَعَمْ أَكْتُبُوا، أَمَّا أَوْلَهُمْ فَمِنْ الْبَصْرَةِ، وَ آخِرُهُمْ مِنَ الْيَمَامَةِ؛ فَمِنْ
الْبَصْرَةِ رَجُلَانِ: غَزْوَانُ وَ أَحْمَدُ، وَ رَجُلٌ مِنَ الْبَيْدَاءِ: أَحْمَدُ، وَ رَجُلَانِ مِنَ الْبَنَانِ: عَلِيُّ وَ
مُحَارِبٌ، وَ رَجُلَانِ مِنَ الْبَاسِطَانِ: عَبْدُ اللَّهِ وَ عَبْدُ اللَّهِ، وَ ثَلَاثَةُ رِجَالٍ مِنَ الْهَجْرَةِ: مُحَمَّدٌ وَ
عُمَرُ وَ مَالِكٌ، وَ رَجُلٌ مِنَ الْبَرِيدِ عَبْدُ الرَّحْمَنِ، وَ ثَلَاثَةُ رِجَالٍ مِنَ الْجَرْدَاءِ: جَعْفَرُ وَ بَكْرٌ وَ
لَيْثٌ، وَ رَجُلٌ مِنْ عَقْرِ: أَحْمَدُ، وَ رَجُلَانِ مِنَ الْمَهْجَمِ: مُوسَى وَ عَبَّاسٌ، وَ رَجُلٌ مِنَ الْكَدَرَةِ:
إِبْرَاهِيمُ، وَ رَجُلٌ مِنَ الْمُشْتَرِكِ: عَبْدُ الْوَهَّابِ، وَ ثَلَاثَةُ رِجَالٍ مِنْ عَانَةِ: أَحْمَدُ وَ يَحْيَى وَ أَفْلَحُ وَ
ثَلَاثَةُ رِجَالٍ مِنْ شُورَا: حَسَنٌ وَ مُحَمَّدٌ وَ فَهْدٌ وَ رَجُلٌ مِنَ الصَّدْرَيْنِ: عَبْدُ اللَّهِ، وَ خَمْسَةٌ مِنَ
الْوَقْفِ: مُحَمَّدٌ وَ صَالِحٌ وَ مُوسَى وَ دَاوُدُ وَ جَعْفَرُ، وَ رَجُلَانِ مِنْ بَابِلَ: عَلِيُّ وَ حُسَيْنٌ، وَ خَمْسَةٌ
رِجَالٍ مِنَ الصَّيْنِ: عَبْدُ الرَّحْمَنِ وَ مُلَاعِبٌ وَ حَمْزَةُ وَ عَلِيُّ وَ فَارَسٌ، وَ رَجُلٌ مِنْ كَرْبَلَاءَ:
عَبَّاسٌ، وَ أَرْبَعَةٌ مِنْ صَنْعَاءَ: حَسَنٌ وَ عُمَرُ وَ حَيٍّ وَ سَمِيعٌ، وَ رَجُلٌ مِنْ نَجْدٍ: إِبْرَاهِيمُ، وَ أَرْبَعَةٌ
رِجَالٍ مِنْ مَكَّةَ: عُمَرُ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيُّ، وَ عَشْرَةُ رِجَالٍ مِنَ الْمَدِينَةِ: مُحَمَّدٌ وَ عَلِيُّ وَ
حَمْزَةُ وَ جَعْفَرُ وَ عَبَّاسٌ وَ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ وَ طَاهِرٌ وَ قَاسِمٌ وَ إِبْرَاهِيمُ، وَ أَرْبَعَةُ رِجَالٍ مِنَ
الْكُوفَةِ: هُوْدُ وَ مُحَمَّدٌ وَ عَزَّازُ وَ غِيَاثٌ، وَ رَجُلٌ مِنْ مِرْوَزٍ: مُحَمَّدٌ، وَ رَجُلَانِ مِنْ سَابُورَ: عَلِيُّ
وَ مُهَاجِرٌ، وَ رَجُلَانِ مِنْ سَمَرْقَنْدَ: عَلِيُّ وَ مَاجِدٌ، وَ ثَلَاثَةٌ مِنْ كَازَرُونَ: عُمَرُ وَ مُعَمَّرٌ وَ يُوْنُسُ، وَ
رَجُلَانِ مِنَ السُّوسِ: شَيْبَانٍ وَ عَبْدُ الْوَهَّابِ، وَ رَجُلٌ مِنْ دِمَشْقَ: أَحْمَدُ، وَ رَجُلٌ مِنَ الطَّيْبِ:
هِلَالٌ، وَ أَرْبَعَةُ رِجَالٍ مِنْ شِيرَازَ: خَالِدٌ وَ مَالِكٌ وَ نَوْفَلٌ وَ إِبْرَاهِيمُ، وَ رَجُلٌ مِنَ الْمِزْبَاطِ: جَعْفَرُ،
وَ ثَلَاثَةٌ مِنْ عُمانَ: مُحَمَّدٌ وَ صَالِحٌ وَ دَاوُدُ، وَ رَجُلٌ مِنَ الْغَلَتِ: مَالِكٌ، وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَهْوَازِ:
عَبْدُ الْمَلِكِ وَ عَبْدُ اللَّهِ وَ مُوسَى، وَ رَجُلٌ مِنْ بَزْدَعَةَ: يُوسُفُ، وَ رَجُلَانِ مِنَ الْعَسْكَرِ: مُكْرَمٌ وَ
مَيْمُونٌ، وَ رَجُلَانِ مِنْ وَاسِطٍ: عَقِيلٌ وَ أَحْمَدُ، وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الرُّورَاءِ: عَبْدُ الْمُطَّلِبِ وَ أَحْمَدُ وَ
عَبْدُ اللَّهِ، وَ سَبْعَةٌ مِنْ سُرٍّ مَنْ رَأَى: عَامِرٌ وَ عُمَارَةُ وَ صَدَقَةُ وَ لَيْثٌ وَ عَلِيُّ وَ مُحَمَّدٌ وَ يَغْقُوبُ،
وَ رَجُلَانِ مِنْ عُكْبَرٍ [١]: عَبْدُ الْغَنِيِّ وَ هَارُونُ، وَ أَرْبَعَةٌ مِنْ بَاقِرَقَا: عَلَوَانُ وَ حِصْنُ وَ آدَمُ وَ
أَيُّوبُ، وَ أَرْبَعَةٌ مِنْ بَلَدٍ: عَبْدُ اللَّهِ وَ عَبْدُونُ وَ جَاهِرُ وَ لُقْمَانُ.

احنف بن قیس گفت: «پدر و مادر به فدایت آنها را نام ببر».

سپس حضرت علیه السلام فرمود:

آری بنویسید، نخستین آنها از بصره است و آخرینشان از یمامه و از بصره دو نفرند: غزوان و احمد.

و مردی از بیدا: احمد است و دو مرد از بان [شهری میان غزنین و کابل] که علی و محارب، و جنگجویی و دو مرد از پاسنان^(۱) عبدالله و عبیدالله. و سه مرد از هجر: محمد و عمر و مالک، مردی از برید: عبدالرحمن و سه مرد از بردا، جعفر و بکر و لیث، مردی از عقر: احمد، دو مرد از مهجم: موسی و عباس، مردی از کدره: ابراهیم مردی از مشترک: عبدالوهاب، سه مرد از عانه: احمد و یحیی و افلح، و سه مرد از سورا: حسن و محمد و فهد مردی از صدرین: عبدالله و پنج تن از وقف: محمد و صالح و موسی و داود و جعفر دو مرد از بابل: علی و حسین و پنج مرد از چین: عبدالرحمن، ملاعب، حمزه و علی و فارس. یک تن از کربلا: عباس، چهار تن از صنعاء: حسن و عمر و حی و سمیع مردی از نجد: ابراهیم چهار مرد از مکه: عمر، ابراهیم، محمد و علی و ده مرد از مدینه: محمد، علی، حمزه، جعفر، عباس و حسن و حسین و طاهر و قاسم و ابراهیم، چهار تن از کوفه: هود، محمد، عزاز و غیاث، مردی از میروز: محمد، و دو مرد از شاپور: علی و مهاجر، دو مرد از سمرقند: علی و ماجد، و سه تن از کازرون: عمر و معمر و یونس و دو مرد از شوش: شیبان و عبدالوهاب و مردی از دمشق: احمد و مردی از طیب: هلال و چهار مرد از شیراز: خالد و مالک و نوفل و ابراهیم و مردی از مریاط: جعفر و سه تن از عمان: محمد، صالح و داود و مردی از غُلث: مالک و سه تن از اهواز: عبدالملک و عبدالله و موسی و مردی از بردعه: یوسف و دو مرد از عسکر: مکرم و میمون و دو مرد از واسط: عقیل و احمد و سه تن از بغداد: عبدالمطلب و احمد و عبدالله و هفت نفر از سرمن رأی: عامر و عمارة و صدقه و لیث و علی و محمد و یعقوب و دو مرد از عکبر: عبدالغنی و هارون و چهار تن از باقرقا^(۲): علوان و حصن و آدم و ایوب و چهار تن از بلد: عبدالله، عبدون، جاهر و لقمان.

۱- شاید «باسبیان» روستایی در بلخ و یا «پاسیان» روستایی در خوزستان باشد.

۲- یا باقرحا از روستاهای بغداد.

و رَجُلَانِ مِنَ الْمُؤَصِّلِ: إِبْرَاهِيمُ وَ عَبْدِ الْعَزِيزِ، وَ رَجُلٌ مِنْ سِنْجَارَ: عَلِيٌّ، وَ رَجُلَانِ مِنْ نَصِيبِينَ: عَبْدُ الْوَهَّابِ وَ فَضْلٌ، وَ رَجُلٌ مِنَ الرَّقَّةِ: سَهْلٌ، وَ رَجُلٌ مِنْ حَرَّانَ: هَارُونُ، وَ رَجُلٌ مِنْ تَدْمُرَ: عُمَارَةُ، وَ رَجُلَانِ مِنْ أَنْطَاكِيَّةَ: مُحَمَّدٌ وَ عِمْرَانُ، وَ ثَلَاثَةٌ مِنْ غَزْنَانَ: عُمَرُ وَ عُثْمَانُ وَ سَعْدُ، وَ رَجُلَانِ مِنَ الصَّعِيدِ: نَوْفَلٌ وَ مُهَاجِرٌ، وَ رَجُلَانِ مِنْ طُوسَ: جَعْفَرُ وَ عَلِيٌّ، وَ خَمْسَةٌ مِنَ الْأَنْبَارِ: فَهْدٌ وَ نَجْمٌ وَ نَضْرُ وَ عَاضِدٌ وَ ثَابِتٌ، وَ رَجُلٌ مِنَ الصَّرَوَاتِ يُوسُفُ، وَ رَجُلَانِ مِنَ الْبَحْرَيْنِ: مَنْصُورٌ وَ أَحْمَدُ، وَ رَجُلٌ مِنَ الْمَزَارِ: خَلْفٌ، وَ أَرْبَعَةٌ عَشَرَ مِنْ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ: يَعْقُوبُ وَ مُحَمَّدٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ إِسْمَاعِيلُ وَ نَفِيسٌ وَ عَلْقَمَةُ وَ كَامِلٌ وَ فَيْقَدُ وَ مُلَاعِبٌ وَ مَيْمُونٌ وَ غَنِيْمَةُ وَ سَهْلٌ وَ حَامِدٌ، وَ عَشْرَةٌ مِنْ جُرْجَانَ: خَالِدٌ وَ صَالِحٌ وَ يُونُسُ وَ كِلَابٌ وَ عُمَارَةُ وَ سَعِيدٌ وَ أَحْمَدُ وَ طَلْحَةُ وَ مَالِكٌ وَ عِيْسَى، وَ سَبْعَةٌ مِنَ الرَّيِّ: عَقِيلٌ وَ خَالِدٌ وَ سِنَانٌ وَ غِيَاثٌ وَ عَبْدُ اللَّهِ وَ نَجْمٌ وَ طُفَيْلٌ، وَ رَجُلٌ مِنْ سَمَرْقَنْدَ: أَحْمَدُ، وَ خَمْسَةٌ مِنْ طَبْرِسْتَانَ: غَنَائِمٌ وَ فَضَائِلُ وَ مَحَاسِنُ وَ لَقِيْطٌ وَ سَلْمَانُ، وَ ثَلَاثَةٌ مِنْ قُمْ: عَلِيٌّ وَ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ، وَ ثَلَاثَةٌ مِنْ خُورِسْتَانَ: عَبْدُ الْغَفُورِ وَ دَاوُدُ وَ حَبِيشُ، وَ ثَلَاثَةٌ مِنْ سَحِسْتَانَ: مُبَادِرٌ وَ حَارِثٌ وَ مُبَارَكٌ، وَ خَمْسَةٌ مِنَ الْمَدَائِنِ: طَالِبٌ وَ عَلِيٌّ وَ قَيْسٌ وَ مُحَمَّدٌ وَ حَسَنٌ وَ مَنْصُورٌ، وَ رَجُلٌ مِنَ الْأَبْلَةِ قَاسِمٌ، وَ خَمْسَةٌ مِنَ الْمَنْصُورِيَّةِ: مُحَمَّدٌ وَ أَحْمَدُ وَ يَحْيَى وَ مُعَالِي وَ عُصَيْبَةُ، وَ سِتَّةٌ مِنْ مِصْرَ وَ مَا يَلِيهَا: مَالِكٌ وَ نَفِيسٌ وَ ثَابِتٌ وَ عَلِيٌّ وَ كَامِلٌ وَ بَحْرُورُ، وَ رَجُلَانِ مِنَ الرَّقَّةِ: عُثْمَانُ وَ طَلْحَةُ، وَ اثْنَا عَشَرَ مِنْ مَرَوْ: حَارِثٌ وَ نَجِيبٌ وَ جَهْلٌ وَ نَاصِرٌ وَ مَسْعُودٌ وَ ذِيَالٌ وَ كَافِلٌ وَ جَمِيلٌ وَ حِصْنٌ وَ بَدْدٌ وَ جَبْهَةُ وَ سَالِمٌ وَ حَبِيبٌ، وَ رَجُلَانِ مِنْ قَاشَانَ: بَكْرٌ وَ نَضْرُ، وَ ثَمَانِيَّةٌ مِنْ مَارَنْدَرَانَ: عَلَوِيُّ وَ مُضَرُّ وَ لَيْثٌ وَ حَمَّادٌ وَ سَلْمَانٌ وَ مُنْجِعٌ وَ رَبِّبٌ وَ جُمُعَةُ، وَ عَشْرَةٌ مِنْ إِزْبِلَ: عَبْدُ الْعَزِيزِ وَ قُنْفُذٌ وَ أَبُو السَّعَادَاتِ وَ سَعْدُ وَ يُونُسُ وَ مُحَمَّدٌ وَ كَمَالٌ وَ عَبْدُ الْخَالِقِ وَ مُنْبَةُ وَ فَضْلٌ، وَ خَمْسَةٌ مِنَ الْجَزِيرَةِ الْحَمْرَاءِ: مَنْصُورٌ وَ نَصِيبٌ وَ حَمِيدٌ وَ كَرْدَلٌ وَ فَلَاحٌ، وَ رَجُلَانِ مِنَ الْبَوَازِيحِ: مِيَّاسٌ وَ مُبَادِرٌ، وَ رَجُلٌ مِنْ بَاعْلَبِكِ شَرِيفٌ، وَ ثَلَاثَةٌ مِنْ وَادِي الْقَرَى: كَخْلَانُ وَ مَرَوَانُ وَ سَلِيْطٌ، وَ أَرْبَعَةٌ مِنْ سِعْرَتَ: سُلْطَانٌ وَ حَمَائِلُ وَ غَلَّابٌ وَ غَالِبٌ، وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآيَلَةِ: أَحْمَدُ وَ تَحْمُرٌ وَ نَضْرُ، وَ أَرْبَعَةٌ مِنْ أَرْدَبِيلَ: ثَابِتٌ وَ قَيْصَرُ وَ مُوسَى وَ حَمَّادُ،

و دو مرد از موصل: ابراهیم و عبدالعزیز و مردی از سنجار: علی و دو مرد از نصیبین: عبدالوهاب و فضل و مردی از رقه: سهل و مردی از حرّان: هارون و مردی از تدمر: عماره و دو مرد از انطاکیه: محمد و عمران و سه مرد از غزنان: عمر، عثمان و سعد و دو مرد از صعید: نوفل و مهاجر و دو مرد از توس: جعفر و علی و پنج تن از انبار: فهد و نجم و نصر و عاضد و ثابت و مردی از صروات: یوسف و دو مرد از بحرین: منصور و احمد و مردی از مزار: خلف

و چهارده تن از خاندان عبدالمطلب: یعقوب، محمود و ابراهیم و اسماعیل و نفیس و علقمه و کامل و فیکد و ملاعب و میمون و غنیمه و سهل و حامد.
و ده تن از گرگان: خالد، صالح، یونس، کلاب، عماره، سعید، احمد، طلحه، مالک و عیسی

و هفت تن از ری: عقیل، خالد، سنان، غیاث و عبدالله، نجم و طفیل
مردی از سمرقند: احمد و پنج تن از طبرستان: غنایم، فضایل و محاسن و لقیط و سلمان و سه تن از قم: علی، حسن، حسین و سه تن از خوزستان: عبدالغفور، داود و حبیش و سه تن از سجستان (سیستان) مبارک، حارث، مبارک و پنج تن از مداین: طالب، علی، قیس، محمد، حسن و منصور و مردی از ابله: قاسم و پنج تن از منصوریه: محمد، احمد، یحیی، معالی و عصیبه و شش تن از مصر و اطراف آن: مالک، نفیس، ثابت، علی، کامل و بحرور و دو مرد از رقه: (۱) عثمان و طلحه
و دوازده تن از مرو: حارث، نجیب، جهل، ناصر، مسعود، ذیال، کافل، جمیل، حصن، بدر، جبیه، سالم و حبیب (۲)

و دو مرد از کاشان: بکر و نصر
و هشت تن از مازندران: علوی، مضر، لیث، حماد، سلمان، منجج، ربیب [شاید زینب باشد] و جمعه

و ده تن از اربل: عبدالعزیز، قنفذ، ابوالسعادات، سعد، یونس، محمود، کمال، عبدالخالق، منبه، و فضل و پنج تن از جزیره حمراء: منصور، نصیب، حمید، کردل، فلاح و دو مرد از بوازيج: میاس و مبارک، مردی از بعلبک: شریف و سه تن از وادی القری: کحلان، مروان و سلیط و چهار تن از سعرت: سلطان و حمایل غلاب و غالب و سه تن از آبله: احمد و تحمر و نصر و چهار تن از اردبیل: ثابت، قیصر، موسی و حماد

۱- از رقه قبلاً اشاره رفته است.

۲- از سیزده تن نام برده است.

وَ خَمْسَةَ عَشَرَ مِنْ بَلَخَ: مُنْجَحٌ وَ صَدُوقٌ وَ مُقْبِلٌ وَ عَلَّانٌ وَ مُوَاهِبٌ وَ مُفْتَاخٌ وَ كَنْدَرٌ وَ وَجِيهٌ وَ مُسَلِّطٌ وَ وَهْبَانٌ وَ صَخْرٌ وَ عَبْدُ الْعَلِيِّ وَ شَوْصَبٌ وَ نَجِيحٌ وَ كَاتِمٌ، وَ سَبْعَةٌ مِنْ قَزَوِينَ: بِشْرٌ وَ حَاتِمٌ وَ حَذِيفَةُ وَ سَلْهَبٌ وَ مَعْقِلٌ وَ زَيْدٌ وَ نَجِيبٌ، وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الطَّائِفِ: عَلِيٌّ وَ سَبَا وَ زَكَرِيَّا، وَ عَشْرَةٌ مِنَ الطَّالِقَانِ - الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَقَالَ: «إِنَّ لِلَّهِ كَنْزًا بِالطَّالِقَانِ، لَيْسَ هُوَ بَذَهَبٍ وَ لَا فِضَّةٍ، وَ هُمْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَنْزَ اللَّهُ فِيهَا - : صَالِحٌ وَ جَعْفَرٌ وَ مَالِكٌ وَ يَحْيَى وَ هُودٌ وَ دَاوُدُ وَ عَلِيٌّ وَ عَبْدَلٌ وَ غِيلَانٌ وَ عِيسَى وَ فَضْلَانٌ وَ جَابِرٌ وَ عَلْوَانٌ وَ أَيُّوبُ وَ عُمَرُ وَ سَهْلٌ وَ عَبْدُ الْعَزِيزِ وَ حَسَّانٌ وَ فَهْدٌ وَ تَغْلِبُ وَ كَبِيرٌ، وَ اثْنَا عَشَرَ مِنْ مَعَادِنِ سَرْنَدِيبَ: جَيْشٌ وَ يَغْقُوبُ وَ جَهْلٌ وَ مَرْوَانٌ وَ فُتُوحٌ وَ قَاسِمٌ وَ حِجْرٌ وَ كَعْبٌ وَ شَيْبَانٌ وَ عَمَّارٌ وَ كُلْثُومٌ وَ عِمْرَانُ، وَ ثَلَاثَةٌ مِنْ بَدْوٍ عَقِيلٍ: ضَبَّةٌ وَ عَوْنٌ وَ سَلِيطٌ، وَ رَجُلٌ مِنْ بَدْوٍ نُمَيْرٍ: عُمَرُ وَ رَجُلَانِ مِنْ بَدْوٍ قَسِيرٍ: جَابِرٌ وَ تَمِيمٌ، وَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي شَيْبَانَ الْمُهْرَاسِ، وَ رَجُلَانِ مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ: مَالِكٌ وَ عُنْقَرٌ، وَ رَجُلَانِ مِنَ الْيَمَامَةِ: مُوسَى وَ مُحَمَّدٌ، فَهَؤُلَاءِ عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ، يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ لَهُ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ، فَيَلْحَقُونَ بِمَكَّةَ، وَ هُمْ الْمَفْقُودُونَ مِنْ مَنَامِهِمْ وَ فُرْشِهِمْ، إِنَّ الْأَمْرَةَ تَسْتَيْقِظُ فَلَا تَرَى زَوْجَهَا وَ لَا وَلَدَهَا، وَالرَّجُلُ يَنْتَبِهُ مِنْ نَوْمِهِ فَلَا يَجِدُ أَخَاهُ وَ لَا وَلَدَهُ وَ لَا ابْنَ عَمِّهِ، فَإِذَا وَ صَلُّوا مَكَّةَ جَمِيعُهُمْ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ، فَيَرَوْنَهُمْ أَهْلُ مَكَّةَ فِي اللَّيْلِ فَلَا يَعْرِفُونَهُمْ، فَيَقُولُونَ: هَؤُلَاءِ أَصْحَابُ السُّفْيَانِيِّ، فَإِذَا طَلَعَ الصَّبَاحُ يَرَوْنَهُمْ طَائِفِينَ وَ مُصَلِّينَ، فَيُنْكِرُونَهُمْ، فَيُلْهِمُهُمُ اللَّهُ مَعْرِفَةَ الْمَهْدِيِّ، وَ هُوَ مُسْتَخْفٍ تَحْتَ السَّتَارَةِ، فَيَجْتَمِعُونَ إِلَيْهِ وَ يَقُولُونَ: «أَنْتَ صَاحِبُنَا الْمَهْدِيُّ؟»

فَيَقُولُ: «أَنَا عَبْدُ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ»، ثُمَّ يَغِيبُ عَنْهُمْ، فَيُخْبِرُونَ أَنَّهُ قَدْ لَحِقَ بِقَبْرِ جَدِّهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَيَلْحَقُونَهُ بِالْمَدِينَةِ، فَإِذَا عَلِمَ بِقُدُومِهِمْ، رَجَعَ إِلَى مَكَّةَ، فَلَا يَزَالُونَ بِهِ حَتَّى بُجِيعَهُمْ إِلَى ذَلِكَ، فَيَقُولُ لَهُمْ: «إِنِّي لَسْتُ قَاطِعاً أَمْرًا، حَتَّى تُبَايَعُونِي عَلَى ثَلَاثِينَ خَصْلَةً تَلْزِمُكُمْ لَا تُغَيِّرُونَ مِنْهَا شَيْئاً، وَ لَكُمْ عَلَيَّ ثَمَانُ خِصَالٍ».

و پانزده تن از بلخ: منجح و صدوق و مقبل و علان و مواهب، مفتاح، کندر، وجیه، مسلط، وهبان، صخر، عبدالعلی، شوصب، نجیح و کاتم
و هفت تن از قزوین: بشر، حاتم، حذیفه، سلهب، معقل، زید و نجیب
و سه تن از طایف: علی، سبا و زکریا
و ده تن از طالقان که پیامبر خدا ﷺ آنان را نام برده است، پس فرمود: در طالقان
گنجی از آن خداست، نه طلاست و نه نقره، و آنها گنج خداوند هستند: صالح، جعفر،
مالک، یحیی، هود، داود، علی، عبدل، غیلان، عیسی، فضلان، جابر، علوان، ایوب،
عمر، سهل، عبدالعزیز، حسان، فهد، تغلب، کبیر [یا کثیر]^(۱).
و دوازده تن از بهترینان سرندیب: جیش، یعقوب، جهل، مروان، فتوح، قاسم، حجر،
کعب، شیبان، عمار، کلثوم، عمران
و سه نفر از بدویان عقیل: ضبه و عون و سلیط
و مردی از بدویان نمیر: عمر
و دو مرد از قسیر [و شاید قشیر]: جابر و تمیم
و مردی از بنی شیبان: مهراس
و دو مرد از بنی سلیم: مالک و عنقر
و دو مرد از یمامه: موسی و محمد
اینان به تعداد اهل بدر هستند، خداوند آنان را در یک شب گردهم می آورد، پس به
مکه می روند و اینان از خوابگاه و رختخوابشان گم می شوند، زن بیدار می شود، نه
شوهرش را می بیند و نه فرزندش را، مرد از خواب بیدار می شود نه برادرش و نه پسرش
و نه پسرعموش را می یابد، همگی آنها در یک شب به مکه می رسند، مردم مکه
شبانگاه آنان را می بینند اما نمی شناسند، پس می گویند: اینان یاران سفیانی هستند، و به
وقت صبحگاهان آنان را در حال طواف و نماز می بینند، آنان را نمی شناسند، خداوند،
شناخت مهدی را به آنان الهام می کند و او در پس پرده ای پنهان گشته است پس به دور او
گرد آمده و از او می پرسند: «آیا تو رهبر ما مهدی هستی؟»
و او می گوید: «من عبدالله انصاری هستم» و از آنان پنهان می شود، سپس باخبر
می شوند، که او نزد قبر جدش رسول الله ﷺ رفته است. در پی او به مدینه می روند، و
هنگامی که از آمدنشان مطلع می شود به مکه باز می گردد، هنوز در حضور او هستند و
پرسش آنان را چنین پاسخ می دهد، من کاری را تمام نخواهم کرد مگر آنکه با من برسی
خصلت که باید در شما باشد بیعت نمایید و بر من نیز برای شما باید هشت ویژگی
باشد».

۱- نامها بیست و یک نفر شاید در اصل بیست نفر بوده اند و نسخه اصلی ده تن و ده تن بوده است.

قَالُوا: «قَدْ فَعَلْنَا ذَلِكَ، فَادْكُرْ مَا أَنْتَ لَهُ ذَاكِرٌ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ»، ثُمَّ يَخْرُجُونَ مَعَهُ إِلَى الصَّفَا، فَيَقُولُ: «أَبَايِعُكُمْ عَلَى أَنْ لَا تُؤَلُّوا عَنِ الزَّحْفِ، وَلَا تَسْرِقُوا وَلَا تَزْنُوا، وَلَا تَقْتُلُوا مُحْرِمًا، وَلَا تَأْتُوا فَاحِشَةً، وَلَا تَصْرِفُوا أَحَدًا إِلَّا بِحَقِّهِ، وَلَا تَكْنِزُوا ذَهَبًا وَلَا فِضَّةً وَلَا بُرًّا وَلَا شَعِيرًا وَلَا تَأْكُلُوا مَالَ يَتِيمٍ وَلَا تَشْهَدُوا بِمَا لَا تَعْلَمُونَ، وَلَا تُخْرِبُوا مَسْجِدًا حَتَّى تَغْمُرُوا غَيْرَهُ، وَلَا تُقَبِّحُوا مُسْلِمًا، وَلَا تَلْعَنُوا مُوَحِّدًا إِلَّا بِحَقِّهِ وَلَا تَشْرِبُوا مُسْكِرًا وَلَا تَسْفِكُوا دَمًا حَرَامًا وَلَا تَغْدِرُوا بِمُسْتَأْمِنٍ وَلَا تَتَّبِعُوا هَارِبًا وَلَا كَافِرًا وَلَا مُنَافِقًا، وَلَا تَلْبَسُوا الذَّهَبَ وَلَا الْحَرِيرَ وَالذِّبَاجَ، وَأَنْ تَلْبَسُوا الْخَشَنَ مِنَ الثِّيَابِ، وَتَرْكَبُوا سُورَجَ اللَّبُودِ، وَتَوَسَّدُوا التُّرَابَ عَلَى الْخُدُودِ، وَتُجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، وَتَشْمُونَ الطَّيِّبَ، وَتَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ، وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، فَإِذَا فَعَلْتُمْ ذَلِكَ فَلَكُمْ عَلَيَّ أَنْ لَا أَتَّخِذَ حَاجِبًا، وَلَا أَلْبَسَ إِلَّا مَا تَلْبَسُونَ، وَلَا أُرْكَبَ إِلَّا مَا تَرْكَبُونَ، وَأَمْشِي حَيْثُ تَمْشُونَ، وَأَكُونُ حَيْثُ تَكُونُونَ، وَأَرْضَى بِالْقَلِيلِ، وَأَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مِلَّتُ جَوْرًا، وَأَعْبُدُ اللَّهَ حَقَّ عِبَادَتِهِ، أَفِي لَكُمْ وَتَقُونَ لِي».

قَالُوا: «قَدْ رَضِينَا وَبَايَعْنَاكَ عَلَى ذَلِكَ»، فَيَصَافِحُونَهُ، وَيُصَافِحُهُمْ رَجُلًا رَجُلًا، وَيَفْتَحُ اللَّهُ خُرَاسَانَ عَلَى يَدِهِ، وَتُطِيعُهُ الْيَمَنُ، وَتَسِيرُ الْجُيُوشُ أَمَامَهُ، وَتَكُونُ هَمْدَانُ وَزَرَاءَهُ، وَجَوْلَانُ جُنُودَهُ، وَحَمِيرُ أَعْوَانَهُ، وَمُضَرُّ قَوَادِهِ، وَيُكَثِّرُ اللَّهُ جَمْعَهُ بِتَمِيمٍ، وَيَشْدُ ظَهْرَهُ بِقَيْسٍ، وَيَسِيرُ وَرَايَاتُهُ أَمَامَهُ، وَعَلَى مُقَدِّمَتِهِ عَقِيلٌ، وَعَلَى سَاقَتِهِ الْحَرْثُ، وَتُحَالِفُهُ ثَقِيفٌ وَمَجْمَعٌ وَغُدَافٌ، فَيُثْبِلُ بِالْجُيُوشِ حَتَّى يَصِيرَ بِوَادِي الْقَرَى فِي هُدُوٍّ وَرَفْقٍ، وَيَلْحَقُهُ هُنَاكَ ابْنُ عَمِّهِ الْحَسَنِيُّ فِي اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ فَارِسٍ، فَيَقُولُ: «يَا بَنَ عَمٍّ أَنَا أَحَقُّ بِهَذَا الْجَيْشِ مِنْكَ، أَنَا ابْنُ الْحَسَنِ، وَأَنَا الْمَهْدِيُّ».

(فَيَقُولُ لَهُ الْمَهْدِيُّ: «لَا بَلَّ أَنَا الْمَهْدِيُّ».)

فَيَقُولُ لَهُ الْحَسَنِيُّ: «هَلْ مِنْ آيَةٍ فَأَتْبِعُكَ؟»

فَيُؤَمِّي الْمَهْدِيُّ إِلَى الطَّيْرِ، فَيَسْقُطُ عَلَى كَتِفِهِ، وَيَغْرِسُ قَضِيبًا فِي مَوْضِعٍ مِنَ الْأَرْضِ بِيَدِهِ، فَيَخْضَرُّ وَيُورِقُ. فَيَقُولُ الْحَسَنِيُّ: «يَا بَنَ الْعَمِّ هِيَ لَكَ»، وَيَبَايِعُهُ وَيُسَلِّمُ إِلَيْهِ جَيْشَهُ، فَيَكُونُ عَلَى مُقَدِّمَتِهِ وَاسْمُهُ كَاسِمِهِ. وَتَقَعُ الصَّيْحَةُ بِالشَّأْمِ: «أَلَا إِنَّ أَعْرَابَ الْحِجَازِ قَدْ خَرَجُوا إِلَيْكُمْ»، فَيَجْتَمِعُونَ إِلَى السُّفْيَانِيِّ بِدِمَشْقَ، فَيَقُولُونَ لَهُ: «إِنَّ أَعْرَابَ الْحِجَازِ قَدْ خَرَجُوا إِلَيْنَا».

می‌گویند: چنین می‌کنیم، پس آنچه باید ذکر کنی ذکر فرما ای فرزند پیامبر خدا، درود خدا بر تو باد، با او به سوی صفا می‌روند، او می‌فرماید:

با شما بیعت می‌کنم بر آن‌که: از رفتن به سوی دشمن دوری نکنید، و دزدی نکنید، و زنا نکنید و مُحرمی را نکشید، و کار زشت مکنید، و کسی را مرانید مگر آن‌که حقش را داده باشید، و طلا و نقره و گندم و جو ذخیره نکنید، مال یتیم را نخورید، و به آنچه انجام می‌دهید گواهی ندهید، و مسجدی را خراب مکنید تا مسجد دیگری را جای آن بسازید، و هیچ مسلمانی را زشت مپندارید، و هیچ یکتاپرستی را لعن مکنید مگر آن‌که حقش باشد، و میگساری نکنید، و خونی را به حرام نریزید، و به هیچ پناهنده‌ای نیرنگ نکنید و هیچ گریزنده یا کافر و یا منافقی را دنبال نکنید، و طلا و ابریشم و حریر و دیباج بر تن نکنید، و جامه زبر بر تن کنید، و بر زینهای نمدین سوار نشوید، و به هنگام خواب گونه بر خاک بگذارید، و برای خداوند آن‌گونه که شایسته اوست جهاد کنید، و بوی خوش استشمام کنید، و به معروف امر و نهی از منکر کنید، اگر چنان نمودید، پس حق شما بر من آن است که حاجبی برای خود نگیرم، و بر تن نکنم مگر آنچه بر تن می‌کنید، و سوار نشوم مگر آنچه سوار می‌شوید، و بدان جا روم که شما می‌روید، و همان جا باشم که شما حضور دارید، و به اندک بسنده کنم، و زمین را پر از عدل نمایم آن‌گونه که پر از ستم شده است و خداوند را آن‌چنان که شایسته اوست عبادت کنم، من به شما وفادار باشم و شما به من. می‌گویند: «راضی شدیم و با تو بر آن‌چه گفتی بیعت می‌کنیم». پس دست در دست او می‌گذارند، و او نیز با یک یک آنها دست می‌دهد، و خداوند خراسان را بوسیله او فتح می‌کند، و یمن به فرمان او درمی‌آید و سپاهیان پیشاپیش او به راه می‌افتند، و همدانیان در پس او خواهند بود، و جولانیان سربازانش، حمیریان یارانش و مُضریان فرماندهانش خواهند بود، خداوند یارانش را با تمیمیان افزون می‌سازد و پشت او را بقیسیان محکم می‌دارد، او به پیش می‌رود و پرچمهایش پیشاپیش او در حرکت اند، جلوی سپاهش عقیلیان اند و در پیش حرثیان، ثقیفیان و مجمعیان و غدافیان [و یا غدقیان] با او هم‌پیمان می‌شوند، پس با سپاهیان به پیش می‌رود تا آن‌که به آرامی و اعتدال به وادی القری می‌رسد، و در آنجا پسر عمویش حسنی به همراه دوازده هزار سوار به او می‌پیوندد، و به او می‌گوید: «ای عموزاده من از تو به این ارتش سزاوارترم، من فرزند حسن هستم، من مهدی هستم. مهدی به او می‌گوید: «نه من مهدی هستم پس حسنی می‌گوید: آیه نشانه‌ای داری تا از تو پیروی کنم؟»

مهدی به پرنده‌ای اشاره می‌کند، و آن پرنده بر شانه‌اش می‌افتد، و میله‌ای بدست خود در زمین فرو می‌کند آن میله سبز می‌شود و برگ می‌دهد، آنگاه حسنی می‌گوید: «ای عموزاده سپاه از آن توست» و با او بیعت کرده، سپاه را به او تحویل می‌دهد، و در جلوی سپاه قرار می‌گیرد، و نامش همانند نام اوست.

و در شام فریادی سر داده می‌شود: «به هوش باشید که اعراب حجاز به سوی شما می‌آیند». پس در دمشق به گرد سفیانی می‌آیند، و می‌گویند: «اعراب حجاز به سمت ما می‌آیند».

فَيَقُولُ السُّفْيَانِيُّ لِأَصْحَابِهِ: «مَا تَقُولُونَ فِي هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ؟»
 فَيَقُولُونَ: «أَصْحَابُ نَبْلِ وَ إِبِلٍ وَ ضَعْفٍ، وَ نَحْنُ أَصْحَابُ الْعُدَّةِ وَ السِّلَاحِ أَخْرَجُوا بَنَاءَ
 إِلَيْهِمْ»، حَيْثُ يَرَوْنَهُ قَدْ جَبَنَ عَنِ الْخُرُوجِ وَ هُوَ عَالِمٌ بِمَا يُرَادُ بِهِ، فَلَا يَزَالُونَ بِهِ حَتَّى يَشْتَدَّ
 عَزْمُهُ عَلَى الْخُرُوجِ.

قَالَ الْأَخْنَفُ بْنُ قَيْسٍ وَ عَمْرُو بْنُ الْحَقِيقِ: فَمَا اسْمُهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟
 قَالَ: هُوَ عُثْمَانُ بْنُ عُقْبَةَ بْنِ مُرَّةَ بْنِ كَلْبِ بْنِ سَلْهَبِ بْنِ يَزِيدَ - لَعَنَهُ اللَّهُ - بْنِ عُثْمَانَ بْنِ
 خَالِدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُعَاوِيَةَ (بْنِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ) بْنِ أَبِي سُفْيَانَ صَخْرِ بْنِ حَرْبِ بْنِ أُمَيَّةَ بْنِ
 عَبْدِ شَمْسٍ، مَلْعُونٌ فِي السَّمَاءِ، مَلْعُونٌ فِي الْأَرْضِ، أَشْرُ خَلْقِ اللَّهِ أَبَا، وَ أَلْعَنُ خَلْقِ اللَّهِ جَدًّا،
 وَ أَكْثَرُ خَلْقِ اللَّهِ ظُلْمًا، فَيَخْرُجُ بِخَيْلِهِ وَ رَجُلِهِ فِي مَائَتِي أَلْفٍ وَ سَبْعِينَ أَلْفًا حَتَّى يَنْزِلَ بُحَيْرَةَ
 طَبْرِيقَةَ، فَيَسِيرُ الْمَهْدِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَنْ مَعَهُ حَتَّى يَصِيرُ إِلَى النَّجَفِ، فَيَنْشُرُ رَايَةَ رَسُولِ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَيَهْزُهَا، فَتَلْمَعُ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ، وَيَسِيرُ وَ جَبْرِئِيلُ عَنْ
 يَمِينِهِ، وَ مِيكَائِيلُ عَنْ شِمَالِهِ، وَ النَّاسُ يُلْحَقُونَ بِهِ مِنَ الْأَمْصَارِ وَ الْآفَاقِ، لَا يُحْدِثُ فِي بَلَدٍ
 حَادِثَةً إِلَّا الْأَمَانَ وَ الْبُشْرَى، حَتَّى يَأْتِيَ السُّفْيَانِيَّ وَ هُوَ عَلَى بُحَيْرَةِ طَبْرِيقَةَ، وَ قَدْ اجْتَمَعَ مَعَهُ
 خَلْقٌ كَثِيرٌ، وَ قَدْ غَضِبَ اللَّهُ عَلَى السُّفْيَانِيَّ حَتَّى أَنَّ الطَّيْرَ فِي السَّمَاءِ تَزْمِيهِمْ بِالْحِجَارَةِ،
 وَ الْجِبَالَ بِالصُّخُورِ، فَيَكُونُ بَيْنَهُمَا وَقْعَةٌ عَظِيمَةٌ يُهْلِكُ اللَّهُ بِهَا جَيْشَ السُّفْيَانِيَّ، فَلَا يَبْقَى
 غَيْرُ السُّفْيَانِيَّ وَحْدَهُ فِي شِرْذِمَةٍ قَلِيلَةٍ، فَيَمْضِي هَارِبًا، فَيَأْخُذُهُ رَجُلٌ مِنَ الْمَوَالِي؛ اسْمُهُ
 صَبَّاحٌ، فَيَأْتِي بِهِ الْمَهْدِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ يُصَلِّي عِشَاءَ الْمَغْرِبِ، فَيُبَشِّرُهُ، فَيَفْرَحُ بِالظَّفَرِ
 بِهِ، وَ يُخَفِّفُ فِي صَلَاتِهِ، فَيَقُولُ لَهُ السُّفْيَانِيُّ: «يَا بَنَ عَمِّ اسْتَبْقِنِي أَكُنْ لَكَ خَيْرَ عَوْنٍ».

فَيَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: «مَا تَرَوْنَ فِيمَا يَقُولُ؟» وَ ذَلِكَ أَنَّهُ رَحِيمٌ.
 فَيَقُولُونَ: «وَاللَّهِ لَا أَوْ نَقْتَلُهُ، فَإِنَّهُ سَفَكَ الدَّمَاءَ، وَ سَبَى حَرِيمَ الْمُسْلِمِينَ، وَ قَدْ عَلِمْتَ مَا
 فَعَلَ».

فَيَقُولُ: «شَانُكُمْ وَ إِيَّاهُ».

سفیانی به یارانش می گوید: «در مورد اینان چه می گوید؟»

می گویند: «آنان تیر و شتر دارند و ضعیف اند و ما ابزار و اسلحه داریم ما را به سوی آنان بفرستید» چراکه می بینند او از لشکرکشی هراسان است و او می داند چه بر سرش خواهد آمد، پس هنوز نزد او بودند که اراده اش بر لشکرکشی قوت می گیرد.

احنف بن قیس و عمرو بن حمق پرسیدند: نام او چیست ای امیرالمؤمنین؟

فرمود: او عثمان بن عقبه بن مره بن کلب بن سلهب بن یزید - لعنت خدا بر او باد - بن عثمان بن خالد بن عبدان بن معاویه (بن یزید بن معاویه) بن ابی سفیان صخر بن حرب بن امیه بن عبد شمس است، وی در آسمان و زمین لعنت شده است، پدر او بدترین پدران خلق خداست، و جد او ملعونترین جد. از همه بندگان خدا ظالم تر، با اسبان و مردانش به تعداد صد و هفتاد هزار خارج می شود تا آنکه به دریاچه طبریه می رسد، مهدی با سپاهیان می آید تا به نجف می رسد و پرچم پیامبر خدا ﷺ را می گستراند و به اهتزاز درمی آورد، پس میان مشرق و مغرب می درخشد، او حرکت می کند و جبرئیل در سمت راست او و میکائیل در سمت چپش او را همراهی می کنند و مردم از کشورها و سرزمینها به او می پیوندند، در کشورها جز امنیت و خوشحالی اتفاق دیگری نمی افتد، تا آنکه به سراغ سفیانی در دریاچه طبریه می رود که مردم بسیاری گرد وی تجمع کرده اند، و خداوند بر سفیانی خشم گرفته است تا جایی که پرندگان در آسمان بر آنان سنگ می اندازند، و کوهها نیز بر آنان سنگ می اندازد، پس جنگی بزرگ میان آنها درمی گیرد و ارتش سفیانی در آن نابود می گردد.

و کسی جز سفیانی و گروه اندکی زنده نمی ماند، و او پای به فرار می نهد و مردی از موالی او را می گیرد، نام او صباح است، سپس مهدی علیه السلام نزد او می آید و او در حال خواندن نماز عشاء است، و او را بشارت می دهد، او نیز از گرفتن سفیانی خشنود می گردد، نمازش را سریعتر می خواند، و سفیانی به او می گوید: «ای پسر عمو مرا زنده نگهدار تا بهترین یاور تو باشم».

پس به یارانش می فرماید: «نظر شما در مورد آنچه می گوید چیست؟ می پرسد چون مهربان است. آنان پاسخ می دهند: به خداوند سوگند که یا نماز نمی خوانیم یا او را می کشیم، زیرا که او خونها ریخت و زنان مسلمانان را به بردگی برد و تو می دانی که چه کرده است.» پس می فرماید: این به شما و او مربوط است.

فَيَأْخُذُهُ جَمَاعَةٌ مِنْهُمْ، فَيُضْجِعُونَهُ عَلَى شَاطِئِ الْبَحِيرَةِ تَحْتَ شَجَرَةٍ أَغْصَانُهَا فِي الْمَاءِ،
فَيَذْبَحُونَهُ كَمَا يُذْبَحُ الْكَبْشُ، وَيُعَجِّلُ اللَّهُ بِرُوحِهِ إِلَى النَّارِ. أَلَا إِنَّ أَنْغَضَ الْأَسْمَاءِ إِلَى اللَّهِ
اسْمُهُ، وَاسْمُ حَزْبٍ، وَغَالِبٍ، وَطَالِبٍ، وَمُدْرِكٍ، وَخَالِدٍ، وَيَزِيدٍ، وَالْوَلِيدِ.
وَاعْلَمُوا أَنَّ لِحَبَنَّهُمْ أَرْبَعَةَ أَرْكَانٍ، كُلُّ مِنْهَا لِرَجُلٍ اسْمُهُ الْوَلِيدُ؛ فَالرُّكْنُ الْأَوَّلُ لِلْوَلِيدِ بْنِ
الرِّيَّانِ؛ فِرْعَوْنُ إِبْرَاهِيمَ، وَالرُّكْنُ الثَّانِي لِلْوَلِيدِ الثَّانِي ابْنِ مُصْعَبٍ؛ فِرْعَوْنُ مُوسَى، وَالرُّكْنُ
الثَّلَاثُ لِلْوَلِيدِ الْمَخْزُومِيِّ، وَالرُّكْنُ الرَّابِعُ لِلْوَلِيدِ الْمَرْوَانِيِّ. أَلَا وَفِي ذَلِكَ الْوَقْتِ يُرِيحُ اللَّهُ
مِنْ أُمِّيَّةٍ وَيُبِيدُ شَأْنَهَا.

ثُمَّ يَسِيرُ الْمَهْدِيُّ إِلَى دِمَشْقَ، وَيَبْعَثُ جَيْشًا إِلَى أَحْيَاءِ كَلْبٍ، فَالْخَائِبُ مَنْ خَابَ مِنْ
سَلْبِ كَلْبٍ وَ لَوْ بِعِقَالٍ بَعِيرٍ، فَيَسْبِي كَلْبًا وَ تُبَاعُ نِسَاؤُهُمْ عَلَى دَرَجِ دِمَشْقَ مُوشِمَاتِ
السَّوَاعِدِ، وَإِنَّ دِمَشْقَ فُسْطَاطُ الْمُسْلِمِينَ وَ هِيَ خَيْرُ مَدِينَةٍ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ، فِيهَا آثَارُ
النَّبِيِّينَ وَ بَقَايَا الصَّالِحِينَ، مَعْصُومَةٌ مِنَ الْفِتَنِ، مَنْصُورَةٌ عَلَى أَعْدَائِهَا، فَمَنْ وَجَدَ السَّبِيلَ
إِلَى أَنْ يَتَّخِذَ بِهَا مَرْبَطَ شَاةٍ فَذَلِكَ خَيْرٌ مِنْ عَشْرِ حِيطَانٍ بِالمَدِينَةِ، يَنْتَقِلُ اخْتِارَ الْعِرَاقِ إِلَيْهَا،
وَ يَكُونُ جِهَادُهُمْ بِطَرَسُوسَ وَ هَوَاها مَنكُوسَ، وَ يَخْرُجُ الرُّومُ فِي مِائَةِ صَلِيبٍ، تَحْتَ كُلِّ
صَلِيبٍ عَشْرَةُ آلَافٍ فَارِسٍ، فَيَنْزِلُونَ عَلَى طَرَسُوسَ فَيَفْتَحُونَهَا بِأَسِنَّةِ الرَّمَاكِ، وَ هُوَ بَعْدَ
مَوْجٍ وَ رُجُوعٍ، فَيَنْهَبُ مَا فِيهَا مِنَ الْأَمْوَالِ، وَ يَنْقُضُ حِجَارَتَهَا حَجَرًا حَجَرًا، فَكَأَنِّي أَرَى
نِسَاءَهَا وَ هُنَّ رَدِيفَاتُ الْعُلُوجِ، وَ خَلَاخِلُهُنَّ تَلُوحُ فِي الشَّمْسِ، وَ يَبْعَثُ اللَّهُ جَبْرَائِيلَ إِلَى
الْمَصِيصَةِ فَيَقْلَعُهَا، وَ يَصِيرُ حَيْشُ الْكُفَّارِ، فَيَقُولُونَ: «أَيْنَ الْمَدِينَةُ الَّتِي كَانَتْ هَاهُنَا، وَ كَانَتْ
النَّضْرَانِيَّةُ تَفْزَعُ مِنْهَا، وَ كَانَتْ تُغِيثُ الْإِسْلَامَ؟»! فَيَسْمَعُونَ صَوْتَ الدِّيُوكِ وَ صَهِيلَ الْخَيْلِ
فَوْقَ رُؤُوسِهِمْ، فَيَرْفَعُونَ لِذَلِكَ رُؤُوسَهُمْ، فَيَرَوْنَهَا مُعَلَّقَةً بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، فَيَقُولُ
مَلِكُهُمْ: «خُذُوا عَنْهَا»، فَيَضَعُدُونَ الْجِبَالَ، وَ يَبْعُدُونَ عَنْهَا لِكَيْلَا تَسْقُطَ عَلَيْهِمْ، وَ تَخْرُجُ
سَرَايَاهُ، فَيَنْقُلُونَ جَمِيعَ مَالِهِمْ فَيُؤَافِهِمُ الْمَهْدِيُّ؛ حَيْثُ ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ ﴿أَذْنَى الْأَرْضِ﴾
وَ هُوَ أَسْفَلُ الرِّقَّةِ بِعَشْرِ فَرَاِسِخَ.

گروهی از آنان او را می‌برند و او را به کنار دریاچه برده و زیر درختی می‌خوابانند که شاخه‌هایش در آب قرار دارند، پس سرش را از تن جدا می‌کنند همانند میشی که سر بریده می‌شود، و خداوند روحش را فوراً به آتش می‌اندازد، بدانید که بدترین نامها نزد خداوند، نام او و نامهای حرب، غالب، طالب و مدرک و خالد و یزید و ولید می‌باشند. و بدانید که جهنم چهار رکن دارد، هر رکن آن از آن مردی است به نام ولید، پس رکن اول از آن ولید بن ریان، فرعون ابراهیم و رکن دوم از آن ولید بن مصعب، فرعون موسی، و رکن سوم از آن ولید مخزومی و رکن چهارم از آن ولید مروانی است. آگاه باشید که در آن زمان خداوند مردم را از بنی امیه آسوده می‌گرداند و نسل فاسد آنان را از میان می‌برد.

سپس مهدی به سوی دمشق می‌رود، و سپاهی را به محله‌های بنی کلب گسیل می‌دارد، پس زیانکار آن است که ناامید از چپاول کلب باشد حتی اگر فقط طناب دور گردن اشتری را از آن خود سازد، کلییان به اسیری برده می‌شوند و زنان آنان با بازوان نشان‌دار شده در راههای دمشق فروخته می‌شوند، دمشق فسطاط مسلمانان [به لحاظ آبادانی] و بهترین شهر آن زمان است، در آن آثار پیامبران و بازمانده‌های صالحان است، از فتنه محفوظ خواهد بود و بر دشمنانش پیروزمند، پس هر آن‌کس که بتواند به اندازه بستن یک میش جایی در آن یابد برای او بهتر از ده دیوار در مدینه خواهد بود، نیکان عراق به آنجا منتقل می‌شوند، در طرسوس جهاد می‌کنند هنگامی که هوایش معتدل است، و رومیان با صد صلیب خارج می‌شوند و زیر هر صلیب ده هزار اسب سوار خواهد بود، پس به طرسوس می‌رسند، و آن را با قدرت سرنیزه‌ها فتح می‌کنند و فتح پس از افت و خیزهایی صورت می‌گیرد، و هرچه ثروت در آن است به تاراج می‌برند، و سنگهایش را یک به یک فرومی‌ریزند، تو گویی زنانش را می‌بینم که پشت مردان درشت‌هیکل بر اسبان سوارند و خلخالهای آنان در آفتاب نمایان است. و خداوند جبرئیل را به مصیصه می‌فرستد و او آن را از جای می‌کند، و مایه ترس و دلهره کافران می‌گردد.

پس گویند: «کجاست آن شهری که در این جا بود و نصرانی‌ها از آن در هراس بودند و مسلمانان را یاور بود؟»

پس صدای خروسان و شیهه اسبان را بالای سرشان می‌شنوند، و به بالا نگاه می‌کنند، و آن را میان آسمان و زمین معلق می‌بینند، پادشاهشان به آنان می‌گوید: «از آن دور شوید». به بالای کوهها می‌روند و از آن دور می‌شوند تا بر سر آنان نیفتد و دسته‌های سپاهش از آنجا خارج می‌شوند، و همه اموال را با خود می‌برند و سپس مهدی به آنان می‌رسد، در محلی که خداوند در کتابش از آن یاد کرده است نزدیکترین سرزمین^(۱) که پایین‌تر از رقه با فاصله ده فرسخ است.

ثُمَّ يَسِيرُ حَتَّى يَعْبُرَ الْفُرَاتَ، فَيَقْتُلُ مِنْهُمْ مَقْتَلَةً عَظِيمَةً، حَتَّى يَتَغَيَّرَ مَاءُ الْفُرَاتِ مِنَ الدَّمِ، وَ تَجِفُّ شُطُوطُهَا بِالْقَتْلِ، وَ يَنْهَزِمُ بَاقِي الرُّومِ، فَيُلْحَقُونَ بِأَنْطَاكِيَّةَ، وَ يَنْزِلُ الْمَهْدِيُّ مُحَازِي كَفَرطَابَ، فَيَبْعَثُ إِلَيْهِ مَلِكُ الرُّومِ يَطْلُبُ مُهَادَنَتَهُ، فَيَبْعَثُ إِلَيْهِ الْمَهْدِيُّ يَطْلُبُ مِنْهُ الْجَزِيَّةَ، فَيُجِيبُهُ عَلَى ذَلِكَ عَلَى أَنَّهُ لَا يَخْرُجُ مِنْ بَلَدِ الرُّومِ أَحَدٌ، وَ لَا يَبْقَى عِنْدَهُمْ أَسِيرٌ إِلَّا وَ يُطْلَقُونَهُ، وَ يُقِيمُ الْمَهْدِيُّ بِأَنْطَاكِيَّةَ سَنَةً.

وَ لِأَنْطَاكِيَّةَ مَلَا حِمٌ وَ جُوعٌ، وَ هِيَ مَنْصُورَةٌ، وَ يَبْعَثُ الْمَهْدِيُّ أَصْحَابَهُ وَ أَمْرَاءَهُ عَلَى سَائِرِ الْأَمْصَارِ، وَ يَعْدِلُ بَيْنَ النَّاسِ حَتَّى تَزْعَى الشَّاةُ وَ الذُّبُّ فِي مَوْضِعٍ وَاحِدٍ، وَ يَلْعَبُ الصَّبْيَانُ بِالْحَيَّاتِ وَ الْعَقَارِبِ، فَلَا يَضُرُّوهُمْ شَيْئًا، وَ يَذْهَبُ الشَّرُّ، وَ يَبْقَى الْخَيْرُ، وَ يَزْرَعُ الزَّرَاعُ مُدًّا وَاحِدًا، فَيُخْرِجُ لَهُ مِائَةٌ مُدًّا؛ كَمَا قَالَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ ﴿ فِي كُلِّ سُنْبَلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَ اللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ ﴾، وَ يَذْهَبُ الرِّبَا، وَ شُرْبُ الْخَمْرِ، وَ الْغِنَاءُ وَ لَا يَذْكُرُهُ أَحَدٌ، وَ يَقْبَلُ النَّاسُ عَلَى الْعِبَادَةِ وَ الْخُشُوعِ وَ الصَّلَاةِ، فَعِنْدَهَا تَطُولُ الْأَعْمَارُ، وَ تُؤَدَّى الْأَمَانَاتُ، وَ تَحْمِلُ الْأَشْجَارُ، وَ تَزْكُو الثَّمَارُ، وَ يَهْلِكُ الْأَشْرَارُ، وَ يَبْقَى الْأَخْبَارُ، وَ لَا يَبْقَى أَحَدٌ يُبْغِضُ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.

فَقَامَ إِلَيْهِ مَالِكُ الْأَشْتَرِ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بَيْنَ لَنَا فِي مَقَامِكَ هَذِهِ السَّنَةُ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ﴿ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا ﴾ وَ إِبْرَاهِيمَ، وَ لَقَدْ وَصَّاكُمْ بِهِ حَبِيبِي مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَتَعَالَى اللَّهُ عَنِ التَّشْبِيهِ وَ الْمِثَالِ وَ الشُّبُهَاتِ.

سپس، راهش را ادامه داده تا از فرات بگذرد، تعداد بسیاری از آنان را به قتل می‌رساند، به گونه‌ای که آب فرات در اثر خونهایشان تغییر می‌کند، و کناره‌هایش از لاشه کشته‌ها بدبو می‌شود و دیگر رومیان نیز شکست می‌خورند و عقب می‌نشینند بعد به انطاکیه می‌پیوندند، و مهدی در نزدیکی کفر طاب منزل می‌کند، سپس پادشاه روم به نزد او فرستاده‌ای می‌فرستد و از او صلح می‌خواهد، مهدی فرستاده‌ای به سوی او می‌فرستد و از او طلب جزیه می‌کند، او نیز موافقت می‌کند به شرط آنکه کسی از سرزمین روم خارج نشود و همه اسیران را آزاد کنند و مهدی به مدت یک سال در انطاکیه می‌ماند. در انطاکیه حماسه‌ها و قحطیها رخ می‌دهد، اما پیروز می‌شود، و مهدی یاران و فرماندهان خویش را به دیگر کشورها می‌فرستد، در میان مردم به مساوات رفتار می‌کند تا بدانجا که میش و گرگ در کنار یکدیگر خواهند چرید، و کودکان با مارها و عقربها بازی می‌کنند و ضرری به آنان نمی‌رسانند، و شر از میان رفته و خیر می‌ماند، زارع یک من می‌کارد و از آن صد من برمی‌دارد. همانگونه که خداوند در کتابش فرمود: در هر خوشه یک صد دانه باشد و خداوند برای هر که بخواهد چند برابر می‌کند.^(۱)

و ربا و میگساری و آواز از میان رفته، کسی آنها را به یاد نمی‌آورد، و مردم به عبادت و خشوع و نماز روی می‌آورند، در آن زمان عمرها طولانی می‌شود، و امانتها به صاحبانشان بازگردانده می‌شوند، و درختان پربار شده و میوه‌ها بسیار گردند، بدان هلاک شوند و نیکان می‌ماند، و کس نمی‌ماند که آل محمد علیهم السلام را دشمن شمرد.

آنگاه مالک اشتر برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین در همین جا، این سال را برای ما شرح ده.

حضرت علیه السلام فرمود: برای شما از دین همان را تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود.^(۲) و به ابراهیم نیز، و حبیب من محمد صلی الله علیه و آله شما را به آن توصیه کرد، پس خداوند برتر از تشبیه و مثال و شبهه است.

۱- بقره: ۲۶۱.

۲- شورا: ۱۳.

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى النَّاكِثِينَ، وَالْقَاسِطِينَ، وَالْمَارِقِينَ، وَالظَّالِمِينَ، مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ.
 أَلَا وَإِنِّي أَقُولُ لَكُمْ: لَا تَكْذِبُوا، وَإِذَا اتَّمَنْتُكُمْ فَلَا تَخُونُوا، وَإِذَا مَرَزْتُمْ بِاللَّغْوِ مُرُوا
 كِرَامًا، وَالصَّبْرُ عَلَى أَمْرِ اللَّهِ حَقًّا، وَإِذَا حَكَمْتُمْ فَكُونُوا عُدُولًا، وَإِذَا وَعَدْتُمْ [فَ]—لَا
 تُخْلِفُوا، وَإِذَا قُلْتُمْ فَاصْدُقُوا، وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَآتُوا الزَّكَاةَ، وَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَوْا عَنِ
 الْمُنْكَرِ، وَكُونُوا عِبَادًا لِلَّهِ إِخْوَانًا، فَإِذَا كُنْتُمْ كَذَلِكَ فَأَنْتُمْ مِمَّنْ ذَكَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَوَصَفَهُ،
 فَهَذِهِ خِصَالُ الْمَهْدِيِّ وَأَصْحَابِهِ؛ وَهُمْ الشَّيْعَةُ الصَّادِقُونَ حَقًّا، وَإِنِّي لَأَعْرِفُ خَرَابَ الْمُدْنِ
 وَالْعَامِرَ مِنْهَا.

فَقَامَ إِلَيْهِ مَالِكُ الْأَشْتَرِ فَقَالَ: أَوْضِحْ لَنَا يَا مَوْلَايَ الْمَعَاوِلَ مِنْهَا فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ،
 فَكَلَامُكَ يَمْحِي دَرَنَ قُلُوبِنَا.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تُعَمَّرُ كُوفَانُكُمْ هَذِهِ حَتَّى لَا يَكُونَ بِهَا خَرَابٌ، وَيَبَاعُ بِهَا مَرْبُطُ فَرَسٍ
 بِاثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ دِرْهَمٍ، وَلَيْسَ بِهَا مَعْقِلٌ، وَنِعَمَ الْمُؤْتَفِكَةُ، وَلَيْسَ هِيَ مَعْقِلًا، وَخَرَابُهَا مِنَ
 الْعِرَاقِ، وَتُعَمَّرُ الزُّورَاءُ عِمَارَةً لَمْ تُعَمَّرْهَا مَدِينَةُ وَ لَيْسَ هِيَ مَعْقِلًا، يَسْكُنُهَا الْجَبَابِرَةُ
 وَالْفَرَاعِنَةُ، بِهَا كُنُوزُ قَارُونَ، وَحُكْمُ فِرْعَوْنَ، فَكَمْ لَهَا مِنْ مَلَا حِمٍّ وَ حُرُوبٍ، وَ خَرَابُهَا
 بِسَنَابِكِ الْخَيْلِ، وَ تُعَمَّرُ نَصِيبُ الْعِمَارَةِ الْحَسَنَةِ وَ لَيْسَ هِيَ بِمَعْقِلٍ خَسَفٍ وَ زَلْزَلَةٍ، أَلَا إِنَّهَا
 أَسْرَعُ ذَهَابًا فِي الْأَرْضِ مِنَ الْوَتِدِ الْحَدِيدِ فِي الْأَرْضِ الرَّخْوَةِ، وَ تُعَمَّرُ وَاسِطٌ، وَ لَيْسَ هِيَ
 بِمَعْقِلٍ، ثُمَّ تَهْلِكُ مِنْ بَعْدِ حُرُوبٍ بِالرَّمْلِ، وَ تُعَمَّرُ سُرٌّ مَنْ رَأَى، وَ لَيْسَ هِيَ بِمَعْقِلٍ، وَ تَهْلِكُ
 بِالرِّيَّاحِ، وَ تُعَمَّرُ أَذْرَبِيجَانٌ، وَ لَيْسَ هِيَ بِمَعْقِلٍ، وَ تَهْلِكُ بِالصَّوَاعِقِ، وَ تُعَمَّرُ الْمُؤَصِّلُ، وَ لَيْسَ
 هِيَ مَعْقِلًا وَ لَهَا حُرُوبٌ وَ جُوعٌ، وَ لَهَا أَهْوَالٌ وَ خَرَابٌ، وَ تَخْرُبُ بِسَنَابِكِ الْخَيْلِ،

هان که لعنت خداوند بر ناکثین و قاسطین و مارقین و ظالمین، از اولشان تا آخرینشان باشد.

آگاه باشید به شما می‌گویم که دروغ مگویید، اگر به شما اعتماد کردم خیانت مکنید، و اگر سخن بیهوده شنیدید، مانند بزرگان از آن درگذرید، و به شایستگی بر حکم خداوند صبر پیشه سازید، و اگر حکم کردید عادل باشید، اگر وعده دادید خلاف آن نکنید، اگر سخن می‌گویید براستی بگویید. نماز را به پای دارید و زکات دهید، به معروف امر کنید و از منکر نهی، برای خداوند بنده و با یکدیگر برادر باشید، اگر چنین بودید جزو آنانی خواهید بود که خداوند آنها را یاد و توصیف کرده است. پس این صفات مهدی و یارانش است، و آنان شیعه راستین واقعی هستند و براستی که من شهرهای خراب و آباد را به خوبی از یکدیگر می‌شناسم. مالک اشتر برخاست و گفت: سرورم، دژهای آن زمان را برایمان توصیف کن، زیرا سخت پلشتی دل‌هایمان را می‌زداید.

حضرت علیه السلام فرمود:

این شهر کوفه شما آباد شده تا آنجا که هیچ خرابی در آن دیده نمی‌شود، و اصطبل اسبی را به دوازده هزار درهم فروشند و در آن دژی نخواهد بود، و چه خوبست تغییر احوالش، که دژی نیست، خرابی آن از عراق است، و بغداد آباد می‌شود آن‌چنان که هیچ شهری آباد نشده است، و آن نیز دژ نیست، در آن ستمگران و فرعون‌ها ساکن می‌شوند، در آن گنجهای قارون است و حکومت فرعون، چه بسیار جنگ‌ها و کشتار در آن رخ خواهد داد، و در زمین فرورفتگی و زلزله‌هایی رخ می‌دهد، بدانید که این شهر سریعتر از میخ در زمین سست فروخواهد رفت، و واسط آباد می‌گردد، و آن نیز دژ نیست، و پس از جنگ‌های بسیار با شن از میان خواهد رفت و سرمن رأی [سامرا] نیز آباد می‌شود ولی دژ نیست، بوسیله باده‌ها از میان می‌رود، و آذربایجان نیز آباد می‌گردد، و دژ نیست، و بوسیله صاعقه‌ها نابود می‌گردد، و موصل نیز آباد می‌شود اما دژ نیست، و جنگ‌ها و قحطی‌ها در آن رخ می‌دهند و با سم‌های اسبان خراب می‌گردد.

و تُعْمَرُ نَصِيبِينَ الْعِمَارَةِ الْحَسَنَةِ، وَ لَيْسَ هِيَ بِمَعْقِلٍ، وَ لَهَا أَهْوَالٌ وَ خَرَابٌ وَ تُخْرَبُ بِسَنَابِكِ
الْخَيْلِ، وَ تُعْمَرُ حَرَّانُ وَ هِيَ الْعَجُوزُ مَدِينَةُ سَامَ بْنِ نُوحٍ الْعِمَارَةُ الثَّامَّةُ، وَ لَيْسَ هِيَ بِمَعْقِلٍ، وَ
خَرَابُهَا مِنْ وَلَدِ نَصْرٍ، وَ تُعْمَرُ الرَّقَّةُ، وَ لَيْسَ هِيَ بِمَعْقِلٍ، وَ خَرَابُهَا مِنَ الرِّيحِ، وَ تُعْمَرُ حَلَبُ
عِمَارَةً حَسَنَةً، وَ لَهَا أَهْوَالٌ مِنْ جَبَابِرَةِ طُغَاةٍ، وَ خَرَابُهَا مِنَ الصَّوَاعِقِ، وَ تُعْمَرُ الْمَصِيصَةُ وَ
هِيَ مَعْقِلٌ مَعْقِلَةٌ مَعْصُومَةٌ، وَ تُعْمَرُ دِمَشْقُ الْعِمَارَةِ الثَّامَّةُ، وَ هِيَ مَعْقِلٌ مِنَ الْحُرُوبِ، تَبْنِيهَا
الْجَبَابِرَةُ، وَ فِيهَا نَارُ هُودٍ، يَشْتَمِلُ عَلَيْهَا طَاعُونٌ، وَ تَكُونُ بِسَاحِلِهَا آيَاتٌ مِنْ مَرَكَبِ الطُّغَاةِ
وَ سَيْلُ صَلِيبٍ، حَتَّى يَخْرُجَ أَهْلُ حِمَاصٍ كَالسَّيْلِ الْعَظِيمِ فَيَقْتَتِلُونَ بَيْنَ تِلْكَ الْكُھُوفِ وَ
التَّلَالِ، وَ يَزْجَعُونَ إِلَى بَعْضِهِمْ بَعْضٌ بَعْدَ قَتْلِ أَنَاسٍ مِنْهُمْ، وَ تُعْمَرُ حِمَاصٌ وَ لَيْسَ بِمَعْقِلٍ ثُمَّ
تَخْرَبُ بِالْجُوعِ وَ الْجَوْرِ وَ حَرْبٍ يَشِيبُ مِنْهُ الطِّفْلُ الصَّغِيرُ حَتَّى يَتِمَثَّلَ بِهَا فِي الْآفَاقِ، وَ
تُعْمَرُ بَعْدَ ذَلِكَ زَمَانًا حَتَّى لَا يُذَكَّرَ مَا كَانَ بِهَا مِنْ شِدَّةٍ وَ بُؤْسٍ، وَ يَكُونُ بِهَا عَوْنٌ مِنَ الرُّومِ
عِنْدَ صَارِخٍ يَصْرُخُ مِنْ طَرَابُلُسَ، فَيَخْرُجُ إِلَيْهَا أَهْلُ حِمَاصٍ، فَيَزْجَعُونَ بِنَصْرِ وَ سُرُورٍ،
فَيَجِدُونَ مَنْ بِهَا مِنَ الرُّومِ قَدْ اسْتَوَلَى أَمْرُهُمْ عَلَى السُّورِ، وَ لَا يَزَالُونَ أَهْلُهَا يَدُورُونَ حَوْلَ
السُّورِ وَ الدُّورِ، فَلَا يَجِدُونَ مَدْخَلًا وَ لَا مَأْكُولًا، فَفَتَحَهَا اللَّهُ لَهُمْ بِلا حَرْبٍ وَ لَا قِتَالٍ،
فَيَدْخُلُونَ إِلَيْهَا، فَلَا يَدْعُونَ بِهَا أَحَدًا، وَ تَخْرَبُ بِالْخَسْفِ وَ الْجَلَاءِ، وَ يُعْمَرُ بَيْتُ الْمُقَدَّسِ
الْعِمَارَةِ الْحَسَنَةِ وَ هِيَ مَعْقِلٌ مَحْفُوظٌ مِنْ بَعْدِ مَا سَلَّمَهُ اللَّهُ مِنَ الْوَقَعَاتِ وَ الْخَرَابِ وَ هُوَ
الْمَسْجِدُ الْمَشْهُورُ حَدًّا مِنْ بَلَدٍ شَرِيفٍ، وَ يَخْرَبُ بِانْقِطَاعِ الْغَيْثِ، وَ تُعْمَرُ الرَّمْلَةُ وَ لَيْسَ هِيَ
بِمَعْقِلٍ وَ هُوَ الْبَلَدُ الْمَذْكُورُ فِيهِ آثَارُ الْأَنْبِيَاءِ، مَحْفُوظٌ مِنَ الْآفَاتِ، وَ يَخْرَبُ بِسَيِّئِ الْجُوعِ وَ
مَأْجُوجَ.

و نصیبین به خوبی آباد می‌گردد ولی دژ نیست و مصیبت‌ها و خرابی‌ها خواهد دید، و با سم اسبان خراب می‌شود و حران نیز کاملاً آباد می‌گردد، که همان شهر سام بن نوح است ولی دژ نیست و خرابی آن بدست فرزندان نصر است، ورقه نیز آباد گردد و دژ نیست و خرابی آن بوسیله باد است و حلب نیز به زیبایی آباد می‌گردد و مصیبت‌هایی از ستمکاران طاغوت دارد، و خرابی آن در اثر صاعقه خواهد بود و مصیبه نیز آباد شود که دژی محکم و نفوذناپذیر است و دمشق نیز کاملاً آباد گردد، و دژی در برابر جنگ‌هاست، ستمکاران آن را آباد خواهند کرد و در آن آتش هود است، طاعون بر آن چیره می‌شود و بر ساحلش نشانه‌هایی از کشتیهای ستمکاران و سیل شدید خواهد بود، تا آنکه مردم حمص همانند سیلی بزرگ خارج شده در میان غارها و بلندیها می‌جنگند و بعد از کشته شدن عده‌ای به سوی یکدیگر باز می‌گردند، حمص نیز آباد می‌شود اما دژ نیست، سپس با گرسنگی و ظلم و جنگ خراب و ویران شده و کودک خردسال پیر می‌شود، چنان شود که در دیگر سرزمینها مثل شود، و بعد از آن، آباد خواهد شد به گونه‌ای که سختی و بیچارگی آن به یاد نخواهد آمد و در آن رومیانی خواهند بود که هنگامی که از طرابلس فریاد کمک برمی‌خیزد، آنان برای کمک می‌شتابند، پس مردم حمص به سوی آن می‌روند، و با پیروزی و شادمانی باز می‌گردند، پس می‌یابند رومیانی که در آن بودند برگرداگرد شهر چیره شده‌اند، و هنوز ساکنان آن گرد دیوار و خانه‌های خود می‌گردند، نه سرپناهی پیدا می‌کنند و نه غذایی برای خوردن پس خداوند آن را بدون جنگ و کشتار فتح می‌کند و داخل آن می‌شوند، و کسی را در آن زنده نمی‌گذارند و با فرورفتن در زمین و آوارگی خراب می‌شود، و بیت المقدس به زیبایی آباد می‌گردد، و این شهر، دژی محفوظ می‌گردد بعد از آن که خداوند آن را از جنگها و خرابیها سالم نگه می‌دارد، و بیت المقدس مسجدی بسیار معروف است. در سرزمینی شریف و در اثر قطعی باران ویران می‌گردد، و رمله آباد گردد ولی دژ نیست، و سرزمینی است که آثار انبیاء در آن است، از آفات محفوظ می‌ماند اما بوسیله یاجوج و ماجوج ویران می‌گردد.

و تُعَمَّرُ مَدِينَةُ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْعِمَارَةُ النَّامَّةُ، وَ لَيْسَ هِيَ بِمَعْقِلٍ، وَ لَهَا حُرُوبٌ مِنْ عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَاللَّهُ يَصْرِفُ عَنْهَا كُلَّ مَحْذُورٍ، وَ تُعَمَّرُ مَدِينَةُ فِرْعَوْنَ، وَ لَيْسَ هِيَ بِمَعْقِلٍ، وَ يَكُونُ بِهَا فِتْنٌ، ثُمَّ تَخْرُبُ، فَكَمْ مِنْ مَرْكَبٍ مِنَ الرُّومِ وَ الْبَرْبَرِ وَ السُّودَانِ وَ الزَّلَازِلِ وَ الْجُوعِ، وَ كَمْ مِنْ امْرَأَةٍ تُبَاعُ بِالدُّونِ، فَتِلْكَ أَسْلَافٌ أَسْلَفَتْ.

قِيلَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، كَيْفَ يَكُونُ الْحَجُّ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ؟

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَزَلْ مُذْ رَفَعَ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ مُوَكَّلًا بِهَذَا الْبَيْتِ مَنْ يَحُجُّهُ فِي الدُّهُورِ، فَهُمْ بِالْكَعْبَةِ عُكُوفٌ، وَ يَزِيدُهُمْ مِنَ الْمَلَائِكَةِ صُفُوفٌ، وَ إِنَّ لِلْكَعْبَةِ مَلَاحِمَ مِنْ بَعْدِ رُجُوعِ الْحَجَرِ إِلَيْهَا بِسِنِينَ كَثِيرَةٍ، وَ يَرْتَفِعُ الذِّكْرُ الْمَحْفُوظُ، وَ يَتَنَاقَصُ الْأَمْرُ بِهَا، فَكَأَنِّي بِهَا وَ قَدْ وَرَدَ رَجُلٌ مِنَ الْخَلْقِ الْمَعْدُودِ وَ الْحَقَرِ الْمَنْقُوصِ، مُشَوَّهَ الْخَلْقِ يَنْقُضُهَا بِالنُّفُوسِ، فَعِنْدَهَا يَكُونُ الْبُؤْسُ وَ يُسْقَطُ اللَّهُ شِرَارَ خَلْقِهِ الْمَحُوسِ عَلَى قَتْلِ النُّفُوسِ.

فَقِيلَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، لَا بَلَّغْنَا اللَّهَ ذَلِكَ الزَّمَانَ.

فَقَالَ: إِنَّكُمْ لَا تَبْلُغُونَهُ، وَ إِنَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السَّابِعَةِ، وَ كَمْ فِيهَا مِنَ النَّكَبَاتِ وَ الْعِظَائِمِ الْمُتَكَرَّرَاتِ، فِي الْأُمَّةِ الضُّعَافِ الْأَبْدَانِ الْقِصَارِ الْأَعْمَارِ، وَ كَمْ مِنْ يَدَّعِي بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقٍّ. أَلَا فَمَنْ ادَّعَى التُّبُّوَّةَ بَعْدَهُ فَاقْتُلُوهُ، وَ إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدَهُ ثَلَاثُونَ كَذَّابًا، وَ كُلُّ مَنْ يَخْرُجُ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ بِالسَّيْفِ فَهُوَ سُفْيَانِيٌّ.

قِيلَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَتَمُّمْنَا لَنَا خَبَرَ الْمَهْدِيِّ.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَرَادَ تَمَامَ ذَلِكَ، فَلْيَأْخُذْهُ مِنْ مَالِكِ الْأَشْتَرِ النَّخَعِيِّ؛ فَإِنَّهُ عِنْدَهُ مَكْتُوبٌ، ثُمَّ نَزَلَ.

و مدینه شهر پیامبر ﷺ کاملاً آباد می شود و دژ نخواهد بود و جنگهایی با دشمنان آل محمد ﷺ خواهد داشت و خداوند هر خطری را از آن دور می سازد، و شهر فرعون نیز آباد می گردد ولی دژ نیست و در آن فتنه خواهد بود، سپس ویران می گردد، پس چه بسیارند کشتیها از روم و بربر و سودان و زلزله ها و قحطی ها در آن و چه بسیار زنانی که به ناچیز فروخته می شوند، اینها همه رخدادهایی هستند که گذشته است. پرسیده شد: یا امیرالمؤمنین حج در آن زمان چگونه خواهد بود؟ فرمود: خداوند عزوجل از زمانی که این خانه را بنا نهاد، وکیل هرکس که در روزگاران به حج می آید، بوده است، زیرا آنان در کعبه عزلت می گزینند و صفوف آنان را با ملائکه افزون می گرداند، طی سالهای بسیار پس از بازگشت حجرالاسود در کعبه جنگهایی خواهد بود، حفظ قرآن بسیار می شود و اوضاع رو به ضعف می نهد، توگویی که در آنجا هستم و مردی که در خلقت مانند او کم است و حقیر و ناقص است وارد می شود، او جسمی بدشکل دارد و خانه کعبه را با تیشه خراب می کند، آن وقت زمان درماندگی است، و خداوند بدترین بندگان مجوسش را به جان مردم می اندازد.

گفته شد: ای امیرالمؤمنین خداوند ما را به آن زمان نرساند. حضرت فرمود: شما به آن نخواهید رسید و آن زمان در طبقه هفتم است و چه بسیارند مصیبتها و گناهان بزرگ در امتی با بدنهای ضعیف و عمرهای کوتاه، و چه بسیارند کسانی که بعد از پیامبر حقی را طلب می کنند که از آن آنها نیست، آگاه باشید هرکس بعد از او ادعای نبوت کرد او را بکشید و پس از او سی دروغگو خواهند بود، هرکس با شمشیر بر این امت خارج شود سفیانی است.

گفته شد: ای امیرالمؤمنین خبر مهدی را برای ما کامل کن، حضرت ﷺ فرمود: هرکس خبر کامل او را بخواهد، آن را از مالک اشتر نخعی بگیرد زیرا که نزد او نوشته شده است، سپس از منبر پایین آمد.